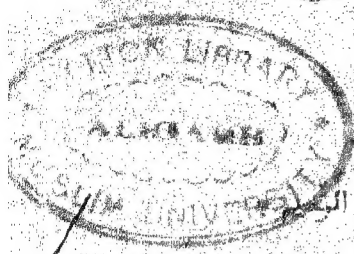


M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE2211

* هفت آسمان *



۱۹۲۸

→

۱۹۵۵

۱۹۵۶

۱۹۵۷

۱۹۵۸

۱۹۵۹

۱۹۶۰

۱۹۶۱

۱۹۶۲

۱۹۶۳

۱۹۶۴

۱۹۶۵

۱۹۶۶

۱۹۶۷

۱۹۶۸

۱۹۶۹

۱۹۷۰

۱۹۷۱

۱۹۷۲

۱۹۷۳

۱۹۷۴

۱۹۷۵

۱۹۷۶

۱۹۷۷

۱۹۷۸

۱۹۷۹

۱۹۸۰

۱۹۸۱

۱۹۸۲

۱۹۸۳

۱۹۸۴

۱۹۸۵

۱۹۸۶

۱۹۸۷

۱۹۸۸

۱۹۸۹

۱۹۹۰

۱۹۹۱

۱۹۹۲

۱۹۹۳

۱۹۹۴

* بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين * والصلوة على رسوله محمد الامين *
وعلى آله وصحبه اجمعين * اما بعد فاقدر كثير التقدير احمد
وامي نجات كه بدشكر از اين اهالي كميتي اشباتك سوسيتي كلته
تصميم اول از طبع شوم سلفه نامة كه در اين ديار بلخري اشهار دارد
بنا بر حقايق دكانه اميرنگر صاحب و اخا سحر شستري بطبع
آورده بودند و در اين روزها كه سنه يكهزار و شصت و شصتونه
شمسوي (۱۸۹۹) و سنه يكهزار و شصت و شصت و پنج (۱۲۸۵)
هجري عي باشد ايام كمي مرور اصبحت اميران تصحيح
طبع كردند سپس خواستند كه ترجمه مصنفان شيرازي
نظامي كنجوي عليه الرحمه با نفاذ از بيان متون
چاپ شده و از كتيبي و اولش شده و ششوندي
سلفه نامة پنج خط از كه تصحيحه و چاپ
نموده و در روزگار انوشاه ظهور نموده اند
سنه الرحمه و نفاذ از بيان متون شيرازي



و تذکره هفتاد و یکمین محمدیه در این - و مرآت الخیرات شیخانی لودی -
و مرآت العالمین احتوا و خیرین عالمیه و تذکره میرزا طاهر نصرآبادی
اصفهانیه - و ریاض الشعرائی عینعلی خان و له داغستانی - و آینه خیر
اصفهانیه - و کتابت الشعرائی سرخوش - و بحران عامه آراء دانشمندی
(که در ذکر شعرائی صاحب علم است) و کتابت عروض و قوافی
و رسائل قواعد و صنایع و بدایع و حیران النجاة تعلیق بدین دانشمند
استغنیات و التلخیص نمودم - و شرحی اوراق با تحقیق که در سرور آمد
تبعث کردم - این دو را از کرم باری آید این نسخه نیز حسین
رساله تواله ام بدوایت قبول بیاید - و بدین اخصاص مشروط گردید - و چون
درین محققان فری اوزار استیضاحیه و تفسیریه و این رساله بیاید که
در بیان آفتاب این رساله استامان نام کردم - و سراج و صفت استامان
و اوقی میسب - و من الله التوفیق و علیه الذکر

اوج

پیش از آنکه از اعیان مکتوبه سخن رود چیزیست از کتب طبع آن
برگذاشته می آید در طبع این نسخه اشعار و کتب دیگر
کرده شد - فرق در این مکتوبه و مشهور و بعضی که در اشعار
بود مشکل مکتوبی و مکتوبی - و اینست که در کتب مکتوبه
اضافه و اخصاص - و وصل در اشعار و در کتب مکتوبه و بعضی که

(۱) چنانکه مشهور است و در کتب مکتوبه و بعضی که

درین مکتوبه نام آن کتاب مشهور نموده و مکتوبی

نام آن کتاب مکتوبه و بعضی که

مثله - و فصلی بعضی آن ... و اشکال و اختلاف بسیار
و هنگام کشیدن این خط مستقیم است از جهت دوم که در این
بدن خط بوده هیچ خطی که خط وایت است - و درین خط
در این جهت که در این جهت با رعایت تمامه در هر دو حال و حال (که
اگر بعد از این خط مستقیم باشد بود مستوی است و کج است)
مستوی است - و بعضی مستوی - دوم خطی که خط این است
و این مستوی است از آن جهت که این مستوی است و مستوی
در این جهت که خطی از خطی که خط وایت است در هر دو جهت
بوده و درین جهت مستوی است و در جهت دیگر خطی که خط مستوی
و از جهت دیگر است - و در جهت دیگر خطی که خط مستوی
است - و یک خط مستوی - این خط مستوی و مستوی دوم است
مستوی و مستوی که خط مستوی و درین خط مستوی است

تعیین مستوی و تعریف آن

مستوی مستوی به معنی که (به معنی مستوی و مستوی است)
و مستوی و مستوی (مستوی است) مستوی است از این جهت
مستوی است - و مستوی مستوی در حالت مستوی است
مستوی است - و مستوی مستوی - چون در مستوی مستوی
مستوی است - و مستوی مستوی - و مستوی مستوی
مستوی است - و مستوی مستوی - و مستوی مستوی
مستوی است - و مستوی مستوی - و مستوی مستوی

و مفردی همچو رباعی و قزل او مختومات عجم است .
 بمیقانی عرب از ایشان فدا گرفته اند و سوره چه نام گرفته که قال صاحب
 الدیزال الوافی - و لم یکن للمفرد من العرب اثبات لغات و انصاره
 و انما یخبرون اخذوا سائر انواع الایات من العجم کالوایی الیایم
 و الدیلمی - و السورچه المعرفه بالمفردی - انشی *

و تعریف مفردی در دیزال الوافی چنین است - و المفرد
 من العجم ایات مدققة الوزن - کل مصراع منها وافی التسلط
 الآخر الضامی فی القادیه - انشی - و ملاحضی و اض کل شیء فی
 در بدایع القطار بلام گفته - که مفردی نام لغت چیموس را گویند که
 مفردی باشد بمفرد یعنی در وزن - و در اصطلاح شعری باشد
 هر مصراع ازو مستلزم قافیه بود - پس در نیست از دو قافیه لزوم او
 و این را مزدوج نیز گفته اند - و معنی ازدواج جفتی کردن است
 یعنی شاعر در یکجا بدو قافیه جمع کرده است - انشی
 و هكذا فی «جمع الضم» و غیره *

و ملاحضی و اض کل شیء اشاره نموده که این نوع شعر
 (این مفردی) در قصیده و اشعار و حکایات و تراجم استعاره
 از اشیاء که نظم و نثر و مدح و تحقیر احوال از یکدیگر قافیه
 مستطیع است بهر وزن و انداز و انشی - انش * که در

(۱) در عجم و اشعار - از دواز - حدیث و قرآن مدح و تحقیر

(۲) این برین نوع قافیه مدح و تحقیر و قصیده می باشد

اوج (۵) وزن و طرح مثنوی

و نیز جمهور مثنوی را هفت وزنست چنانکه در میزان الوافی گفته - المثنوی سبعة اوزان مشهورة - اثنان من الهج الممدس * و اثنان من التوصل الممدس * و واحد من التریع * و واحد من الخفیف الممدس * و واحد من المتقارب الممدس - انتهى - و همچنین است در مجمع الصنائع و هفت قلم و دریای اطاعت و مخزن الفوائد و غیره - و در کتاب المصطلحات فرشته - و از اشعار معلوم شده که در بحرهای بزرگ مثنوی نمونند چنانکه بحر رباعی تام و مصلی تام و هزج تام و امثال آن - و اوزان مثنوی همانست که در خمسة نظامی ست کذا فی جامع الصنائع - انتهى *

من میگویم یک از مصلی ممدس ای - فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن (که بقول ما جامعی رحمه الله اول ابیور خسرو دهلوی عیبه التوحید مثنوی بدین وزن گفته) در متاخزین هم کم مستعمل است و دیگر شش وزن که در پنج کفج شیخ نظامی قدس سره التامیه داخل است کثیر الاستعمال - و توضیح این می آید ان شاء الله تعالی *

طرح مثنوی گوی

دولتشاه سمرقندی در تذکرة الشعرا نوشته که علماء و فضاة بزرگان فارسی قبل از اسلام شعر نیکانند و ذکر و اسامی شعرا را ندیده اند - اما در اشراء آمده که اول کسی که شعر گفت اوزان فارسی بهرام گور بوده است * و نیز حکایت شده که امیر عبداللہ طاهر که بزرگوار خلفای عباسی امیر خراسان بوده و وزیر در ده ابور نوشته است

در مثنوی هجرو رباعی و غزل از مختصرات عجم است -
 پسینان عرب از ایشان فرا گرفته اند و مزدوج نام کرده - کما قال صاحب
 المیزان الوافی - ولم یمن للمقدمین من العرب أن القطعات والقصائد
 والمناخرون أخذوا سایر انواع الابیات من العجم کالرباعی الخماسی
 بالذیبت - و المزدوجة المعروفة بالمثنوی - انتهى *

و تعریف مثنوی در میزان الوافی چنین است - و المثنوی
 عند العجم ابیات متعقة الوزن - کلّ مصراع منها یوافق المصراع
 الآخر المصاحفی فی القافیة - انتهى - و ملاحضین واعظ کاشفی زی
 در بدایع الافکار رقم کرده - که مثنوی در لغت جدید را گویند که
 منسوب باشد بمثنی یعنی در دو - و در اصطلاح شعری باشد که
 هر مصراع از دو مستلزم قافیه بود - پس هر بیت را دو قافیه لازم بود
 و این را مزدوج نیز گفته اند - و معنی ازدواج جفت کردن الیکنسبه
 یعنی ضمیر در یک بیت دو قافیه جمع کرده است - انتهى
 و هكذا فی جمیع الصنائع و غیره *

و ملاحضین واعظ کاشفی افاده نموده که این نوع شعر
 (یعنی مثنوی) در قصص و اخبار و حکایات و شواهد استعمال شده
 از آنجهت که نظم و قافیه و مطوالت احوال بر یک قافیه از قافیه
 مستحیلاتست چون شاهنامه و امثال آن - تم کلام *

(۱) در مصراع و شعر - ازدواج - جفت و قوی شدن نام *

(۲) این عبارت نوع قافیه که در شعر - مقید می باشد *

اوج (۵) ۵ وزن و طرح مثنوی

و نزد جمهور مثنوی را هفت وزنست چنانکه در میزان الوافی گفته - للمثنوی سبعة اوزان معروفة - اثنان من الهزج الممدس ، و اثنان من الرمل الممدس ، و واحد من السریع ، و واحد من الخفیف الممدس ، و واحد من المتقارب المثلث - انتهى - و همچنین است در مجمع الصنائع و هفت لازم و دریای لطافت و مخزن الفوائد و غیره - و در کشاف اصطلاحات نوشته - و از استقرا معلوم شده که در بحرهای بزرگ مثنوی نگویند چنانکه بحر رجز تام و رمل تام و هزج تام و امثال آن - و اوزان مثنوی همانست که در خمسة نظامی ست کذا فی جامع الصنائع - انتهى *

من میگویم یک از رمل ممدس ای - فاعلاتن فعلاتن فاعلاتن (که بقول ملا جمعی رحمه الله اول امیر خسرو دهلوی عایده الرحمة مثنوی بدین وزن گفته) در متاخرین هم کم مستعمل است - و دیگر شش وزن که در پنج گنج شیخ نظامی قدس سره السامی داخل است تشر الاستعمال - و توضیح این شی آید انشاء الله تعالی *

طرح مثنوی گوی

دولتشاه سمرقندی در تذکرة الشعرا نوشته که ملکا و قسلا بوزان فارسی قبل از اسلام شعر نیدانده اند و ذکر و اسامی شعرا را ندیده اند - اما در اشواة انتخابه که اول کسی که شعر گفت بوزان فارسی بهرام گور بوده است * و نیز حکایت کنند که امیر عبداللہ طاهر که بوزگار خاندان عبداسی امیر خراسان بوده روزی در شاپور نشست

اوج (۶) ذکر آدم الشعر رودکی

بود شخص کتای آورد و بکف پیش او نهاد - پرسید که این چه کتاب است گفت این قصه واقعی و عذراست و خوب حکایت است که حکما بنام شاه نوشیروان جمع کرده اند - امیر فرمود که ما مرثیه قرآن خوانیم و بغیر از قرآن و حدیث چیزی نمیخوانیم - مازا ازین نوع کتاب درکار نیست و این کتاب تالیف مغالست و پیش ما مرثیه است - فرمود تا آن کتاب را در آب انداختند - و حکم کرد در قلمرو او هر جا از تصانیف عجم و عجمی کتای باشد جمله را بسوزند - ازین جهت تا روزگار آل سامان اشعار عجم ندیده اند - و اگر اخیانا نیز شعر گفته باشند مدون ندیده اند - تا قول او - (عاشق فارسی هر روزگار شاهان سامانیه بونی داشت - استاد ابوالحسن رودکی درین علم سرآمد روزگار بود - و قبل از او شاعری که در فارسی صاحب دیوان باشد نشنیده ایم - انشایی مختصه در عهد اسلام نخستین طرح مثنوی هم از آدم الشعر رودکی بود - رحمه الله علیه - ملا حسینی راجع کاشفی در انوار سہیلی گفته که - دایر بنو ابوالحسن نصرانی احمد ساسانی بنی از غصای زوالوا امر کرد - تا آن قصه (این کایله و دمنه) را از زبان عربی بافست فارسی نقل نمود - و رودکی نامش در عهد سلطنت آلوا در رشتہ نظام نظام داده - انشایی و در دیوانهای نیز نوشته که استاد رودکی مدعی قلیله و دمنه را بموجب اشارت امیرالامرا نصرانی احقر در رشتہ نظام در آورده - و او را قسام شعر قصاید و مثنوی را نیکو میگوید - انشایی

و هكذا في مرقاة الخيال - و وانه دافستاني در رياض الشعرا نوشته كه حكيم
محمّد الرودكي السمرقندي - اسم اصلش عبدالله و كذايش ابو جعفر
و ابو الحسن بوده - از قدمای طبقة عليّه بلغا و از فصیحای طایفه
شريفه شعرا ست - جميع شعراي زمان ريزه خور خوان بلاغت
و خوشمچين خرمين فصاحت اويند - الحق وي نادري دوران و
ماعجوبه زمان بوده - در شيوه سخنروي و آئين بلاغت گسترى مخفوم
طرز و اطوار ست - و اوست كه زبان طعن عرب را از عجم کوتاه كرده - و
عرب را بفصاحت عجم معترف ساخته - استاد رشيد در حقي وي
گفته است *

گرسوي بايد يعالم كس بنيدكوشاعري * رودكي را پسر آن شاعران زياد سوي
شعر اوزا من شمرده مسيوره ده صدهزار هم فزونتر آيد ارچونكه بايد بشعري
شعراي عالمقدار اكثر مداحي او كرده اند - انهي - و آثار اصفهاني
در آئينه آورده كه استاد ابو الحسن رودكي در روزگار دولت
الاشليين آل سامان بوده - و نخست در گنجينه شعر فارسي را او بگليد
زبان گشوده - گويد بغير شعريه از بهرام گور و مستور از خلف
معنوي اين ايست مقدار شعريه بزبان فارسي گفته نشده - و اگر هم
نداد بتدليل كه بملت دولت عرب ضبط نشده - بهرحال تا زمان
رودكي شاعريه صاحب ديوان نبوده - نقل است كه قصه كياورد منه را
مظلم درآورده و از امير قهر نواز شاست و ملت گرا نمايه يافته - انهي -
در اين ارستان جامعي مرقوم است كه - رودكي رحمه الله -

از شعرای مازندرانی است - و از مادر نابینا زاده اما چنان ذکی و
 نیزنهم بوده که در هشت سالگی ^(۱) قراقر را بنام حفظ کرده و قرائت
 بیاموخته و در آن ماهر شده - و نصرانی احدی ساسانی او را
 تربیت کرده - گویند او را در دست غلام بوده و چهار صد شعر در زبان
 ریخت از میرفته و بعد از وی هیچ شاعری را این مکتب نبوده
 و اشعار وی (المعجزة علی الراوی) صد دفتر برآمده است - و در
 شرح ^(۲) میبکی مذکور است که اشعار او هزار هزار و سیصد بیت بود
 است - انتهی - و محمد امین رازی در هفت اقلیم گفته که فیدالدین
 ابو عبد الله محمد رودکی از نوادر فلکی بود - و در زمره انام از عجایب
 ایام - اگرچه اگمه بود - اما خاطرش غریب و خورشید و ماه بود - اگرچه
 بصر نداشته - اما بصیرت داشته - توذوی از روزگ سرافک است
 از مادر نابینا شده - گویند در هشت سالگی قراقر تمام حفظ نمود
 و بعد از آن بشعر و نثرت فرمود - و لوی آن بخوبی بین و همه بر او داشت
 او را حق سبحانه آواز خوش و صوتی دلکش شنایت نموده بود
 هرگاه قفل یا ناله در قرائت می نمودند قدمها را قلوب میزدند - و اگر یک
 آواز دهانرا با قفاح میزدند آواز و آهنگی و دیر و برون میزدند
 گرد میزدند - در آخر بر طربی افتاد و بیط بیاموخت - و گاهی
 نوازندگی بجای میبرد هم آه و سلس در مقام نواخته هم در
 سال بیداد داشت و هم آنش در جسد کدورت داشت - و چون آوا

(۱) - شش (۲) - منسوب به امین الدولة ساسانی محمود ساسانی

باطراف رسید امیر نصر ابن احمد سامانی که امیر خراسان
و ساوالان شهر بود بقدت خودش مخصوص گردانید و کارش بالا گرفت
و ثروت و نعمت او بحد کمال رسید تا بحدی که او را دولتیست عالم
زیخیده بوده و چهار صد شتر در زیر بند او میزدند چنانچه
سواروی اجماعی اظهارے بدان کرده میگوید *

روئگی آنکه در همی سفت * مدح سامانیان همی گفت

صله شعری همی و درش * بود در بار چار صد شترش

و عاصری بنامید در یکی از قصاید خود میگوید *

مچهل هزار دم روئگی ز منتر خودش * عطا گرفت بنظم کلید در کشور *

بنامی - صاحب محتاج الکوارخ از شفت اقلیم این شعر را نقل

کرده و بجای - بنظم کلید در کشور - بنظم کلید در مکه - نوشته

و صاحب مواء خیال مصرع ثانی آنرا بدین اسلوب خوانده * ع *

عطا گرفت بنظم آری بکشور خودش * و هم صاحب هفت اقلیم

گفته - اگرچه در زمان آل طاهر و آل لیث شاعری چند مثل حفظه

نک عسیمی و حکیم فیروز مشرقی و ابوسلیک گونانی برخاستند - اما

چون نویست بآل سامان رسید رایت شعی بالا گرفت و عالم نظم را

بنظم پیدا آمد - قدره شعری آن دو همان روئگی بوده - و او اول

کسی است از عجمیان که در این شعر ترتیب داده - و از شعری آل سامان

دیگرت شیع ابوالحسن شهید است - و ایضا ابو عبد الله محمد بن

موسى الفراءى ؟ - و شیخ ابوالعباس - و شیخ ابوذر محمد الجرجانی -

اوج (۱۰) آدم الشعرا رودکی

و ابوالمظفر نصیر بن محمد الدیساوی - و محمد بن عبد الله الجندی
و ابو منصور عمارة بن محمد مروزی - و دقیقی - که هر یک در فن
خود تمام بوده اند - و اکثر از شعرا رودکی را مدح گفته اند و در
شاعری مسلم داشته اند همچو ابوالحسن شهید - و دقیقی - و
عنصری - و رودکی را سلطان الشعرا گفتند - اقبی - و آران بصری
در خزانه عامرة رقم کرده که رودکی سرقندی کاروان سالار شعرا ست
و مقدمه اش فصحا - و اول کسی که بتدریس سخن پرداخت -
و الوان گلیا را گلسته ساخت - امیر نصر سامانی اول تربیت
کرد - و بنفرموده او کتاب کلید دمنه بنظم آورد - و چهل هزار درم شد
برگرفت - اقبی - در وجه تخلص او برودکی دو نقش نوشته که بعضی
گویند بدان جهت است که در علم موسیقی ماهر بوده و بربط

(۱) داکتر اسپرنگر صاحب از ابی الالباب محمد عوفی آورده که شعرا

آل طاهر و آل ایب و آل سامان این دوازده کس بوده اند - یکم
حکیم حنظله بادغیسی - دوم حکیم فیروز مسافری - مداح معروف
سیم شیخ ابوالحسن شهید بلخی - چهارم ابوشیخ صالح بن محمد
مروزی - پنجم سلطان ابوعبد الله محمد رودکی - ششم شیخ ابوالواس
والفضل ابن عباس - هفتم شیخ ابوزاعه نهری جرجانی - هشتم
ابوالمظفر ناصر بن محمد فیساوی - نهم ابوعبد الله محمد بن
عبد الله جندی - دهم ابومنصور عمارة بن محمد مروزی - یازدهم
ابوموید بلخی - دوازدهم ابوموید بخاری - اقبی

نیکو نواخته - و بعضی گریخته که رودات موضعی است از اعمال بخارا و
 رودکی از انجاست - انتهى و در شرح الشعرا نوشته که قبل از رودکی
 هیچ شاعری که اشعارش متداول و مشهور گردیده باشد نبود - طرح
 قصیده و غزل را بانی است - و طریق مثنوی نیز از بامثله فرهنگ
 جهانگیری معلوم میشود اگرچه مثنوی از او دیده نشد چنانچه این
 بیت * شعر * داشته آن تاجری دوست شعرا * صد قطار ساز اندر زیر بار
 افتی - غالبا این بیت از کلیله و دمنه بود - و در جهانگیری از استاده
 رودکی بعضی بیت مثنوی بوزن تقارب هم مسطور است چنانچه
 بیاید - و در هفت اقلیم نوشته - با آنکه اشعار رودکی از حد و عد
 متجاوز بود اما درین وقت بنا بر حکم قلّت از یاقوت اصفرو
 بدو بیت احمد عزیزتر است - انتهى - و قاسم ایرانی در سلم السموات
 گفته - حکیم رودکی اسمش ابوالحسن و اصلش از بخارا موسیقی دان
 فاضل بوده - از جمله حکما متذکره ندیم مجلس ابونصر
 بن احمد بود کتاب کلیله و دمنه را در حدود عشرين و ثلاثماية
 (۳۳۰) نظم نمود - انتهى - در مفتاح التواریخ آورده که وفات مقدم
 اشعار رودکی در سال سیصد و چهل و سه (۳۴۳) از پیروی رو داده
 است - این است در بیشتر کتب تذکره *

اما والد داغستانی گوید که استاد ابوشکور در قدیمی حکما
 و استادان معتبر بلخ بود و در تقدیم زمان از رودکی و شهید گوی
 بدقت برده - کلام او را چستند چستند استادان بسند آورده اند شریار

اگرچه بسیار بوده اکنون کمیاب است و کتابی در سنه (۳۳۰)
تلفین و تالیفیه تمام کرد - این چند بیت از ارجاست * * شعر *
تو سیمین تنی من چو زین ایاغ * تو تبارن مہی من چو سوزن چراغ
بدشمن جوت زندگانی مباد * کہ دشمن درخت است تلخ از نہاد
انہی - و شمس الدین فقیر نیز در حدائق البلاغت همین آورده -
می میگویم اگر این (ای تصنیف کتاب او در سنہ تلفین و تالیف)
ثابت شود پس رودکی بخاری و ابو شکور بلخی هر دو معاصر باشند
بلکہ رودکی در اتمام مثنوی کلیلہ و دمنہ کہ در سنہ عشرون و
تلمیذہ ربیع اختتام یافته (مسمو آنہا) اقامت یوں برابوشکور *

دیگر از مثنوی گویان قدیم دلیلی است - در حقیقت قدیم
مسطور است کہ دلیلی بخاری از محول شعرا بوده - دقت محاسن
از حقیقت جدا گور بوده - و لطافت ایمانش آندیوان سپہ نام
نشان داشته - در اکثر کتب مسطور است کہ چون اکیلی ساطعات
خراسان و ترازن بفرق آل سامانی مکتل آوردند خواستند کہ اصول
سلطین عجم را در سالت نظام انتظام دهند - چون دران وقت مروتہ
نظم عالی نگاہتہ بود و این شیوہ چندانہی شیون نہدیم وند ہر آید
از حیرت قوت بفعل نمی آمد - چون نویت بہامیر نوپوشین منصور بسوزن

(۱) امیر نوح بن منصور از احفاد امیر ناصر سامانی و معاصر

سلطان نصرالدین سبکتگین بوده - و در سنہ ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷

(۳۷۷) چہری درگذشت - حاشیہ اقوالیم

همگی همتش بدان مصروف گردید که سنای این اراده از مصباح
عطای او بحصول پیروند - لاجرم دقیق‌ی را که قدوة شعری عصر
و زمان بوده مشمول انعام و اکرام گردانیده قلاده این خدمت
برقبت او انداخت - و دقیق‌ی بقول اقل بیست هزار و بقول اکثر
هزار بیت از داستان گشتاسب در سلك نظم انتظام داده بدست
خلایع گشته گردید چنانچه فردوسی اشاره بدان کرده میگوید * بیت *
جوانم بیدام گشاده‌بان * سخنگوی و خوشطبع و روشنیروان
بشعر آرم این نامه را گشت من * ازو شادمان شد دل انجمن
گشتاسب و ارجاسب بپای هزار * بگفت و سرآمد بدو روزگار
شایک ازو بخت برگشته شد * بدست یک بنده برگشته شد
و امروز شعر دقیق‌ی بغایت عزیز و فایاد است - انتهی - و در مفتح
الگوایح قدیس منقولست - در آتشکده آمده که - دقیق‌ی اسمش
ایمان منصور بن احمد - در وطن او اختلاف کرده اند بعضی او را از
روس - و بعضی از بخارا - و جمعی از سیوقند میدانند - بهر حال از
ایعارش چیزی در میان نیست - اما میتوان یافت که دقت طبع
و حارت کلام داشته - و ظهورش در زمان آل سامان - در زمان
غزنوی بدست غلام ترکی که مملوک و معشوق او بوده گشته شد -
انتهی - در بهارستان جامی مرقومست که دقیق‌ی رحمه الله علیه
از شعرای سابقدم است - در زمان دولتم سامانیان بوده - و ابتدای
شاهنامه کرده است و بیست هزار بیت او گفته گمایدش -

فردوسی آنرا با تمام رسانیده - انتهای - فردوسی در جلد سیم شاهنامه این اشعار ذیققی آورده و ذکر او در آن کرده - کما سیدیم *

دیگر از مثنوی گوید قدیم استاد سخنوران ملک الشعراء عنصری بوده است - جامی رحمه الله در دیوانها رستان فرماید که عنصری -

وی مقدم شعری عصر خود بوده است و در بیان درگاه محمود سبکتگین بنظر قبول ملاحظاتی فرموده - گویند و در

مثنویات است بسیار - موشح مدح سلطان مذکور - یکی از آن موسوم بواق و عدرا - اما از آنها اثری پیدا نیست - انقی - در کتاب

سموقندی گفته - ابو الفاسم حسن عنصری - مذاقب و بزرگواری او اظهر من الشمس است - و سرآمد شعری روزگار سلطان محمود

بوده - و او را شعری فضایل است - و بعضی او را حکیم نوشته اند - چنین گویند که در رکاب سلطان محمود چهار صد شاعر

منعین و ملازم بودند و پیش او مقدم همه استاد عنصری بوده و همه بشاکردی او معترف بوده اند - و او را در مجلس سلطان عنصری

شاعری با ندیه می ضم بوده - و پیوسته مقامات و غزوات سلطان را بتقدیم نظم در آورده - و در آخر سلطان محمود استاد عنصری را

مثال ملک الشعراء قله و خود از انبی داشته - و حکم فرمود که در اطراف ممالک هر کجا شاعری و خوشگوئی باشد سینه خود بر

استاد عنصری عرضه دارد تا استاد غمت و نهی آنرا مفتح کرد بعرض رساند - دیوان عنصری قریب بسی هزار بیت است مجموع

آن اشعار مصنوع و معارف و توحید و مثنوی و مقطعات - و مولد
استاد عنصری ولایت بلخ است - و مسکن دایرالملک غزنین - و وفات
او در شهر سنه احدى و ثلاثین و اربعه (۴۳۱) در زمان دولت
سلطان مسعود بن محمود غزنوی بوده - انتهی - در آتشکده نوشته -
گویند عنصری شصت هزار بیت گفته - مثنوی و املی و عدرا
اوراست - انتهی - در هفت اقلیم هم نوشته که عنصری چند مثنویست
چون نهر و عین و املی و عدرا - و خذگیت و سرخیت - که هر یک
گنج بدایع و خزائن لطایف است - اما در بنوقست شعرا مثنویات
بنظر نیامده - انتهی - بعضی ابیات مثنوی عنصری بجای خود آید -
صاحب مقادح التواریخ گفته

ببین وفاتش ز حور ویری * ندای بر آمد که - یا عنصری

- سنه ۴۳۱ -

دیگر از قدماشین بیشتر مثنوی اسدی طوسی است - در آتشکده
گفته که طبعش مستقیم و سابقه اش مانوس و یکی از شعرای
سجده است که در خدمت سلطان محمود عمید بوده اند - فردوسی
اکتساب کمال سخنوری از وی کرده - انتهی - در دولتشاهی نیز
نوشته که - افتخار الفضا اسدی طوسی - فردوسی شاگرد اوست -
از جمله متقدمان شعر است - طبع سلیم و ذهن مستقیم داشته -
در روزگار سلطان محمود استاد فوق شعرای خراسان بوده است - و
از بزرگان تعلیم نظر شاهنامه گوید - اند - استغفار خواسته و بیرون

اربع (۱۹) پهلوان سخن فردوسی - ناصر خسرو

و ضعف را بهانه ساخته - و کتاب گرشاسب نامه که بر وزن شاهنامه است از او مشهور است - و مناظرها را بغایت نیکو گفته - و از طرز کلام او معلوم میشود که مردی فاضل بوده - و فردوسی را بنظم شاهنامه دایما اشراف میکرد که این کار بدست تو درست میشود - انتهى - و هکذا فی مرآة الخيال و غیره - در مرآة العالم نوشته که اسدی در سنه چهار صد و نه (۴۰۹) بعالم سمرندی شنافت - و بعضی رحلت او در عهد سلطان مسعود بن سلطان محمود نوشته اند - و سنه جلوس سلطان مسعود چهار صد و بیست و یک - و سنه شهادت چهار صد و سی و سه بوده - و الله اعلم *

دیگر پهلوان میدان سخن گدازی ابوالقاسم منصور فردوسی طوسی - شاهنامه ویوسف و زلیخا از او - و هر دو اگر خدا خواهد در آسمان ششم می آید - وفات وی در شهر سنه احدى عشر و اربعه (۱۱۱۱) بوده و قبر او در شهر طوس است بحسب مزار عباسیه - خدا فی درکشاهی - و صاحب مفتاح القوابیح از تحقیقات کعبی نقل کرده که فردوسی بسال چهار صد و شصت و شصتی فوت کرده *

دیگر حکیم ناصر خسرو بلوچست - و از خود را در رساله احوال خود پیش چنین نوشته که - چنین گوید قنبر بن خلق الله ناصر بن خسرو بن حارث بن عیسی بن حسن بن سعید بن علی بن ابی موسی الرضا علیهما السلام - در بهارستان جامی مذکور است که ناصر بن خسرو در مقام شعر ماهر بود و در تمام حکمت اهل

اما بسوء اعتقاد و زندقة و الحاد متهم است - او را سفرنامه
 ایست که در اکثر معنوی سفر کرده و آنرا بنظم در آورده - انتهى -
 و در دولتشاهی و مرآة الخیال آورده که اصلش از اصفهانست
 حکیم پیشه بود بعضی او را عارف و موحد نوشته اند - و طائفة طبیعیه
 و دهریه خوانده - و فرقة ناسخیه - و الله اعلم - و تخلص حجت میکند
 چه او در آداب بحث با علما و حکما حجت و بهران محکم بوده -
 و کتاب روشنائی نامه در نظم از مؤلفات اوست - وفات حکیم ناصر
 در سنه احدی و ثلاثین و اربعه مایه (۴۳۱) بود - و صاحب سلم
 السموات گرد که او را کتابهای نظم است و همانا یکی بسعادت نامه
 موسوم است - و دیگری بروشنائی نامه - انتهى - ابیات مثنوی
 او در آسمان سیوم بیاید انشاء الله تعالی *

دیگر فخرالدین اسعد گرگانیست - صاحب مثنوی رئیس وزامین
 که نظم کرده است بنام شاه رکن الدین ابوطالب طغرل بیگ
 محمود سلجوقی ایرانی - که سنه جلوس او (۴۲۹) و سنه وفات
 (۴۵۵) می باشد - و معاصر ازسلطان شاهشام و القایم بامرالله
 خلیفه بغداد بوده - و فخری پیش طغرل بیگ محمود شاه منصب
 داشته - كما فی كشف الظنون - و الله اعلم - در ریاض الشعرا
 نوشته که - فخرالدین اسعد الجرجانی از اعظم فصیحی زمان -
 و از اکابر بلغای دوران بوده - صفت بهای فضیلتش سامعان روز
 پرده نشینان صوامع ملکوت - و طائفة صفای طبعش رنگشای

قلوب خلوتیان عالم ناسوت - از قدمای شعراست - محدثی
در تذکره خود نوشته که بغیر از مثنوی و بس و امین شعریست
از وی در روزگار نمانده - و الحق چنین است مگر این قطعه که چند
بیت از آن فرشته میشود *

بسیار شعر گفتم و خواندم روزگار * یکیک بجمد بر نطق الملک شهروار
شاخه تر از امید بکشم بخدمتش * آن شاخ خشک گشت زینهار و هیچ بار
دعوی شعر کرد و ندانست شاعری * و انگاه نیز کرد بنادانی افشار
زرقاوتر ندیدم و نشنیدم آدمی * در دولتش عجب غلطي کرد روزگار
مثنوی و بس و امین من اوله الی آخره بنظر اقم حروف رسیده -
اگرچه اشعارش ساده واقع شده لیکن حق این است که باوجود
سادگی و بی تکلفی نهایت پختگی و قوت دارد - و در بعضی جا اگر
تساهل بکار رفته باشد - نظر باینکه ابتدای این فن بوده معذور است -
چه در آن وقت جمال عرایس سخن بکافی تکلفات هنوز پدیدار
نشده بود - مانند جادو نگهان صحرانشین بے منت سربه و شاره
صید افکنی دلهای حزین می نموده اند - مع هذا آنقدر سلاست و
فصاحت در آن کتاب درج است که وصف ندارد - حقیقت این سخن
بمختصان روشن خواهد بود - افهمی کلامه - و کیفیت او صاحب
هفت اقلیم ابو ذراع نوشته و قطعه دیگر نیز از او نقل کرده و گفته که
ابو ذراع معیار دیار فطانت و معیار دیدار صنعت بود - فخر زمان
و اسعد دوران بوده - لطیف طبعش بر سواد لفظ قهرمان - و کمال

هندش بر ولایت معنی نافذ فرمان - قوت فضل و ذوق شعر از کذاب
و بس در امین ظاهر میگردن - انتهای *

دیگر حکیم قطران - در دولتشاهی نوشته که حکیم قطران بن منصور
الاجلی از جمله استادان شعر است و انوری شاگرد او بوده - و ترمذیست
امان ر بلخ می بوده - و قوسنامه بنام امیر محمد ابن امیر قماچ که در روزگار
سلطان سنجر والی بلخ بوده نظم کرده است - رشیدی سمرقندی و روحی
و اکثر شعرای بلخ و ماورالنهر شاگرد قطران بوده اند در علم شعر ماهر و
صاحب تصنیف است - و رشید و طواط میگردن که من در روزگار خود
قطرانرا در شاعری مسلم میدارم و باقی را شاعر نمیدانم از راه
طبع نه از راه علم - انتهای - صاحب هفت اقلیم بعد از نقل این
میگوید که او را چند مثنویست که هر یک عنوان نامه فصاحت و
برهان دفتر بلاغت تواند بود - انتهای - و می آید - آذر اصفهانی
گوید - حکیم قطران ابن منصور دولتشاه او را ترمذی و محمد
عوفی و سایر ادیب تذکره او را تدوین نوشته اند نظر باینکه مداح
سلطین تدوین بوده قول ثانی راجح است - انتهای - و سنه وفاته
قطران (۱۴۸۵) - داکتر اسپرنگر از تقی کاشی *

دیگر از مثنوی گویند مسعود سعد سلمان است - در مولده
و مثنی او اختلاف است بعضی همدانی دانند - و بعضی جرجانی
و بتحقیق آزاد بلگرامی هندی المولد - و الله اعلم - در خزانه نامه
نوشته که مسعود سعد سلمان از کبوی شعر است از سیه صاحب

اوج حکیم سنایی غزنوی (۲۰)

و حکیم سنایی و جمال الدین عبدالرزاق در اشعار خود اوزا ستوده اند - نام او باضافه نام پدر و جد شهرت یافته و در اشعار خود اکثر هریسه نام را معاً می آرد - و مسعود مشهوری دارد در کمال سیاست و عدولت - و نظامی عروضی گفته که مسعود ناسد باشد و پانزده در حیات بوده - انقهی - و سده وفات او (۵۲۵) - و اکثر اسپهنگر از تقی کشی *

دیگر از حکمای قدما و عرفای شعرا حکیم سنایی غزنویست - علیه الرحمة والرفوان - در نفحات الانس مسطور است که حکیم سنایی قدس الله تعالی روحه - کنیت و نام وی ابوالسید میبود پس آدم است - وی از کبرای شعرا طایفه صوفیه است و مستفان و در راستشاه در مصنفات خود آورده اند - و کتاب حدیقه الحقیقه بر کمال وی در شعر و بیان افراق و مواعید ارباب معرفت و توحید دلیل قاطع و برهان ساطع است - از مریدان خواجه یوسف عهد اندیست انجمنی - درو و در دولتشاهی مرقوم است که - سبب توفیق وی آن بوده که سلطان ابو اسحاق ابراهیم غزنوی در فصل زمستان بعزیزت گرفتاری بعضی دیار کفار از غزنی بدین آمده بود - و سنایی در مدح وی قصیده گفته بود و عیونیت تا بعرض رساند - بدر کشید

(۲) در نفحات و بعض دیگر کتاب - سلطان محمود مبتدیان -

مرقوم است و غالباً سه و پنجاه وفات سلطان محمود غزنوی علی الامح

در سده (۴۲۱) بوده پیش از ولادت حکیم سنایی - قانع

رسیده که یکی از مجدوبان از تکلیف بیرون رفته (که مشهور بود به لای خوار - زیرا که پیوسته لای شراب خورده) در آنجا بود آواز می شنید که با ساقی خرد میگفت پر کن قدح تا بکوری ابراهیم که غزنوی بخورم - ساقی گفت ابراهیم پادشاه عادل خیر است گفت بس مرده که فاخته شود است آنچه در تحت حکم ری در آمده است در حیز ضبط نیاورده - و میبرد تا مملکت دیگر گیرد - و آن قدح گرفت و بخورد - باز گفت پر کن قدح دیگر بکوری سنایی که شاعر - ساقی گفت سنایی مرده فاضل و لطیف طبع است - گفت غلط مکن که بس مرده که احمق است - اگر ری لطیف طبع بوده بفار مغشول بوده که ویرا بفار آمده - گزافه چند در کافیه نوشته و نام شرفنامه و از روی طمع هر روز بها در پیش ابله دیگر ایستاده که هیچ کاری نمی آید و او نمیداند که ویرا برای چه کار آورده اند - اگر روز عرض اکبر از وی سوال کنند که سنایی بحضورت ما چه آوردی چه عذر خواهند آورد - انچه بنام مرده را جزایله و بوالفضل نتوان گفت - سنایی چون آنرا شنید حال بروی متغیر شد و باری در راه نهاده بهاولوت مشغول شد - و دیوان مدح ملوک را در آب انداخت - انچه جامی سج فرموده که ویرا برای حدیقه سه کتاب ماثوری دیگر است همه بروی حدیقه اسامی مختصر - تواریخ قماهی حدیقه چنانچه خود بنظم آورده سنه (۵۷۵) خمس و عشرين و خمسمایه بوده است - و بعضی تاریخ وفات ویرا هم در نوشته اند و الله

ارح (۲۲) حکیم سنایی غزنوی

اعلم - انقی - در مرآة الخیال نوشته که حضرت مولوی جلال الدین رومی که قطب وقت بوده هم در مثنوی و هم در دیوان خود به پیروی او اقرار کرده و با آن همه فضل و کمال خود را از مذاهبان او دانسته - در مثنوی میفرماید *

دیگ جوشی کرده ام من نیم خام * از حکیم غزنوی بشنو تمام و در غزلیات میگوید *

عطار روح بود و سنایی در چشم او * ما از وی سنایی و عطار آمدیم و حکیم شصت و دو سال عمر کرده - انقی مخلصا - و آنچه در مرآة الخیال زمان و تاریخ ولادت حکیم سنایی رح نوشته درست و ثابت نه - در هفت اقلیم نوشته که آنچه امروز از شیخ متداول است دیوانیست و دیگر حدیقه و ایضا کنز الرموز و کارنامه که شعر هر دو یکیست - و ثابت شیخ بقول اصح در بانصد و بدست و بنج بوده - انقی - و اله داعستانی گوید که حکیم سنایی غزنوی * شعر کتاب فضل و آداب بحر کافی نیست * که ترکیبی سرنگشت و عفت به سنایی مصنفات و منظوماتش چهار شاهد خالص را آید ایست روشن - سینان معجزاتش در اثبات سلو قدرش حجت است مدحش * و در سنه (۵۲۵) در غزنین بود - منظوماتش حدیقه و زاد سنایی و طریق التتبیق - انقی - و فی کشف الظنون هم نامه فارسی منظوم التتبیق مصنف ابن آدم آهوفی بال حکیم سنایی - انقی - و در دیباجة مریک الغضه و من الرماض - سنه سنایی معروف است

نزد صاحب مخبر الراعی تاریخ وفات پانصد و بیست و پنج یا سی و پنجاه است چنانکه گوید *

آن حکیم زمان سنایی بود * عالم از وی بروشنایی بود
قدوه اولیای حق بوده * زنده اصفیای حق بوده
در جهان بود افسح الشعرا * در زمان بود احسن الفصحا
از تصانیف او حدیقه بدان * بگل و میوه دقایقه بدان
سال نقلش بر تپه و مکنات * گفت هاتف - ز به گل جنت

۵۲۵ هـ

عقل تاریخ نقل او گفتا * طوطی ارج جنت والا

سنه ۵۳۵ هـ

و نزد تقی کاشی سنه وفات پانصد و چهل و پنج (۵۴۵) و نزد
دولتشاه پانصد و هفتاد و شش (۵۷۶) و صاحب خزینة الاعفیا
گوید که تاریخ وفات پانصد و بیست و پنج (۵۲۵) بر تپه
مزار پیرانار حکیم سنایی گزیده است - و الله اعلم *

در دیگر عمیق بخاریست - در بهارستان جامی مستطوره است که او
استاد شعرای وقت بوده است - دولتشاه گفته که عمیق از شعرای
بزرگ است و در زمان سلطان سنجر بوده - وقصه یوسف علیه السلام را
نظم کرده است که در دو بحر میتوان خواند - و استاد رشید الدین
وطواط سخنان او را در حدائق السمر با تشهاد می آورد و معتقد
است - انشایی - و هکذا فی هفت اقلیم و هفت قلم و سلم السموات

اوج (۲۴) نظامی عروسی - نصیحی جرجانی

و مجمع الصنائع - آذر امفالی نوشته - گویند مد سال مناجازت
کرده و مثنوی یوسف زلیخا که در بحرین گفته بنظر نویسنده - و سده
وفات او (۵۴۳) - داکتر اسپرنگر از نقی کاشی *

دیگر از مثنوی گردان نظامی عروسی سرافندوست بقول بعض
و از صاحب مجمع الدوله و چهارمقاله است بالآفاق - در
تذکره الشعرا نوشته که او مردی اهل فضل بوده و طبعی لطیف
داشته - از جمله شاگردان امیر معزیست و در علم شعر عاشق بوده
و داستان رستم و اسفندیار را بنظم آورده - انجمن - و هکذا فی آتشکده - و در
هفت اقلیم گفته که او در مثنوی از معتدلهای صنعت است چنان
تالیف دران پرداخته - انجمن - درو و در خواندند و در نظامی
دیگر نیز مذکور اند که معاصر نظامی عروسی در معرب بوده اند *

دیگر نصیحی جرجانیست - دو قصه گفته که از جمله معاصرین
امیر عنصر المعالی فیفاوس بن اسکندر بن قلموس است و
قصه واسق و عذرا بنظم آورده و بسیار خوب گفته است - انجمن -
و هکذا فی هفت اقلیم *

پس عید فخری عهد قوج الشعرا نظام عربی است که معاصرین امیر
مثنوی گردان شیخ نظامی گنجی معاصرین بوده اند و در
القوی - رسیده - و از بهادر شمس الدین و در تقیید نظامی و حقایق
و معارف را حسن بیان - و شعر و شاعری را خشن - و در
(۱) و دیده بنظر - و بعضی شاعریه این شاعران معاصرین

اربع (۲۵) فوج الشعرا نظامی گنجوی

مثنوی را کمالی روداده - و الحق وی مثنی عظیم بر سخنوران
نهاده - و فصاحت و بلاغت را پایه با آسمان رسانده * شعر *

رحمت حق هزار بر جانش * دمیدم باد تا بر وز شمار
و از معاصرین او رشیدی سمرقندی و حکیم خاقانی شروانی
و ظهیر فاریابی و حکیم ازرقی هروی و شیخ عطار نیشاپوری
علیهم الرحمة مثنوی گفته اند - و مولوی روم قدس سره بسایه چند
بعد از حکیم نظامی گنجوی بوده - و سیجی *

واضح باد که فقیر در ذکر شیخ نظامی گنجوی رحمه الله علیه
بنظر اینکه درین جا او اصل است چیزی طوالت روا میدارم -
و عبارت و اعتقاد هر یک نسبت بدو نقل میکنم - و اگر در بعضی
مقام تکرار رود دهد ناظران خوانده بگیرند و در گذرند * ع *

فان المسکت ما کثرته بتضوع *

ذکر شیخ بزرگوار حضرت نظامی قدس سره السامی

لقب شیخ بزرگوار نظام الدین - و کنیت او ابو محمد بن یوسف بن
مؤید است - من دولت شاهی - شیخ نظامی و هو ابو محمد الیاس یوسف
ابن مؤید - آتشده - نام او ابو محمد نظام الدین احمد بن یوسف -
ذکر اسیر ذکر - و فی کشف الظنون نظامی و هو شیخ جمال الدین
یوسف بن مؤید الکنجوی - انتہی *

مولد شریف او گنجیه است - دولت شاهی و غیره - و در هفت اقلیم

اوج (۲۹) نوح الشعرا نظامی گنجوی

نوشتد که شیخ نظامی اگرچه بگنجده منسوب است اما ظاهراً
مولد ری از قم بوده چنانچه در اقبالنامه اظهار شده بدان کرده می آرد
* شعر *

نظامی ز گنجینه بدشای بد * گوشتاری گنجده تا چند چند
چو در گنجده در بحر گنجده نام * و نه از قلمستان شهر قدیم
انتسی - و آنه دافستانی گفته که اصلش از قم بود لیکن موطنش
گنجده است - و آنرا صفهائی نوشته که گنجده از اقلیم بنجم شهره
نزه و خطه دلگشاست - و همین که شیخ نظامی قدس سر از
عراق رفته در آنجا ساکن شد بخوبی آن دیار را بدید است واضح
و اصل آنجذاب از خائب بایک نفرش است که از اعدای قم شمرده
میشود - او با والد صاحبش بگنجده که از بلاد معتبره آفریقایین و
شوشی آب و هوا مشهور است رفته و آنجذاب در آنجا متولد شده
و خود در اقبالنامه میفرماید

نظامی ز گنجینه الخ چو در گنجده الخ - انتسی *
شیخ برادر قوامی مطرب است که از شاعران اقبال بوده و قصیده
گفته که تمامی صنایع شعری بدان مقدرج است - در اقبالنامه
و تذکره فی رحاب الشعراء - و نظم اسموات * و در اقبالنامه گفته که شیخ
نظامی بطوری اشتها را یافته *

(۱) هر چند نسبت اقبالنامه یعنی سبک نظامی گنجوی که ظاهر و...

و سبک دو این شعر از ۱۰۰۰ ام ۵۰۰۰ شعر اول است و پس ...

اوج (۲۷) نظام العرفا نظامی گنجوی

و شیخ از مریدان اخی فرج زنجانی قدس الله سره العزیز
بوده - دولتشاهی و آتشکده *

گویند شیخ در آخر عمر منزوی و صاحب خلوت شده بود -
و با مردم کمتر اختلاط کرده - دین باب میگوید * شعر *
گلِ رعنا درون غنچه حزین * همچو من گشته اعتکاف نشین *
دولتشاهی و مرآة الخیال - اتابک قول ارسال را از روی صحبت
شیخ نظام بود بطلب شیخ کس فرستاد - نمودند که شیخ منزویست
و بسلاطین و حکام صحبت نمیدارد - اتابک از روی امتحان
بدیدن شیخ رفت - و شیخ بنور ولایت و از روی کرامت دانست
که از روی امتحان می آید و بچشم حقارت بشیخ می نگرد -
شیخ از عالم غیب شمه بچشم اتابک جلوه گر ساخت - اتابک
دید تخت پادشاهانه از جواهر نهاده اند و کرباس^(۱) دید که صد هزار
چادر و سپاهی و تجملهای پادشاهانه و چهره ها با کمر مرصع و حاجبان
و ندیمان برپای ایستاده - و شیخ پادشاه وار بران تخت نشسته -
چون چشم اتابک بران عظمت و شوکت افتاد مبهور شد و
خواست که از روی تواضع قدم شیخ را بوسه دهد - درین حال
شیخ از عالم غیب بشفاعت آمد - اتابک دید که پیر مرده حذیر
برپا نهاده بر در غار نشسته و مصحف و قام و دوات و مصفا
و عصای پدش نهاده - بتواضع دست شیخ را بوسه داد - و می بزد

(۱) کرباس - بختانی بزین العباس درین (۲) چهره - بالشم امره ||

اوج (۲۸) استاد شاعران نظامی گنجوی

اعتقاد او نسبت بشیخ درجه عالی یافت - و شیخ نیز گوشه
خاطر و همت بدو حواله کرد و گاه گاه بدیدن اتابک آمد و
صحبت داشته - در تشبیه و مرآت الخیال و آتشکده - ملاجایی
رحمة الله علیه در نفحات بذکر شیخ قدس سره نوشته که وی
عمره گرانمایه را از اول تا آخر بقناعت و تقوی و عزت و انزوا
گذرانیده است - هرگز چون سایر شعرا از غلبه حرص و هوا ملازمت
آرباب دنیا نکرده - بلکه سلاطین روزگار بوی تبرک می جستند اند
چنانکه میگوید

چون بعهد جوانی از بر تو * بدر کس نرفتم از در تو
همه را بر دم فرستادی * من نمیخواستم تو عیدادی
چونکه بر درگاه تو گشتم پیش * رانچه ترسیدی دستم گیر

النبی - و هكذا فی هفت اقلیم و آتشکده *

بجمر هشتاد و چار ساله فوت کرده - و مرقدش بیرون شهر گنجه
واقع است - مفتاح التواریخ و ترقه دافتر اسپهنگر صاحب سن وی
شصت و سه سال و شش ماه - و غایب همین صحیح بود - در نفحات
نوشته که تاریخ اتمام سکندرنامه که آخرین کتابهای دست
سنة الثمانین و تسعين و خمسمائة (۵۹۳) بوده است - و عمر وی
در انوقت از شصت گذشته بوده است - رحمه الله تعالی سبحانه
النبی - و در خاتمه سکندرنامه بحری قمری *

شصت آمد اندر سال من - شصت از حدود اندر حال من

اوج (۲۹) حکیم نظامی گنجوی

وفات شیخ بزرگوار نظامی در عهد سلطان طغرل بن ارسلان در
شهر سنه ست و تسعین و خمسماية (۵۹۹) بوده - مرقد شیخ
در نجف است - دولتشاهی - و نزد تقی کاشی سنه وفات ششصد
و شش (۶۰۶) و دکتر اسپرنگر گفته و نزد بعضی ششصد و دو
(۶۰۲) - صاحب مخد الواصلین گوید * شعر *

شیخ دنیا و دین نظامی بود * قدوه اولیای نامی بود
گنجی را گنج دین شده حاصل * بطفیل و جود آن کامل
خمسئ مثنوی رتصنیفش * برتر از حصر عقل تالیفش
سال نقلش برفعت و مکنت * شد رقم - گنجوی گل چنت
صاحب مفتاح التواریخ گوید که از مصرعه آخر پانصد و نود و دو
حاصل میشود - اما ابیات که نظامی در تاریخ سکندرنامه گفته
پانصد و نود و هفت است * تاریخ *

بنگتم من این نامه را در جهان * که تا دور آخر بود در جهان
بتاریخ پانصد و نود و هفت سال * چهارم محرم بوقت احوال
سر سال چارم محرم بد است * ز ساعت گذشته چهارم بد است
انتخبی و دکتر اسپرنگر صاحب نیز گفته که جلد اول سکندرنامه
در سنه پانصد و نود و هفت (۵۹۷) تمام شد و بشول چامی
در رفحات در پانصد و نود و دو انتخبی - من میگویم این اشعار تاریخی
در آخر هیچیک از نسخ جلد اول سکندرنامه بنظر فقیه نیاورده غایب
از نظامی گنجوی نبود - و تا کتابیات و تکرار قافیه سرود این معنی -

اوج (۳۰) خواجه نظامی گنجوی

و مآجامی در ثبت تاریخ تصریح جلد اول فرموده که ما را آنفا -
و غرض او اتمام جلد دوم است - شیخ در تاریخ جلد دوم ای
سکندر نامه بحری فرماید * بدت *

جهان بردهم روز بود از ایار * نودنه گذشته زبانصد شمار
و در بعضی نسخه - نود دو الح پس احتمال است که شیخ در همین
نود و دو بعد از اتمام کتاب رحلت فرموده باشد - و بر تقدیر صحیح
نسخه نود نه - تاریخ - گنجوی گل جنت - صحیح نبود مگر آنکه -
گل جنت - برسم خط قدما بتحتانی نوشته شود و ششصد و دو
از آن برآید - و از کشف الظنون معلوم میشود که نود بعضی (۵۹۹) هم
تاریخ وفات است در آنشکده نوشته که مزار کنیز انوارش حل نیز محل
زیارت اکابر و اعظم آن دیار می باشد - انتهی *

در تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی مرقوم است که در
بزرگوار و فضیلت و کمال شیخ زبان تحویر و تقریر عاجز است -
سخن او را و رای طویر شاعری ملاحظه رانیدست که صاحب کمالان
طالب آند انتهی - شیخ آذری اسماعیلی رح درین معنی چه
خوش فرموده * قطعه *

اگرچه شاهان نغزگفتار * زیبا جام اند در برم سخن مست
و له با باد بعضی حریفان * فریب چشم ساقی نیز بیوست
میدین یکسان که در اشعار این قوم * و رای شاعری چه نوزدگر دست
و قلم اهل دل سراسر حال می یابند - و دیگر اثر همین معانی - سخنی

اوج (۳۱) امام مثنوی گویان نظامی

که از دل خیزد بد لها جا گیرد - و اگر همین از زبان است غایت عروجش
اینکه بزبانها رسد - نه تشریف قبولی یابد - و نه موجب رحمت
گردد * مصرع *

بین تفاوت ره از کجا ست تا بکجا

و شریف ایرانی راست گفته * شعر *

* فرق سخن عشق و خرد خواستم از دل *

* گفت آمده دیگر بود و ساخته دیگر *

و کلام عشق را نیز مرتبها ست - هر کرا معشوق زیاتر سخن او
رساند - و هم چند عاشق خسته و شکسته تر کلام او درست و برجسته تر -
اما جامی روح در نفحات الانس فرموده که شیخ نظامی رحمه الله تعالی -
و نه از علوم ظاهری و مصطلحات رسمی بهره تمام بوده است - اما از
همه دست برداشته بوده است - و روی در حضرت حق سبحانه
و تعالی آورده چنانکه میگوید * شعر *

هر چه هست از دقایقهای نیلوم * یا یکایک نهفتهای علوم
خواندم و سر هر ورق جست * چون ترا یافتم ورق شستم
همه را روی در خدا دیدم * و آن خدا بر همه ترا دیدم
مثنویهای پنجگانه وی که به پنج گنج اشتهار یافته است اکثر آنها
باستدعای سلاطین روزگار واقع شده - امیدواری آنرا که نام ایشان
بر اسطه نظام وی بر صفحه روزگار بماند استدعا نموده اند - و اکثر آنها
تخصیب صورت افسانه است - اما از روی حقیقت کشف حقایق

اوج (۳۲) امام مثنوی گویان نظامی

و بیان معارف را بهانه است^(۱) - یکجا در بیان آن معنی که صوفیه گفته اند که طایبان وصال و مشتاقان جمال حق را ذلیل وجود او هم وجود اوست - و برهان شهود او هم شهود او میگوید * شعر *
پژوهنده را یاده زان شد کلید * کز اندازۀ خردش در تو دید
کسے کز تو در تو نظاره کند * در قهای بیهوده پاره کند
نشاید ترا جز بتو یافتنی * عنان باید از هر درستی یافتنی
و جای دیگر در همین معنی گوید * شعر *

عقل آبله پای و کوی تاریک * وانگاه ره چو موی باریک
توفیق تو گر نه ره نماید * این عقده بعقل کی گشاید
عقل از در تو بصر فروزد * گریای درون نهی بسوزد
و یکجا در ترغیب و تحریم بر امراض از ماسوای حضرت حق
سبحانه و اقبال بر توجه بجناب کبریای وی میگوید * شعر *
بر پر ازین دام که خونخواره ایست * زیرکی از بهر چنین چاره ایست
گرگ ز روباه بدندان نرسد * روبه ازان رست که بُردان ترست
چند دارن کن که فنا را شوی * خود نپرستی و خدا را شوی
انتہی و همین در هفت اقلیم منقولست - و نیز در بهارستان جاسی
مسطور است که از شعرای گنجه شیخ نظامیست - فضایل
و کمالات وی روشن - احتیاج به شرح ندارد - و آنقدر لطیف و دقیق
و حقایق که بکتاب آج گنج درج کرده است کس را میسر نیست
(۱) * شعر * خوشتر آن باشد که سر دگران * گفتند آن در حدیث در اوان

اوج (۳۳) امام مشغوی گویان نظامی

بلکه مقدر نوع بشره - انتهی^(۱) کلامه - صاحب مرآة الخیال
گفته - که بیان فضایل و کمالات او که تا دور قیامت بر زبانها
جاریست درین اوراق گنجایی ندارد - انتهی - آذر امهالی در آنشده
نوشته شیخ نظامی در مراتب شاعری از آنچه نودسم افزونست -
و برای فقیر یکی از ارکان اربعه دیار سخن است - انتهی - و در ذکر
انوری گفته که بزعم فقیر از عهد دولت آل سامان که استاد رودکی
قانون شاعری ساز کرده الی الآن که یکمزار و یکصد و هشتاد (۱۱۸۰)
هجریست چهار کس گوی فصاحت از همگنان روده - و هریک
بمفتاح زبان قفل از گنجینه سخنوری گشوده - و درین مدت کس
نیامده که لقب برابری با ایشان بزند - اول حکیم ابوالقاسم فردوسی
طوسی - دوم شیخ نظامی قسّی الاصل گنجوی المسمک - سیم شیخ
مصطفی الدین سعدی شیرازی - چهارم حکیم ابوحدالدین انوری
ایرانیست - در بعضی نسخها ملاحظه شد که جمع از موزنان از
جمعه دیگر سوال از امیر میان سعدی شیرازی و امامی هروی و میان
شیخ نظامی و خسرو دهلوی و میان انوری و ظهیر قاریابی کرده
قطعات گفته - بزعم فقیر این مقوله سوالات از تاثیر ذوق الخیال است
و الاّ باندازد به این تشدید خارج از دایره انصاف است - انتهی - در
اسماء السموات نوشته - شیخ نظامی گنجیه دستور شعری عجم - و
مشهور اقلیم عالم است - تعذیل او بر امیر خسرو دهلوی داده اند -

(۱) این شهادت نسبت بدو از شیخ بزرگوار یاد داشتند است

اوج (۳۴) امام مثنوی گویان نظامی

و خمسة اورا بر کلیات خسروی ترجیح نهاده اند * شعر *

نظامی که استاد این فن و دست * درین بزمکه شمع روشن و دست
زودرا نه گنج شد گنج سنج * رسانید گنج سخن را بدینچ
چو خسرو بدان پنج هم بلجه شد * وزان بازوی نکوش رنجه شد
کفش بود زانگونه گوهر تری * زرش ساخت لیکن زرده دھی
و الحق نظامی در نظم سنجی مزید زمان بلکه و حید جهان بوده -
و شیخ نظامی از عبادی حال خابوت نشین و عزت گزین بوده -
و بصحبت حکام و سلاطین اقدام نموده - بانه قزل ارسلان و دیوکره
از حکام را که رفعت و اوقات شیخ بوده بصومعه او شده اند بعضی صحبت
یافته اند - و شیخ نظامی خود در اشارت این مینویسد * شعر *

چون بعد جوانی الخ اما در منتهای زمان احباب التماس بعضی
ملوک فرموده - و بملاقات ایشان قدم رنجه نموده - او را تعظیم تمام
نموده اند - و بجهت او پیام کرده اند - انقوی - علیقلیخان و اله
داغستانی در ریاض الشعرا گوید شیخ مغفور (یعنی شیخ نظامی رح)
از محول شعری زمان - و اما حید بلغای دراز است - الحق از آثار
آفرینش لغابت حال سخنوت ملای او بعرضه وجود فیاض -
آدم تمام فصاحت - و لوح جهانی بلاغت است - آنچه در عرب و
عجم شعری بود نیست تا به قدر بسیار گذشته اند که هرگز در
ملک مثنوی صاحب قاج روا بوده - لیکن در مثنوی مثنوی

(۱) این اشعار از نظامی رح است و بدو آنها در اسرار ششم آمده

اوج (۳۵۰) امام مثنوی گویان نظامی

ارشاد و اعظم همه شیخ معفور است^(۱) گو در فنون غزل و قصیده
دیگران را بروی مزیت باشد - حقیقت این بیان بر سخندان روشن
خواهد بود * مؤلفه *

زبانان زبان می شناسند * سخن بهمان بیان می شناسند
حکایت می کنند از حسن یوسف * عزیزان داستان می شناسند
اگر اندیشه اظناذ نمی بود از مثنویات^(۲) خمسه قلیله درین کتاب
بعنوان نمایش درج می کردم - لیکن بیم رفت که مبادا از فرط
علو مرتبه سخن و کمال پایه بیان در گشودن آن کتاب خاطر را
بتزلیل هیچ یکی از ابیات را غیبت توان کرد - و تا خبر شدن تمام
خمسه درین تذکره نوشته شده باشد - پس حواله بهمان کتاب نمود
انتهی - میر غلام علی آزاد بلگرامی در خزانه عامره نوشته - شیخ
نظامی گنجوی استاد آفاق است - و سرآمد مثنوی گویان بالاتفاق -
چون فصاحت را بیدم تربیت او بهار است - و متاع بلاغت را
بطفیل ترویج او روزگار - فتم *

در آتشکده آمده که رجایی هروی - اسمش مولانا حسن علی
خراسانی است گویند در خواب از جناب افسح الشعر شیخ نظامی
رجایی تخلص یافته - انتهى *

دولتشاه گفته که در روزگار شیخ خمسه را جمع نکرده بودند
هریک را داستان جدا جدا بوده - بعد از وفات شیخ این پنج کتاب را

در یک جلد جمع کردند - و فضلا خمسة نام نهادند - انقهي - لیکن
در شعرا خمسة نظامی گنجوی از آنکه ملو از گوهر ابد ار است
بالمقرب پنج گنج اشتهار دارد كما مرثلة عن المتفحات - آری « مصرعه »
« خمسة او هست بهین پنج گنج »

در كشف الظنون نوشته - پنج گنج فارسی منظوم من منظومات
النظامی الکنجي المتوفی سنة (۵۹۹) - و نظمه فی غابة اللطافة
و الجزالة علی ما شهد به المولوی الجامي - انقهي - در آتشکده
آمده - بعد از آنکه همای روح مطهرش بآتشیان قدس پرواز کرد
فضلا و عرفای شعرا این کتاب را که امروز از خیالات شیخ درمیدانست
جمع نموده مسمتی بخمسه نمودند که هر یک از آن با استدعای صاحب
تاج و سرور منظوم شده چنانچه در دیباجة هر یک از آنها خود
نقل کرده - اگرچه بتصادف زمان و عدم ربط کتاب خمسة از آن
صحیح نماند اما باز یکی از پنج گنجی است که مفسران تہی کدنگ
بازار نظم جیب و دامان دل و دیده را ازین خزاین جواهر رنگین
کرده و میکنند - انقهي *

در مہارستان جامی مرقومست که بیرون از آن کتاب (ای
پنج گنج) از وی شعری نواسته کرده اند و این عربی از مثنوی
« غزل »

و بگویند

جو جو مکتوب من زان رخ گندم کوبست

که شمه شب رخ چون کاشم از آن پرخروشست

اوج (۳۷) امام مثنوی گویان نظامی

تا آخر - انتهى - اما در دولت‌شاهی نوشته - دیوان شیخ نظامی درای
خمسه قریب به بیست هزار بیت باشد غزلیات مطبوع و موشحات
و اشعار مصنوع بسیار دارد - انتهى - و هكذا فی جواهرالعلوم -
در کشف الظنون هم مسطور است - دیوان نظامی فارسی من
النظامی الکنجی صاحب الخمسه هو ابو محمد بن یوسف -
انتهی - آذر اصفهانی گوید که آن دیوان حال در میان نیست -
و نزد بنده احمد یکتا موجز دیوان شیخ نظامی گنجوی محتوی
برقصاید و غزلیات و رباعیات عارفانه که تخمیناً همگی پانصد بیت
خواهد بود موجود است - و کتابخانه ام را ازو شرفی نامحدود *

صاحب مخزن الفوائد گفته که - مثنوی گفتنی نزدیک اساتذہ
از جمیع اقسام شعر مشکل است - و درین فن فردوسی طوسی و
خواجہ نظامی ید بیضا میداشتند - دیگر مثنوی گویان مثل
امیر خسرو دهلوی و مولوی جامی و هائقی متبع ایشانند -
انتهی - فقیر میگویم در مثنوی شیوہ قدیم همین ساده گویی
و سخن گذاری بوده است - و باین غرایب الفاظ و نامطبوعی اوزان و عدم
استحسان قوافی هم بعضی جا وجود می داشت - چنانچه شاهنامه
و دیوانهای فردوسی طوسی و مثنوی و دیوان فخری گرجانی
کدام فی ترجمه الفخری - و خواجہ نظامی گنجوی تغییر
شیوہ قدیم داده - و در مثنوی گویی طرز نو اختراع کرده - و شاهد

(۱) از برای آنکه اینجا لفظ تابع معنی معین نباشد بخلاف تصدیقه و میزان //

ارح (۳۸) امام مثنوی گویان نظامی

سخن گذاری را خال و خط داده - نخست وی این ره باریک دشوار گذار
نموده - و خشن و خاشاک الفاظ قلبیه و سنگ و خشت ازان
نامطبوعه و قوافی ناپسندیده ازان راه پاک فرموده - و ملک
نظم را نظامی داده - و چهرین سخن را پدیدآور - راست است آنچه
خودش گفته

منم سرویدوای باغ سخن * بخدمت گریسته چون سروین
سخن چون گرفت استقامت بمن * اقامت کند تا قیامت بمن
هسته خوشه چین اندومن دانه کار * هسته خانه پرداز و من خانه دار
خلاصه وی در فن مثنوی مبدع است - و درین تشبیه مخترع -
چنانکه خاقانی شروانی در قصیده - و سعدی شیرازی در غزل -
و ابن امین در قطعات - و عمر خیام در رباعیات - هاشمی کرمانی
گفته و در انصاف گفته

چهره گشای صور معنوی * مخترع خال و خط مثنوی
شیخ نظامی در دیباجی چون * گوهر شهرار محیط وجود
نکنه سراپی که بحسن قلام * ملک سخن یافت نظمش نظام
و امیر خسرو دهلوی و علاءالدین که سرچشمه مثنوی بعد از خود
نظیر ندارند و دیگر شعری متأخر هسته متاع و پیر طایفه شیخ نظامی اند
و نام بر نام او می نهند و خوشه چین شیوه اویند - چنانچه
اندرف شافعی را تمام و پدیدوی شیخ نظامی گنجوی از هر یک انصاف
خود آید - صاحب مخزن الفوائد گفته که از ده چهارصد شعری

اربع (۳۹) امام مثنوی گویدان نظامی

شعر فارسی رواج یافت و در آن عصر عنصری و عسجدی و فرخی
باستانی شهرت یافتند - بعد ایشان در سنه پانصد هجری فلکی
شروانی و خاقانی و رودکی^(۱) و دیگر چند کس درین فن نام برآوردند
و از ایشان هر یک حکیم وقت بود - چون عهد خواجه نظامی گنجوی
رسید آنچه ثقات سخن برد بر طرف نمود - و بسیار فصاحت
و بلاغت را داد داد - و جمیع شعری متوسطین و مناجاتین پیروی
او کردند - انهمی - و در مجمع الفنون همین منقول است باز دیوان این
فقره - و اوزا خدای سخن گفتند *

و آنچه دولتشاه در ذکر فردوسی نوشته که عزیز است * قطعه *

در شعر سه تن پیغمبر اند * هر چند که لا نبی بعدی

اوصاف و قصیده و غزل را * فردوسی و انوری و سعدی

انصاف آنست که مثل قصاید انوری قصاید خاقانی را توان

گرفت باند که کم و زیاد - و مثل غزلیات شیخ بزرگوار سعدی

غزلیات خواجه خسرو خواهد بود بلکه زیاده - اما مثل اوصاف

و سخن گزاری فردوسی کدام فاضل شعر گوید و گرا باشد - میتواند که

شخصی این سخن را مسلم ندارد و گوید که شیخ نظامی را درین باب

یک بیضا است - درین سخن مضایقه نیست - و شیخ نظامی

بزرگ بوده و سخن او بلند و متین و پر معانیست - اما از راه

انصاف تأمل در هر دو شیوه گویند - و میفرموده حکم برآستی

(۱) او پیش از عنصریست و وفاتش در سنه پانصد و سی هجری کمره //

اوج (۴۰) امام مثنوی گویان نظامی

در میان گو بیار - انتہی - بحکمے بیش نیست و دعویٰ بلا دلیل -
خودش اعتراف این معنی میکنند که سخن شیخ نظامی بلند و متین
و پرمعانیست - و در ذکر شیخ نظامی میگوید که سخن او را
درای طور شاعری ملاحظه و آیدست که صاحبکمالان طالب
آیند - و از آن فردوسی همین سخن گذاری دیگر هیچ - هر دو شیوه
جداگانه اما شیوه نظامی احسن و برگزیده تر از شیوه فردوسی -
و همه شعری متوسطین و متأخرین پیروی طرز نظامی دارند
نه اقتدای طوسی - انصاف آنست که فردوسی صرف در زم
اشعار خوب دارد و درین میدان جز نظامی گنجوی کسی دیگر همسر
او نه - اما در عشقیه و غیره هیچ - از پنجاست که بوشهر نظامی
فردوسی که هم بوزن شاهنامه است پریمزه افتاده - و درین راه
بشاگردان نظامی یعنی خسرو جامی هم نرسد - و جمہور بترجمہ
نظامی اند بر فردوسی - چنانکه از بعضی استادان بسمع فقیر رسیده
و در حاشیہ معیار بلاغت بنظر هم آمده که یکی بقایل قطعہ مذکور
گفته که تو فردوسی و انوری و سعدی را پیغمبر من شعر گفتی -
و نام نظامی که استاد بے بدل است ندیدی - او در جواب گفت که
من ذکر پیغمبران سخن کرده ام و او یعنی نظامی خدای سخن
است - انتہی - و علیقلین والد دانستہ ای که قول فیصل او درین
باب گذشت در ذکر فردوسی می نداد - اینکه اشعارش خودست مستم
لیکن کیفیت چیزست درای آن - و شیخ نظام امام این فن است

لوح (۱۶۱) امام مثنوی گویان نظامی

از انجمن که هر قصه را در بحر که شایان آن بود بکمال
شایستگی و بختگی و عدولت و سلاست و صنایع و بدایع که
ماتوق آن متصور نیست ادا فرموده - انتهای - رای دیگران درین باب
گذشته - و می آید - در شرح الشعرا مذکور است که شیخ نظامی
رحمه الله در بخته گویی بے بدل و در مثنوی بی نظیر است
همه شعری منقدّمین و متأخرین متفق اند که همچو او بخته گوئی
در عرصه ظهور نیامده خسرو راست * شعر *

نظم نظامی بلطاعت چو در * وز در او سرسرا آفاق پر
بخته او شد چو سعانی تمام * خام بود بختن سودای خام
پنج نسخه در رشته نظم کشیده - شاعران دیگر و امیر خسرو دهلوی
که در فنون و علوم عربی و فارسی و هندی همچو او بی در جهان
نخاسته بجواب آن خمسه داد سخنوی داده - اما انصاف آنکه
به بختگی اشعار نظامی نرسیده - پس بدیگران که جوابش را عازم
گشته اند چه رسد - اگرچه معصران نظامی چنانچه بدیل خاقانی
و انوری و ظهیر غریبی هر یک علم فصاحت و لوائی بلاغت
برافراشته اما او بنوعی گلستان سخن را آب داده که خزان از او
سیروم - انتهای *

در سخن انوار فوشده - بدانکه هر یک داستان مثنوی را خواه
قلیل باشد خواه کثیر تمهید شرط است و سلسله ربط کلام واجب -
و دیباجه مثنوی را چند چیز لازمست - توحید - مناجات - نعمت -

(۴۲) امام مثنوی گویان نظامی

انج

مدح سلطان زمان - تعریف سخن و سخنگوران - و سبب تالیف و
تصنیف کتاب - و این جمیع مدارج دیباجه مثنوی را موجد
نظامی گنجویست - و قبل از آنکه فقط مثنوی از قصه آغاز
میکردند - مثل تحفة العراقرین خاقانی و مثنوی مولوی روم و دیگر
مثنویات قدیم انهمی - بعضی ازین مدارج در بعضی مثنوی قدما یافت
شده چنانچه در دیباجه شاهنامه فردوسی توحید و نعت و منقبت
و سبب تالیف هست - و در دیباجه دیس درامین نضری گیلانی
توحید و مدح و سبب تصنیف آری التزام این همه امور از
شیخ نظامی گنجویست - و بیان معراج و نصیحت فرزند - و ابیات
ساقی نامه و معنی نامه نیز از مثنویات اوست - و امیر خسرو
و جامی و غیرهم ذکر بدو طریقت و پیر سخن که نظامی گنجوی
می باشد هم در دیباجه یا خاتمه مثنوی لازم کرده اند *

الغرض شیخ نظامی رحمة الله علیه در طرز خود مستقیم و
امام فن است - و در روش خود متقدم و پیشروای زمان - نامی
رهنماییدست مثنوی نگارانرا - گرامی استادیدست دانستان کدام
مناخرون را باوای خیال مسموی مثال - و متنبیین را اندیشه
تفوق چه مثال - و ناست و در شادند مثال بدش نیست - ازین بار
هیه کدام از استادان فن بخواسته اند جز از شکوهی دم زده باشد -
یا کدام احدی نسبت بواوری درست کرده باشد - اگر در بعضی
مواقع یک دو شعر مذکور است یا باری نام متنبیین در خوانده شود و یا

لوح (۴۳) امام مثنوی گویان نظامی

بهتر برآید قطع نظر از اینکه سخن در عیار شیوه کلامش از قضیه کلیده
میرون نه جزئیة عجب را نشاید که گفته اند - صدق متابعت
صورت کمال خصوصیت و منتجع تصحیح نسبت باشد * ع *
* شاکر رفته رفته باستان میرسد *

بلکه اگر نیکو نامی بکار برود میتواند یافت که هرگاه پیشرو چراغ
در دست دارد پسوانوا در منابع نیک بدست آوردن و قدمه
چست نهادن آسانی باشد - دیگر این مقدمه خود مسلم است
که هر علم و صناعت بتعاقب انظار و تنایف افکار مرقبه کمال می
یابد - با این همه لازم حداقل و جلالت مولانای ممدوح را که
قضیه اینجا بالعکس است - گزین مضموعه خود را خودش بدان
پایه کمال رسانیده که پسینا در دست قدرت و بال بلند پروازی ازان
کونه آمد - لقد صدق التیادل * شعر *

گردیدگران امیر بسیم و زلف ایلک * این سکنرا بذا نظامی زند و بس
فیضی فیاضی که به او همچو اوی در هند نبوده است در قضیده
که ذکر سخنوری شعری نامور میکند میگوید * شعر *

* ز سحرکاری گنجور گنج خیز میرس *

* که داشت کلکش بر گنج غیب ثمنانی *

* بنظم او برست نظم خیز اگر برست *

* مخیل مندی بلب قرآنی *

صاحب شرفنامه گفته

* ربانی *

(عالم) امام مثنوی گویان نظامی

ارج

سلطان سخن بجز نظامی نبود * مثل سخنش در گرامی نبود
پیش سخن بسخن عرض سخن * از بخت سخن برون ز خاص نبود
عالیجناب استاذی حافظ اکرام احمد رامپوری متخلص بضیغ
علیه المغفرة والرحمة که بعصر خود در شاعری خصوص صنایع
و بدایع و عروض و قوافی نظیر نداشته و روزی چند است که
غریب رحمت ایندی شده * مستدیش نظامی و پنج گنج او
فرموده

جلوه ده تاج و نگین سخن * تارکی فرای زمین سخن
در یتیم است پی گنج سنج * هم چو حواس بسری پنج گنج
خاتم خوش رنگ نگین سخن * غنچه بستان زمین سخن
آشوب تورانی صاحب صولت فاروقی در ترجیع نظامی گنجوی
بر فردوسی گوید بخطاب او * شهر *
نظامی بشعر از تو بس برتر است * کدشعرتو شعر است و او ساحر است
چه سحر بهر دین و مذهب حال * نه سحر که هر ساحر آرد و مال
مضامین رنگین عبارات بین * همان شوخی استعارات بین
رنگ مد نقش انگشتان * بیک لفظ مد معنی آمیختن
کلام حقایق نشانش شنو * ز توحید و عرفان بیانش شنو
بیک پرد مد نغمه را کرد ساز * بمقتل نیاز و براهد نیاز
جوانرا زده چشمک نای و نوش * بدینسان اشارت که دیگر خوش
بمشاقش از حسنی معشوق ناز * بمعشوقش از عشق عاشق نیاز

اوج (۴۵) امام مثنوی گویان نظامی

بجولانگردهای میدان جنگ * کشیدن براسبان جنگیش تنگ
ز کند سیم بور هر زر مخواه * زدن بر فلک گرد آوردگاه
ز غوغای نقاره و طبل جنگ * کفاندن ز هیبت دل خاره سنگ
همین یک سخن پرده صد کمال * بیک پرده اش جلوه صد جمال
بتعریف آن ناظم نکته سنج * ز گفتار او شاهدم پنج گنج
در اسکندری قیل و قالش نگر * بشیرین و خسرو مقالش نگر
دگر هفت پیکر که بے گفتگو * عروس سخن راست هر هفت زد
غرض هر چه او گفت کار تو نیست * چنین شاعرها شعار تو نیست
چاکرم - چه قدر کلام امام نظام بطبیاع ائمه از خاص و عام مقبول
افتاده - و اشعار او بزبان و دل موزونان جا گرفته - و کتاب او بچشم
و دست رنگین طبعان بوده و می باشد - در ریاض الشعرا مذکور است
که قاضی محمد رازی بسیار خوش طبع و بامزه بوده و با شاه طهماسب
مصاحبتها کرده - تمام خمسه نظامی را و اشعار دیگر از آن مثنوی
از هر کس بسیار در خاطر داشته اندهی میرزا طاهر نصرآبادی
نوشته که ملا واقف خلخال از ولایت خلخالست تتبع اشعار
شیخ نظامی و مثنوی مولانا بسیار نموده چنانچه بحقیقت سخن
ایشان فی الجمله پی برده - اکثر اشعار خمسه و مثنوی بخاطر
داشتن انتهی *

و از آثار مقبولیت کلام نظامی است بکثرت بقرائت و مطالعه
آمدن - و تا حال سلسله تتبع و پیروی خمسه او منقطع نگشته -

۱۴۱ () امام مثنوی گویان نظامی

ارج و بیشتر اشعار او را تضمین کردند - و کمالی فن را توان افتادن -
و شعر او را باندک تغییر در اسلوب یا در لفظ یا در وزن و قافیه
آوردن - اگر خواست خداست کیفیت هر یکی بخوبین وجه
در ذکر جوابها حالی ناظران خواهد شد *

و بعضی متنبیین چنان قدم بر قدم پیشوا نهاده اند که مدّهم
بدیدی گشته اند - صاحب مخزن الفوائد گفته تواند آنست که
شعر یا مصرعه یا مضمون شاعر دیگر در کلام شاعر وارد گردد و او را
بدان علم نباشد که این از غیر است چنانکه درین شعر خسرو
توان مصرع نظامی گنجوی شده - اندر خسرو * شعر *

ای صفت بنده فوایدگی * از خودایی در مابندگی

* شعر *

نظامی

دو کار است با فروغ بندگی * خداوندی از تو رعای بندگی

مولوی عبد الرحمن جامی را در نسبت به سلف پیشا آثار او از
ابیات و مضامین کذاب شیرین و خسرو نظامی واقع شده - شعر

* شعر *

مولوی جامی

مرا ای کاشکی مادر دیراز * و گویند کس شوم و دیراز

* شعر *

نظامی گوید

مرا ای کاشکی مادر نوزاد * و گویند که حق بداد

* شعر *

ایضا مولوی جامی گوید

زن از پهلوی چسب شد آورد * کس از چسب را نمی شناسد

نظامی گوید

* شعر *

زن از بهلوی چپ گویند برخاست

نیاید هرگز از چپ راستی راست

بعضی نوشته اند که خانۀ شعر و شاعری نظامی گنجوی تاراج کرده
مولوی جامی و خسرو دهلوی است - الحق در تصانیف و کتب
نظم ایشان داستان نیست که درو یک دو مصرعه یا شعر
نظامی نیست - ظاهراً معلوم میشود که کلام خواجه نظامی
در مزاوت این هردو شاعر بسیار بود - بدلیل آنکه کلامی که در
نظم گذشته باشد و بسمانت نویسنده باشد توار آن نمیشود -
اختیارنا شود - این مذموم نیست - دلالت بر علو طبیعت شاعر
ندد یعنی فکر آن استاد و فکر این کس باهم توأمیت دارند -
و کسانی که مولوی جامی و امیر خسرو دهلوی را درین باب
مذموم بسوقه کنند محض غلط است انتهى - شیخ سعدی شاعر
رح مقصود شیخ نظامی گنجوی را در مرثیۀ اتابک ابوبکر مدح
خودش بطریق تضمین آورده و گفته

چه شاید گفت دران زمانو * نخواهد پرورد این سفلۀ رادت

خود مندان پیشین راست گفتند * مرا ای کاشکی مادر نژاده

من میگویم این قسم اخذ در شعرای متقدمین بلکه در متأخرین هم
تا حدی رایجی جزین عیب نبوده تا آنکه بعضی قسم آنرا از قبیل صنعت
دانسته اند - و مستحق دانسته در مباحث البلاغت آورده - اما قسم

اول از نوع ظاهر سرقه آنست که شعر دیگر را به هیچ تغیرت در لفظ و معنی اخذ کند و این را نسخ و انتحال نامند - و چنین سرقه بسیار مذمومست - و این قسم را شعری صاحب قدرت ارتکاب نمی نمایند مگر بر سبیل توارک خاطر - و نزدیک باین قسم است سرقه که معنی را بدنام اخذ نمایند به تغیر ترتیب نظم و جمیع الفاظ یا بعضی الفاظ را مترادف بدارند - چنانکه این دو بیت -

* بیت *

مولوی جامی

میل خم ابری توام پشت دوتا کرد * در شهر چو ماه نوم انگشت نما کرد
* حزین *

بارغم عشق تو مرا پشت دوتا کرد * در شهر چو ماه نوم انگشت نما کرد
اما قسم دوم از ظاهر سرقه آنست که معنی را با جمیع الفاظ یا بعضی الفاظ اخذ نمایند و ترتیب نظم را تغیر دهند - و این قسم را اغارة و نسخ نامند - و درین قسم اگر شعر ماخوذ از ماخوذ منه ادب باشد مقبول و ممدوح است - و اگر هردو در رتبه مساوی باشند فضل و رجحان اولین راست - و اگر ماخوذ از ماخوذ منه پست باشد مذموم و مردود است چنانکه این دو بیت * ملا محمد صوفی *

چندان با رفیقان در دوستی * که سوزنگ با چایک سوزان

* حزین *

سلوکم در تطویق عشق با یاران بدان رساند

که سوزنگ همراهی کند چایک سوزانرا

اربع (۴۹) امام مثنوی گویان نظامی

ظاهر است که شعر اول باعتبار اختصار لفظ ابلغ است - اما قسم سیوم از ظاهر سرقه آنست که معنی را تمام اخذ نمایند و در کسوت الفاظ دیگر ادا سازند - درین قسم نیز شعر ثانی همان حکم درمیان قسم دارد بهر سه حالت - تا قول او - قسم پنجم از نوع غیر ظاهر سرقه آنست که بعضی از معانی شعر دیگر را اخذ نمایند و چیزهایی که صورت مزید حسن کلام باشد بران بیفزایند - ازین باب است این دو بیت - حکیم سنایی *

کودک از سرخ و زرد نشکیند * مرد را سرخ و زرد نفریند

* خاقانی *

مرد از بیع لعل و زر نپوید * طفل است که سرخ و زر جوید

شعر خاقانی بسبب لفظ لعل و زر رنگ دیگر پیدا کرده - و اقسام غیر ظاهر سرقه نزد بلغا مقبول و مدح و ستایش بلکه اطلاق سرقه بران روا نیست چنانکه صاحب تلخیص گفته - و اکثر هذه الانواع و نحوها مقبولة - ومنها ما اخرج حسن التصرف من قبيل الاتباع الى حيز الابتداء - و كل ما كان اشد خفاء كان اقرب الى القبول - و باید دانست که حکم بسرقه وقت می توان کرد که تمام باشد شاعر حاصل باشد - و این اشعار اسانده که بطریق امثلہ مذکور شد ممکن است که بر سبیل توارید خاطرها باشد انتہائی ملخصاً - عبارت تلخیص المفتاح و مختصر المعانی اینکه - فانکل الثاني

(۱) این قسم را مسلح گویند کذا فی التلخیص وغیره ۱۱

ابلاغ من الاول اختصاصه بفضيلة كحسن النظم او الاختصار او الإيضاح
 او زيادة معنى فمدوح - وان كان دونه فهو مذموم - وان كان مثله فابعد
 من الذم والفضل الاول - ودر آخر بحث سرقة گفته شده كه
 انما يكون اذا علم ان الثاني اخذ من الاول بان يعلم انه كان يحفظ
 قول الاول حين نظم - او بان يخبر هو اي الآخذ عن نفسه انه اخذ
 منه والا فلا - ليجوز ان يكون الاتفاق في اللفظ والمعنى جميعا او
 في المعنى وحده من قبيل توارث الخواطر - انتهى - وهكذا في
 جميع الصناعات و هفت قلزم و خلاصة البدائع - در مجمع الصناعات و
 جميع الفنون و هفت قلزم نيز نوشته كه در جميع اقسام سرقة اگر شعر
 درم در فصاحت الفاظ و بلاغت معاني و حسن تركيب و غير آن بهتر
 از اول باشد مقبول و احسن مي شمارند - انتهى - در بدائع القفا
 نوشته - از باب معني گفته اند چون شاعري را معني دست نهد و
 آنرا كسوت عبارتي فاخوش پوشاند و ديگرى همان معني را
 فراگيرد و بلفظ پسنديده ادا كند آن معني ملك او گردد و
 شاعري را فضل السبق بيش نباشد - انتهى - در رساله تاج الواسع
 هائوسوي بعد از ذكر اقسام سرقة آورده - اما شعر مستفرد كلام
 ديگرست چندان تصرفات حسنه بكار برد كه بمرتب كلام جديد مي رسد
 اين از سرقات شعريه نيست بلكه مستحسن است و اين را در
 اصطلاح ادب بديع ابداع گویند چنانچه عروفي در مضمون اين
 بيت فرموده

طبع من داد لطافت بسخن داد چنان

که گهر غرق عرق گشت و بدریا افتاد

تصرفات بایغہ را کار فرمودہ و اوزارم زادن طبع و دل و اصل خویش

و یتیم را رعایت کردہ میگوید * بیت *

ز زاده دل و طبعم اگر شود آگاه * باصل خویش بتاز ز شرم در یتیم

و شمس الدین فقیر در خلاصۃ البدایع گفته اکثر اقسام غیر

ظاهر بسبب خفای اخذ مقبول و ممدوحست بلکه از سرقہ

و اخذ دور و بتصرف و ابداع نزدیک است - (التمہی -

و علا جامی قدس سرہ السامی خوش این معنی را در بہارستان

بدانکہ سلمان ساجی بیان کردہ و گفته - کہ در جواب استادان قضایہ

دارد بعضی از اصل خوبتر - و بعضی فروتر - و بعضی برابر - اورا معانی

خاصہ بسیار است - و بسیاری از معانی استادانرا بتخصیص کمال

اسمعیل را در اشعار خود آورده - چون آن در صورت خوبتر و اسلوب

مرغوبتر واقع شدہ محل ظہر و ملامت نیست * قطعہ *

معنی نیکو بود شاہد پاکیزہ

کہ بہر چند در جامہ دگرگون پوشند

کسوت عار بود باریسین خلعت او

گر نہ در خویش از پیشتر افزون پوشند

نظر است آنکہ کہیں خرقہ یسین ز برش

بدر آرد و درو اطلس و اکسین پوشند

افندی - در تتبع خمس نظامی پسرانرا همین مطمح نظر می باشد -
و بعضی جا که صورتی سرقه مذمومه مشاهده می افتد جزم بدان
نمی توان کرد - چه در بعضی قسم آن احتمال الحاق کاتب نیز هست چنانکه
احتمال تواند در همه اقسام آن - کمال اصفهانی گوید * شعر *
نگر تواند خاطر که در مجاری آن
نه ممکن است که کس معترض شود بروی
دو راهرو که برای روند بر یک سمت
عجب نباشد اگر افتند پی بر پی

آغاز اوزان مثنوی

آسمان اول در بحر سریع مطوی موقوف

تقطیعش - مفعول مفتعلن فاعلات - دوبار * و جایز است درین وزن اینکه
مکسوف یعنی فاعل بجای رکن موقوف آید - جامی * شعر *
پنج نماز است به از پنج گنج * به که بدین پنج شوی گنج سنج
بهر تو پنجاه به پنج آمده * طبع تو زین پنج بروی آمده
و گاه مقطع بجای مطوی آید بآیین نسکین یعنی مفعول
بجای مفعول خواه همین در مدور چنانکه نظامی فرموده * شعر *
کاخ را لب سگیت میزنم * دبدبه بقدگیت میزنم
خواه همین در حشو چنانکه خاقانی فرموده * شعر *

حلقه از گم شود از زلف تو * خاتم جم خورشید زوین آن

یا در صدر و حشو هردو چنانکه هم او گفته * شعر *

قمری آرزوستان خاموش گشت * فاخته از لحن فرو ایستاد

در و آفیه گفته که این تغیر زحاف را عوام سکنه شعر خوانند انتهی -

و بعضی که درین چنین مقام بتحریرک خوانند محض بیجاست

چه در مدّه الفب حرکت ممکن نخواهد بود *

میدرا قلیل بدریای لطافت گفته که این وزن مثنوی سواي ذکر

حالات عاشق و معشوق طرف هر چیز است انتهی * و هکذا فی معیار البداهه

(۱) برین وزن است مخزن الاسرار امام مثنوی گوین نظامی

رج - تا حال کدامی مثنوی از متقدمان عهد امام برین وزن

ندیده ام - ابراهیم قنوی شرح مخزن نیز گفته که - پیش از

مخزن الاسرار کتابی درین بحر تصنیف نشده * انتهی

شیخ نظامی این نسخه متبرکه را با استدعای سلطان بهرامشاه

این دارالدشاه والی روم پیرایه تصنیف داده چنانکه هاشمی کرمانی

در مظهر الاسرار این حکایت را نظم کرده - و می آید - مفتوح مخزن

این ابیات بلند است * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * هست کلید در گنج حکیم

فاخته فکرت و ختم سخن * نام خداست برو ختم کن

شیخ نظامیست که اول این اقتباس بسمله کرده - و سخن را بهلهای

آیه نشانده - گنج حکیم کنایه از مضامین عالیّه معارف و توحید و

معانی لطیفه حق و یقین است بموجبی - ولله تحت العرش کنز

مفاتیحها السنة الشعراء - و در بیت دوم فائحه فکرت دلاکت برون دارد - در مخزن الفوائد نوشته منقولست که چون آن حضرت علی الله علیه و آله و سلم بمعراج رقت زیر عرش مکنی دیده مقفل - فرمود که یا اخیی جبریل این چه مکانیست - عرض کرد یا رسول الله این مخزن معانیست - و السنة شعراي امّت تو مفاتیحش - فرمود چیزی از این گنجدان بمن هدیه کن - جبریل علیه السلام دو شعرازان آورده گذرانید - آنحضرت در خاطر داشت - آخر الامر روزی بحسبان این ثابت قرطاسی ساده عطا فرمود که یوم الجمعة قصیده حمد و نعت گفته آری - حسان کاغذ از دست مبارک گرفته زمین خدمت بهوسید و در خریطه پیرهن گذاشت - اتفاقا فراموش نمود - چون روز جمعه رسید طلب فرمود که قصیده بخواند - چون نگفته بود - از پاس ادب چیزی گفت و فوراً بر منبر برآمده و کاغذ ساده از خریطه بیرون بر آورده فی البدیهه قصیده بکمال فصاحت و بلاغت خواندن آغاز کرد - حسب الاتفاق همان دو شعر که جبریل در معراج بآن صاحب المعراج داده بود منجمله دیگر ابیات از زیالش برآمد - آنحضرت فرمود که این دو شعر غیر از من است نمیدانست حالا جبریل در طبیعت حسان اتفاق کرد - معلوم شد که بدیهه قصیده گفته انشاء نمود - آنحضرت علی الله علیه و آله و سلم بسیار تحسین فرموده در حق او دعای خیر کرد - و این از زبان

رحی ترجمان ارشاد شد که معنی در طبیعت شاعر الهام
غیبی ست بے تأیید الهی حاصل نمیشود - خواجه نظامی
گنجوی در مخزن الاسرار این حکایت را تلمیح نموده * نظم *

تائید سنجان که تلم برکشند * گنج دو عالم سخن در کشند

خاصه کلید که در گنج راست * زیر زبان مرد سخن سنج راست

زاتش فکرت چو برایشان شوند * باملک از جمله خویشان شوند

بلبل عرشند سخن پروران * باز چه مانند باین دیگران

بلبل عرش مراد از طایفه محمود شعرا - و دیگران اشاره بطایفه

مذموم - انتہی در بعضی حاشیة این کتاب مطالب بنظر آمده

که گنج حکیم مراد از سورة فاتحه بموجب خبر حضرت خیر البشر

صلی اللہ علیہ وسلم - سورة الفاتحه کنز من کنوز العرش - و اگر

گنج حکیم مراد از - واللہ تمست العرش کنز - گرفته شود اولی

وانسب است زیرا که مطالب مندرجہ این کتاب اسرار مکتشفه و

مراقبہ سلاست لهذا تزییناً بذات خود میفرماید که ای نظامی

اگر میخواهی که اسرار مستودعہ بطریق خود را در قید نظم آری -

باید که بد - بسم اللہ - که کلید گنج عرش حکیم مدین است ابتدای

کتاب کن تا ادای مطالب که از عرش آورد باحسن وجه نمایی -

انتہی - کمال خجندی رح مصرع دوم بسمله را چه خوش تضمین

کرده - میگوید * قطعہ *

کرد حکیم نظامی سوال * کلی بسر گنج معانی مقیم
 هست در انگشت کمال آن قلم * یاکه عصایست بدست کلیم
 گفت قلم نیست عصای نیست * هست کلید در گنج حیم
 درین کتاب بعد از توحید دو مناجاتست و چار نعت و در بعض
 نسخه پنج و بیان معراج و مدح فخرالدین بهرامشاه سلطان روم
 و وجه نظم کتاب و فضیلت سخن و سخنوران - میفرماید * شعر *
 شاه فلک تاج سلیمان نکلین * مفر آفاق ملک فخر دین
 یکدانه شش جهت و هفت گاه * نقطه نه دایره بهرامشاه
 آنکه ز بهرامی او وقت زور * دور بود بیله بهرام گور
 خاص کن ملک جهان بر عموم * هم ملک ارمن و هم شاه روم
 من که سراینده این نوگلم * باغ نوا نغزوا بلبل
 عاریت کس نپذیرفته ام * آنچه نام گفت بگو گفته ام
 شعبده تازه بر انگشتم * شیکلی از قالب نورشتم
 اشاره است به مجرای دین نواز برای مشغولی - و مثنویهای پیش
 از نظامی گنجوی ببحر سکندرنامه و مثنوی سعدوی - بیشتر بوده
 و بوزن شبرون خسرو و هفتصدیکر کمتر
 باید دیدیش و شایب و او * سخن اسرار الهی در
 مانت سیر و اعجاز کلامی در بدایع الزکاء روم فرموده - که اسرار جمیع
 در اینست و سخن چهرت پوشیده را گویند در اصطلاح لغت باشد
 معانی بر معانی را نمایی و عواید سخنانی را معنی از نوادی

آسمان اول (۵۷) مخزن اسرار نظامی

حقایق تصوف و قوانین دقائق تعریف - چون اشعار شیخ فریدالدین
عطار و مولانا جلال الدین رومی و شیخ فخرالدین عراقی قدس
الله اسرارهم و امثال ایشان - و این نوع شعرا بجهت آن اسرار
خوانند که معانی آن بر بیشتر خلائق پوشیده باشد جز بدستیار
توفیق الهی و نایب جذبات نامتناهی بسرحد این سخن نتوان
رسید انتهى * شعر *

برشکر او ننشسته مگس * نی مگس او شکر آلی کس
نوح درین بحر سپر افکند * خضر درین چشمه سبو بشکند
نامه دو آمد ز دو ناموسگاه * هر دو مسجلی بدو بهرامشاه
دو نامه اشاره است بحدیقه حکیم سنائی که بنام بهرامشاه بن
مسعودشاه غزنوی پرداخته شد - و همین مخزن الاسرار که بنام
بهرامشاه رومی ساخته شد * بیت *

آن زرے از کالی کهن ریخته * وین دُرے از بحر نو انگیخته
بعنی حدیقه سنایی که شعرا و همچو زر می باشد بزبان و شیوه
قدیم است و مخزن اسرار که شعرا و همچو کهر است بموجب ابداع
سخن تازه و طرز نوے دارد - و بجز نیست که بیشتر مثنوی بدان نگاشته اند -

(۱) مآه حسین واعظ کاشفی در بدایع الافکار نوشته که متقدمان

گفته اند که ابداع آنست که شاعر معنی بدیع را کسوت لفظی جزلی

پوشاند و معنی انگیز که دیگرے مثل آن نیست باشد انتهى و

هكذا فی مجمع المناقب و عفت لایم ۱۱

آن بدر آورده ز غزنین علم * وین زده بر سکه رومی رقم^(۱)
 گرچه دران سکه سخن چون ز راست * سکه نظم من ازان بهتر است
 گر کم ازان شد بنه و بار من * بهتر از است خردار من
 شیوه غریب است مشهور نامجیب * گر بنوازش قیاس غریب
 این سخن رسته تر از نقش باغ * عاریت افروز نشد چون چراغ
 و اشاره بهمعصران خود میکند و شاعران ستایشگر قصیده گو را یاد
 می آرد - و در آن وقت همین قصیده گویی شیوع داشت چنانکه
 در مثنوی غزل سرایی * بیت *

گرچه بدین درکه از ایذه گان * روی نهاده ستایندگان
 زهر و آبی که درین ره روند * گر سخن از سر سخن بشنوند
 پیش نظامی بحساب ایستند * او دیگر است این دیگران کیستند
 منکه درین منزلشان مانده ام * مرحله پیشترک مانده ام
 تیغ ز آلتاس زبان ساختم * هر که پس آمد سرش انداختم
 ای من شاعران همعصر را پس گذاشته مرحله چند درین ره پیشتر
 رفته ام - و تیغ از آلتاس زبان تیغ بیان ساختم هر که در شیوه سخنوری
 و مثنوی گویی تیغ من کرد سرا و انداختم - آری چون اسیر خسرو دهرای
 و مللجامی برابر او مقاومت نمود و رفت دیگران کجا باشند * شعر *
 گرچه خود این پایه همسریست * پای مرا هم سر باله تو هست
 سفره ز انجیر شده سفورار * گر شمع سرخ آمده انجیر خوار

سیمکشانے که بجز مرده اند * سکه این کار بجز بوده اند
هر که بجز نکتہ چون روز داد * سنگ بند لعل شب افروز داد
منکه درین شیوه مصیب آمدم * دیدنم اورد که غریب آمدم
شعر بمن صومعه بنیاد شد * شاعری از مصطفی آزاد شد
زاهد و راهب سوی من تاختند * خرقة و زنار در انداختند
سرخ گل و غنچه مثالم هنوز * منتظر بادِ شام هنوز
گر بنمایم سخن تازه را * صور قیامت کنم آواز را
هر که وجود است ز غو تا کهن * فتنه شود بر من جاد و سخن
صنعت من برده ز جاد و شکیب * سحر من افسون مالک و ترسب
بابل من گنج هاروت و سوز * زهره من خاطر انجم و روز
زهره این منطقه میزانی است * الجوهش منطق روحانی است
سحر حلام سحری قوت شد * نسخ کن نهفته هاروت شد
شکل نظامی که خیال من است * جانور از سحر حلال من است
بعد از آن چهار خلوت و بیست مقاله در انواع بند و بند و
حکایات عبرت آیات - و در آخر کتاب اشعار بقامت زمان تصنیف
می نماید *

اشیاء درین حجله خردگهی است * جلوه گر چند سحرگهی است
و آنکه شیخ رحمة الله علیه در شاعری رعایت شرع و ادب میدارد
اشاره بدان میکند

شعر شیخ کز ادبش دیوی است * دست بود سال که دستوری است

و آنچه نه از شرع برآرد علم * گر منم آن حرف در رکش قلم
 گزیده درو داد سخن داد می * شهر بشهرش نفیستاده
 سرخ قلم رای پیروز کرد * بر سر طاس دو پر باز کرد
 پای رسر کرد و ز لب درفشاند * مخزن اسرار بپایان رساند
 بود حقیقت بشمار درست * بیست و چهارم زربیع نخست
 از گره هجرت شده تا این زمان * پانصد و پنجاه و نه افزون از آن ^(۱)
 شکر که این نامه بعد خوان رسید * پیشتر از عمر بپایان رسید
 شکر که این نظم حقایق نظام * گشت بتوفیق الهی تمام ^(۲)
 گوهر دریای گرامیست این * مخزن اسرار نظامیست این
 بار خدایا ز کرم عفو کن * از خلل و سهو ز صاحب سخن
 و آنکه بود طالب این نظم خوش * در خط جرمش قام عفو کنش
 در نظر هر که رسد این کلام * خالصش خبر بود و اسلام
 این شعر * شکر که این نامه اله در آخر بعضی نسیب گستان سعدی
 شیرازی رح دیده شد پس یا الحاقیست یا تواد - و مستعار خود
 نتواند بود چه سعدی رح در آخر آن نسیب متبرکه بعدم استعارت
 تصدیق کرده و فرموده * شعر *

همین جامه خویش بدو اسقین به از جامه عاریت خواست
 در کشف الظنون آورده - مخزن الاسرار نظامی نظم
 امیرام شاه و آینه فی اربع و عشرين من ربيع الثاني سنة (۱۰۵۹) و در پنج

هزار دینار سرخ و پنج اشتر اهواری بجایزه فرستاده - هکذا ذکر
 فی تاریخ جهان آرا - و فی جوابه و بحره مثنوی ^۱ خسرو الدهلوی
 و خواجه کرمانی و الشّعی - و مرصدا الحاریر فی سیر مرشد
 الابرار الابی اسحق الکازرونی فارسی منظوم - اندی - آزاد بلگرامی
 در خزانه عامره گوید که شیخ مخزن اسرار بزم بهرام مشاهیر
 گفته و پنج هزار دینار سرخ و یکصد قطار شکر بربار اقمشه یافته -
 درین کتاب ستایش سخن میکند و حق قدر افزایی مورخان بجا
 می آرد * شعر * قافیه سنجان الخ بلبل مرشد الخ * شعر *
 پرده راز که سخن گستر است * شادمانی از پرده بدیدوست
 پیش و پس قلب صفا کنیا * پس شعرا آمده پیش انبیا
 شعر برآرد بامید است نام * ^(۲) الشعراء انصار الکلام
 ما که نظر بر سخن افکنده ایم * مرده اویم و بدو زند ایم
 و در نعمت گوید * بیست *

بود درین گنبد فیروزه خشت * تاره تارچه ز سوابی بهشت
 رسم توفیق است که در روزگار * پیش دهد صیغه پس آرد ^(۳) بهار
 انقبول - بخطابی حضرت معنوی و ^(۴) العالمین این بیت چه خوش
 فرموده

بوی کز آن شمع لوزان شادی * گردیدو عالم دهی از آن شادی
 خسرو روح همدی می گفته

(۱) ن - سایه از پیش آینه (۲) ن - دانشور نام الخ (۳) ن - گل و شکر و
 (۴) ن - سایه از پیش آینه

قیمت خود هر دو عالم گفته * نرخ بالا کن که از انبی هنوز
میر مرتضی رفی راست *

بیا رفیق که قسمت برادرانه کنیم * جهان و هر چه در دست از تو دار پس
ملا طغرای مشهدی در آشوبنامه نوشته - شیخ نظامی چون
در مدینه سخنوری گردیده از خمسة مثنویات به پنجتن پات
رسیده - چون در خانه فکر کمر نطق بطلب مخزن بست - گرد
نامایی از نزدیک دامن کلامش در نشست *

مخزن او نه چنان رتبه اسرار گرفت * که نگوید کاشش بظرایه ناست
مصرع اول آن بسمله را گشت دوم * مفتی این سخن از علم حقیقت طراست
شرح مخزن الاسرار یکی از محمد بن حسین و بن احمد بن محمود
البی - و در نوشته که شیخ نظامی عجزه جهان و نادیده گمانست
چنانکه خسرو که یکی از عجایب خلقت خدای تعالی بوده در
خمس مدح او فرموده *

نظامی کابجیران ریخت در حرف

همه عرش دران سرمایه شد مرقب

چنان در خمسة داد اندیشه را داد

که با سبع شدادش بست بیداد

نظامی خود سخن فاقدقه نداشت

ز خوبی گوهره ناسته نداشت

و همه ادبای شایعی شیخ نظامی را جامع بود انوری کرد

* نظم *

شاعری را سه چیز می باید * تا که اشعار بر مراد آید

طبع و تحصیل و فیضِ پزدانی * هر کرا نیست و از میخاید

این شرح در کتابخانه دهلوی است و هم در کتابخانه سوسیتهی
نمبر (۸۲۹) اما ناتمام - و یکی از ابراهیم تقوی - و یکی از امان الله -
این هر دو در کتابخانه دهلوی *

(۲) و برین وزنست مطلع الانوار امیر خسرو دهلوی که
در برابر معجزان الاسرار گفته - نام او ابوالحسن و لقب عین الدین و
ترک الله - چه پدر او از امرای قبیله الجین بوده که از اترک نواحی
بلخ اند - و بعد در قیامت به محمد کاسه لیس کذا فی الشیبات -
و در شعرها لقب بطوطی هندی - زاد بلگرامی نوشته اول کسی که
خمسده شیخ نظامی را جواب گفت امیر خسرو دهلویست سپس
خواججوی گومانی انتهى در بهارستان مسمطور است که خسرو
دهلوی در شعر متقن است غزل و مثنوی و رباعی و همه را بکمال
رسانیده - هر چند در قصیده اشاقانی فرسوده است غزل را از وی
گذرانیده - جواب خمسده نظامی کسی به ازو گفته انتهى در خزینه
الاصنیبا آورده که بر اشعار فی البدیهه گفتن طبعش آنچنان قادر
بود که کتاب مطلع الانوار که در جواب معجزان الاسرار شیخ نظام الدین
گنجوی فرستاده است در دو هفته تمام کرد - و این رباعی و شیرین کلامی
مجلس اوزا از بوکت آب دهنی پدر روشنفکران خود شاملی

شده که سلطان المشایخ نظام الدین قدس سره از راه عنایت
 بدهانش انداخته بود انتهى دولت شاه نوشته خمسۀ امیر خسرو
 گویند هزده هزار بیت است و خمسۀ شیخ نظامی بیست و
 هشت هزار بیت - هر آینه ایجاز در فصاحت و بلاغت مطلوب است
 و مرغوب - خواجه خسرو پادشاه عاشقانست - ازانش خسرو نامست - و
 در ملک سخنوری این نامش تمامست - در حق او مرتبۀ سخن گذاری
 ختم است و امیرزاده بایسنغر خمسۀ امیر خسرو را بر خمسۀ شیخ
 نظامی تفضیل داد - و خاقان مغفور الخ بیگ انار الله برهانه
 قبول نکرد و معتقد نظامی بود - و در میان این دو پادشاه
 بکرات جهت این دعوی تعصب دست داد - و بسبب خستین
 باهم مشابله کرده اند - اگر آن تعصب درین روز بود خاطر
 نقاد جوهریان بار او فصل این روزگار که عمرشان بخود ابد پیوسته
 باد راه ترجیح نموند - القصه معانی خاص و نازکیهای امیر
 خسرو دهلوی و سخنهاي برشور عاشقانه او آتش در نهاد آدمی میزند
 انتهى - سرآمد روزگار او ملا جامی که استادی و حکمی او نزد همه
 مسلم است راه ترجیح نموده و پنج گنج نظامی را بر از در و گوهر
 فرموده و خسرو را از زردۀ دهی چنانکه گفته

کفش بود زانگونه گوهر نبی * زرش ساخت لیکن زردۀ دهی
 زر از سیم اگر چند برتر بود * بسے کمتر از در و گوهر بود

بر همین قول فیصل اند واله داغستانی و آذربایفانی و صاحب
 سلم السموات و شرح الشعرا و غیرهم کما مر - خسرو ملک سنخوری
 رحمه الله علیه شب جمعه فوت شده است در سنه (۷۲۵)
 خمس و عشرين و سبعمایه - و مدت عمر وی هفتاد و چهار سال
 بوده است - و در پائین شیخ خودش دفن کرده اند - طوطی شکرمقال
 مراد تاریخ وفات در بدونی مسطور است - خسرو شاعران علیه الرحمة
 و الوضوان خدسه را در سنه (۶۹۸) ششصد و نود و هشت بنام
 سلطان علاء الدین در مدت دو سال تمام ساخته و ازان مطلع الانوار را
 در دو هفته گفته - مولانا شهاب معنائی در تاریخ وفات او قطعه
 گفته بر تخت سنگی نقش فرموده بالای مزار میر نصیب ساخته و
 قطعه این است *

میر خسرو خسرو ملک سخن * آن محیط فضل و دریای کمال
 نشر او دلکش تر از مایه معین * نظم او صافی تر از آب زلال
 بلبل دستان سزای بیتوبین * طوطی شکرمقال بیمثال
 از پی تاریخ سال فوت او * چون نهام سر بزانوی خیال
 شد عذیم المثل یک تاریخ او * دیگرے شد - طوطی شکرمقال

مطلع مطلع الانوار

بسم الله الرحمن الرحيم * خطبه قدس است بملک قدیم

* در توحید باری تعالی *

معرفست آموز شناسندگان * معصیت آموز هر اسدنگان

زنده باقی که جهان آفرید * کی مرد آن زنده که جهان آفرید

انور بانوار شعری نمود * عنصرانرا بر باغی ستود

* در مناجات اول *

گر همه عالم بهم آیند تنگ * به نشود پای یک مور تنگ

چهل جهان عاجز یک پای مور * وای که بر قادر عالم چه زور

به که ز بیچارگی جان خویش * معترف آیدم بنقصان خویش

* در نعت اول *

ایمانی ایام در آخرگش * زاویه نقر تقاضوگش

گیسوی و رو نور و دخانش بهم * ابروی او با عیون و القلم

در مدح پیر خودش سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سره

سکه کارش بفروع و اسول * تابع قال الله و قال الرسول

همین شریعت بطریقش ده است * شرع اگر عین نباشد شواست

مفتخر از وی بغلامی منم * خواجه نظام است و نظامی منم

در اینجا خود را بصنعت شامری نظامی ساخته

* در مدح سلطان علاء الدین *

بیخ نهال که تو آتش دهی * میوه شاخش نبود جز بهی

* در صفت سخن و سخنور *

مالک سخن کان صفت بزرگست * نسیج دیناچه پیغمبر است

و آنچه کند اهل سخن باز است * معجزه گری نیست کرامت است

* در خاتمه دوم *

نعمرة زمان دولت فرخ لقا * متعك الله بطول البقا

* در مقاله اولی *

قول سه کس نیست بدهر استوار * شاعر و قرعه زن و اختر شمار
خسرو من کوش بوا صواب * تات شود ترک خدایی خطاب
بد اونی گفته که در نفحات از سلطان المشایخ نظام الاولیا قدس الله
سره العزیز نقل می کنند که روز قیامت هر کس بچیزه نازد و
ناز من بسوز سینده این ترک الله است - و میر خسرو غالباً باین
معنی اشارت می فرماید * بیت * خسرو من کوش الخ اللهی -
و هم خسرو رح فرماید

* بیت *

بر زنانست چون خطاب بنده ترک الله رفت
دست ترک الله بگیر و هم باللهش سبار
چون من مسکین ترا دارم همینم بس بود
شیخ من بس مهربان و خالقم آمرزگار

* در مقاله چهارم *

قطره آیه نینور، ماکیان * تا نکند رو بسوی آسمان

دولتشاه گفته که در توحید این بیت خاصه امیر خسرو است -
خان آرزو در سراج نوشته - گویند که بعد خمسہ گفتن میر خسرو
خمسہ میرزا بسبب همین بیت سخن فہمان ہندوستان بر خمسہ
شیخ نظامی ترجیح دادند - قوسی ایرانی شستوی گوید کہ ای عجیب
کہ بیست و پنج ہزار بیت شیخ کہ ہر بیت با نظم ثریا دعوت

برابری میکند یک مرتبه باین بیت نیافتند معینا مضمون این
بیت از خاقانیست که در چند موضع تکرار نموده * شعر *

سرغ که آیکه خورد سر سوی آسمان برد

گویی اشارت است این بهر دعای شاه را

انتهی در سبب نظم کتاب اشاره بحکیم نظامی و تتبع مخزن الاسرار او
کرده و گفته * بیت *

آن نمط آرم که همه نادان * فرق ندانند ازین تا بدان

کوکبه خسرویم شد بلند * غلغله در گور نظامی فکند

در بعضی نسخه - در بدنه خسرویم الخ محمد قاسم هندو شاه استواری

مشهور به نوشته در تاریخ خودش می آید که در تذکره الانبیا مسطور است

که امیر خسرو نسبت باستانان ماضیه زبان طعن گشودن خسرو

در اوقات که خسته نظامی را جواب میگفت و ساطان المشایخ از باطنی

ایشان ترسانیده منع کرده و امیر خسرو در جواب گفته که در بدای

شایم آسیب بمن نرسد قضا را وقت که این بیت گفت * کوکبه خسرویم او

تبع برهنه حواله امیر خسرو شد - و امیر خسرو نام شیخ و شیخ

فرید الدین مسعود گنج شکر بزبان آورد - درین صورت دست پیدا شد

و سر آستین بدم تیغ داد و تیغ ازین گاشته بر دیخت گذشت که

در اینجا بود رسید - و امیر خسرو بخت است شیخ آید خونست

که اظهار آن حال نماید - شیخ سر آستین بدو نمود - سر بعد

امیر خسرو سر بر زمین نهاد و دعا کرد انکی و هر خزینه الامیر

آسمان اول (۶۹) مطلع الانوار خسرو

نیز بذكر شيخ نظامي قدس سره آورده که چون خواجه
امیر خسرو بجواب کتاب مخزن الاسرار کتاب مطلع الانوار تصنیف
کرد و در وی نوشت * شعر * دبدبه خسرویم از غیرت این سخن
شمشیر برهنه از غیب بروی نمودار شد حضرت سلطان المشایخ
نظام الدین بحماییت وی در رسید و آستین مبارک خود در پیش
شمشیر بداشت و آستین آنحضرت قطع گردید انتهای صاحب
غیبات در مفتاح الکدور رقم کرده گویند چون حضرت امیر خسرو بر قبر
حضرت نظامی رفته این بیت خواند * شعر * دبدبه خسرویم از *
ناگاه از قبر حضرت نظامی رح شمشیر برهنه برآمد مگر حضرت
نظام الدین اولیا شفاعت کردند و انتهای رفتن امیر خسرو بر قبر شیخ
نظامی و آنکه اینچنین کلمات را در آیدانه بر زبان آوردن استبعاد
تمام دارد - حقیقت آنست که پیشتر منقول شد - شاعری گفته

* نظم *

نبیغ نظامی که برآمد چو بوق * از سر خسرو سر مو بود فرق
صاف رخسار است در پیکر شده * گزاشده پنجه پیلوش چو درق
* در خاتمه کتاب *

بر سر هر نامه که آصف نوشت * قد رحم الله من انصف نوشت
تا قول از * شعر *

از اثر اخیر گذرون خرام * شد بدو هفته این مه کامل تمام
در نامه بیت آوری اندر شمار * بیصد و ده بر سر و سه هزار

سال که از چرخ کهن گشت بود * از پس ششصد نود و هشت بود
صبح که خورشید جذابش نوشت * مطلع الانوار خطابش نوشت
(۳) و برین دانست نسخه عجبند قرآن السعیدین که نغزک مغرب
است مخاطب بمجمع اوصاف و امیر خسرو رح پیش از خمسة آنرا
در بیان ملاقات ناصرالدین بقرخان حاکم بنگاله با پسر خود سلطان
مغزالدین کیقباد پادشاه دهلی تصنیف کرده - و در آن اوصاف
دهلی و مسجد جامع و مناره و حوض و قصر و قواکه و نوادر انبارا
و چتر و تیر و قلم و دیگر چیزهای شاه را بیک تحویلی و به
باز نموده - و داد سحریندازی و صنایع داده سیدنا صنعت ایام را پایه
برتر نهاده - و در میان بیشتر داستان غزلهای هوش ربا گفته -
و شکر فیهای داستانرا بنظم بریک قافیه و در آن آمده که اگر همه را
جمع کنند یک قصیده جلوه گر شود - و این از اختراعات است

* سرخی اول آن *

شکر گویم که بتوفیق خداوند جهان * بر سر نهاد ز نوشتن نوشتن عنوان
نام این نامه و است قرآن السعیدین * که بلندیش بسعدین سپهر است قرآن
« اشعار اول این نوشته »

خداوند به نام نخست * تا شود این نامه بنامش ثابت
واجب اول بوجود قدم * نه بوجود که بود از عدم
پیشتر از فکر خردمندان * پیشتر از نظم فرستگان
فکر صاحب خردان خالص او * عتق عجز در انرا آید او

دل متحیر که چه داند ورا * روح درین گم که چه خواند ورا
 گن مکن از راست ز نو تا کهن * آنچه کند کیست که گوید مکن
 مورچه جاییکه نهد پایی راست * او بشب نر بداند کجاست
 * در نعت *

چون بسریع عرب آن جم نشست * رعب عرب بر همه عالم نشست
 کرد لوا نصیب در ایوان هو * تحت لوا آدم و من در نه
 موی موی گیسوی او مشک خشک * فرق نبود سر موی ز مشک
 بے غلط آنجا که چنین موبود * مشک نگونم که از آهو بود
 در مدح سلطان معزالدین کیقباد

* شعر *

نانه و خاقست که ز از مشک دم * هردو بهم زاده شد از یک شکم
 لیک چیزی فرق نشاید گزید * کز طرف مشک شد آهر پدید
 * در مصراع مناره *

دیدنِ او را کلاه افکند ماه * بلکه فداش گه دیدنِ کلاه

* در مصراع حوض *

بسکه زمین رفت به راه پیش * گاو زمین شد خورش ماه پیش
 در تیر آبش : صفا و یک خورد * کور تواند بدل شب شمر

(؟) کلاه افکندن - انداختن - کنایه از شادی و خوشحالی نمودن

و فریاد زدن از روی شوق و انتعاش خاطر باشد در مصراع آمدن

چندین که مرد مان همه طالب آن باشند - برهان و هشدار

* سرخی *

صفت آتش و آن گرم و بهاش بدی * که شب و روز بود شمع دل و میوه جان
آتش از آنجا که بدل جای کرد * دود برآمد ز نفسهای سرد
گرچه زبردستِ عناصر نشست * گشت بسرما همه را زبردست
بسکه جهانسوزی و گرمی نمود * چوب چنان خورد که برخاست دود
* در صفت کشتی گفته و در سفته *

ساخنه از حکمت کارآگاهان * خانه گردنده بگرد جهان
نادر حکم خدای حکیم * خانه روان خانگیانش مقیم
گاهِ روش همواره او گشته آب * آبله در پاش شده از حجاب
جاریه هند زبانش سلیم * حامل چندین بچه لیکن عظیم
عکس که بنمود بآب اندرون * کشتی خصمست که بینی دگون
ماه نو کاصل ری از سال خاست * گشت یک ماه بده سال راست
در مدار الافاضل آورده که سال معروف یعنی دوازده ماه و نام
در ختیبست معروف در هند که از آن کشتی سازند - گویند چون این
بیت امیر خسرو دهلوی بمولوی نوالدین عبدالرحمن جامی
رسید در معنی سال و ماه آورد بسیار کردند و رساله در آن باب
تبریز فرمودند اما بمراد نرسیدند الا بهمین قدر که فرمودند - یا
چیز خواسته که بزبان هند مخصوص باشد - دیگری گوید * شعر *
هاله بهر آن مه ساخت از سال * مهیا کرد زرق دایه فی الحال
اندی در نقایس الآثار نوشته که شیخ جمالی دهلوی در زمان

آسمان اول (۷۳) قرآن السعدین خسرو

حضرت خاقان مغفور سلطان حسین میرزا بخراسان رفته و
ادراک خدمت اکابر آن زمان سیما حضرت مخدومی المومنی
الجامی قدس الله سره السامی و شیخ الاسلام و مینرعلیشیر نموده -
و رسیده بدانچه رسیده است - منقولست که حضرت ملا از پرسیدند
که این بیت حضرت میرخسرو چه معنی دارد * شعر * ماه فوس الخ
شیخ جمالی گفته سال نام چوبیست در هندوستان که کشتی
از آن میسازند انتهی در بیان زمان تصنیف و تاریخ آن میفرماید * شعر *
باز نیامد قلم ناسه ماه * روز و شب از نقش سفید و سیاه
تا ز دل کم هفر و طبع سست * راست شد این چند خط نادرست
ساخته گشت از روش خامه * از پس شش ماه چنین نامه
در رمضان شد بسعدت تمام * یافت قرآن نامه سعدین نام
آنچه بتاریخ ز هجرت گذشت * بود سنه ششصد و هشتاد و هشت
سال من امروز اگر بررسی * راست بگویم همه شش بود و سی
در ختم کتاب *

منکه درین آینه پر خیال * بگر سخن را بنمودم جمال
کس چه شناسد که چه خون خورده ام * کین گهر از حق برآورده ام
ساخته ام این همه لعل و گهر * از خوبی پیشانی و خون جگر
هر گهره بیت و ثانی درو * هر ورق ملک و جهان درو
صاحب هفت اقلیم گوید که قرآن السعدین چهار هزار بیتست
و میرخسرو خودش درین باب فرموده
* بیت *

وز ز جمل بازگشایی شمار * نهصد و چار و چهل و سه هزار
 بود در اندیشه من چندگاه * کز دل داننده حکمت پناه
 چند صفت سازم و آتش دهم * مجمع اوصاف خطابش دهم
 باز نمایم صفت هرچه هست * شرح دهم معرفت هرچه هست
 طرز سخن را روش نو دهم * سکه این ملک بخسرو دهم
 نو کنم اندازه رسم کهن * پسر و پندش روان
 در نگرم تا چه در افشاند نام * تا بپید تو قیاس سخن را دانم
 در آخر خطاب خود گوید * بیست *

پیشه خموشی کن و دمساز شو * بابل باغ آمده باز شو
 در هوس مشغولیت در دلت * حل کنم این دو تکه بس مشک و است
 در روش کز تو نیاید سرو * گفت بدم مشغول و نیکو شنو
 نظم نظامی بلطافت چو در * وز در او سر بسر آفاق پر
 پس چو تو کم مایه و بسیار آفت * در شهری مهر و خویش از گرفت
 چیست در آن کم که بجویش باز * تا چه فکرتست که گویش باز
 بخته از شد چو معالی تمام * خام بود سخن سودای خام
 زمین دو خیال که تو کز سر است * جستن آن مایه خیال کز است
 بگذر ازین خانه که جای تو نیست * وین ز بار یک بهای تو نیست
 کالبدی داری و جان اندر دست * هرچه توانی بهاران اندر دست
 تا بود این سکه به عالم در دست * بوق تو کی سوز این شعله چو دست
 به که درین چند سخن طبع آزمای * سر بهایی اول و اندک پای

آسمان اول (۷۵) مثنوی جلال فراهانی

گفته اورا شغو و گوش باش * گفت مرا بشنو و خاموش باش
 سحرورانی که درو دیده اند * خامشی خورش پسندیده اند
 مثنوی اوراست نغایه بگو * بشنو و از دور دعایه بگو
 این همه زانصاف نگر زور نیست * گرتو نه بینی دگرے کور نیست
 گرنبدے این نمط جان نواز * بوکه دلم را بتو بودے نیاز
 لیک چو سرها همه زان بو خوشست * عود توانجا علف آتشست
 تا بود آواز قمری بیاف * کس ندهد گوش با آواز زاف
 آنکه چشیدست می خوشگوار * درد کشد درد سر آرد خمار
 ور هوست می نگذارد عنان * میکشدت دل بتخیل چنان
 کوشش آن کن که درین راه تنگ * زان گل تر بوی دهدت نه رنگ
 از بی بخشش بخدای آر ری * لیک عنایت ز بزرگان بجوی
 سوز سخن را نه بخامی طلب * بختکیش هم ز نظامی طلب
 سوز تکلف خس و خاک ستر است * چاشنی سوختگان دیگر است
 لیک اگر پند من آری بگوش * مصلحت آنست که مانی خاموش
 چل شد و در پنجه است آمدنشست * پیش بدین پیش که آفتی بشست
 نوبت توبه است گرانی مکن * روی به پیر است جوانی مکن
 نسخه شرح قرآن السعدین مسمی بنور العین از نور الحق خلیف
 شیخ عبدالحق محمد دهلوی رح در کتابخانه دهلیست ناتمام *

(۴) و برین وزنست مثنوی جلال فراهانی - فراهان

(۱) این دلالت تمام دارد بر ترجمه نظامی بر همه مثنوی گویند حقّی فردوسی //

آسمان اول (۷۶) روضة الانوار خواجوي کرماني

قصيده ايست از اعمال قم - در تذکرة الشعرا مرقومست که قدرة الفضلا
جلال الدين بن جعفر فراهاني نور مرقدۀ مرد کريم و اهل مروت و
فتوت بوده و همواره از دهقاني و زراعت نعمت حاصل کرده و فضلا
و شعرا را خدمت نموده - شاعر خوشگويست و تتبع سخن شيخ عارف
شيخ سعدي شيرازي ميکند - و جواب مخزن اسرار شيخ نظامي دارد
بهرار بيت زياده از آن - بسيار بے نظير گفته اين داستان از انست

* بيت *

بزرگري داشت يک تاره باغ * لاله درخشنده درو چون چراغ

* بنا قول او *

تا نشوي بزرگ آسا جلال * غم نخوري در طلب ملک و مال
اين داستان درين تذکرة و آتشکده و هفت اقليم و مجمع الصدايق
و هفت قلزم تمام منقولست - سنه وفات سيد جلال عليه الرحمه
(۷۳۶) نوشته اند *

(۵) و برين وزنست روضة الانوار خواجوي کرماني که

مأقبيست بنخلند شعرا و معاصر شيخ سعدي شيرازيست - و مرد
شيخ ملا الدوله سمناني - لفظ خواجو مصغر خواجه -
در بهارستان جامي مرقومست که خواجه کرماني در تزيين الفاظ
و تحسين عبارات جهد بايق دارد لهذا ويرا بنخلند شعرا ميگويند
التي هي هفت اقليم نامشده که کمال الدين خواجو خسته را
در اثنائي سفر نظام کرده - آزاد باکرامي در خزانه جامي نوشته که

آسان اول (۷۷) مؤنس الابراو عمان فقیه کرمانی

خواجو مداح محمد مظفر بود آخر ازو رنجیده نزد شاه ابواسحاق والی شیراز رفت و مشمول عواطف گردید - و در رسم ختان علی سهل ابنی شاه مذکور قصیده گفته بعرض رسانید - شاه طبقه پر زر عنایت کرد خواجو بمجرد مشاهده طبق زر شادی مرگ شد و روح او از فرط انبساط در هوا پرواز کرد فی سنة ثلث و خمسين و سبعماية (۷۵۳) مزیح او در تل الله اکبر شیراز است انتهای در دولتشاهی و مرآة العالم وفات او در اثنین و اربعین و سبعماية (۷۴۲) نوشته - و آنچه در نسیم ریاض الشعرا هشتصد و چهل و دو بفرق یکصد نوشته غالباً سهواست شعر اول روضة الانوار

زینت الروضة فی الاول * بسم الله الصمد المفضل

* در ترتیب کتاب بخطاب خود میگوید *

گرچه سخن پرور نامی توپی * معتقد نظم نظامی توپی
در گذر از مخزن اسرار او * برگذر از جدول پرگار او
خیز از آن پرده نواسی بسار * بر خط آن خطه سراپی بسار
خازن مخزن دل دانای اوست * مخزن اسرار خود رای اوست
مخزن اسرار حقیقش دان * روضه انوار الهییش خوان
من چو شدم صید عبارات او * گشت مرا کشف اشارات او
از نظورش فیض بقا یافتم * کئی قانون شفا یافتم

(۶) و برین وزنست مؤنس الابراو عمان فقیه کرمانی

معاصر حافظ شیرازی - در بهارستان جامی نوشته خواجہ عمان فقیه

آسمان اول (۷۸) مؤسس البرار عماد کرماني

وي از کرمانيست و شيخ خانقاه دار بوده است شعر خود را بر واردان خانقاه خوانده است و استدعای اصلاح ميکرده - و از اینجا ميگویند که شعري شعر همه اهالي کرمانيست انتهى والله داغستاني نوشته شيخ عماد الدین فقيه کرماني از دانشمندان کامل و از کاملان و اصل بوده در تصرف صاحب سلسله است در زمان محمد مظفر و شاه شجاع بوده - اين هر دو از معتقدان وي بوده اند - وفاتش در سنه (۷۷۳) اتفاق شده در شیراز مدفونست - اشعار خوب از وي بسيار ضبط کرده اند انتهى در دولتشاهي نوشته که خواجه عماد فقيه کرماني با وجود علم و تقوي و جاه و مراتب شاعر کامل بوده - شيخ آذري عليه الرحمه در جواهر الاسرار ميگويد که فضلا برانند که در سخن متقدمان و متأخران احيانا حشوه واقع شده الاسحق خواجه عماد فقيه که اکابر اتفاق کرده اند که دران سخن اصلا فتور نيست نه در لفظ و نه در معني - و از سخن خواجه عماد بوي حبيب مي آيد بمشام صاحب دلا و هنروران بلکه از بوي جان زيباتر مينمايد انتهى ..

* مطلع مؤسس البرار *

حمد الهي بنگار ای ديبر * چون رقم مشلت بروی حرير

* در سبب نظم کتاب *

دل ز خدا دوست توفيق جست * نفیته از گلشن تحقيق جست

وقت مصفا شد و دل شادمان * متنوعی کرد بنا در زمان

چون بصفا روی بیداده کرد * نامش ازین روی صفات نامد کرد

آسمان اول (۷۹) مونس الابرار عماد کرمانی

نام ز دیوان ادب یافته * مونس الابرار لقب یافته
باد مبارک قدمش بر عماد * یافته در مقدم او هر مراد
* فی موضوع الكتاب *

دوش خرد پیر من و رهنمای * آنکه عزیز است بر اهل رای
گفت که موضوع کتاب تو چیست * راوی این قصه پر غصه کیست
گفتمش ای شیخ منیر دماغ * ما ظلماتیم و نورش چراغ
آتش فکرت که دلم بر فروخت * عود صفت جمله وجودم سوخت
تا رسد امروز بهر انجمن * راجحه عنبری انقاس من
نظم دهم صد گهر پند را * جمع کنم موعظه چند را
واقعۀ قصه شیخ عزیز * موعظه و حکمت و تاریخ نیز
جمله روایت ز بزرگان کنم * و آنچه از ایشان شنوم آن کنم
بے ادبست آنکه ز خوک گفت باز * گر حقیقت شنوی در مجاز
از من سرگشته نه معقول پرس * هرچه بپرسی همه معقول پرس
* فی خاتمة الكتاب *

از در انصاف در آ ای ادیب * تا ز در فضل بیایی نصیب
جلودگر بگر ضمیرم نگر * زاده اقلام دبیرم نگر
هرچه ز شمع خودش نیست نور * یا بود از قاعده شرع دور
و آنچه ز نوٹ نوی کلیم چکید * و آنچه ز عطیر نفسم شد پدید
گر همه قند است بآبش در آر * و ر همه عود است بآتش سیمار
گوش مکن هرچه ز خوک گفتند ام * در بزم آنچه مدش ستاند ام

آسمان اول (۸۰) گلشن ابرار کاتبی

من ز بزرگان چو حکایت کنم * نغمه بود هرچه روایت کنم
نامه ام از خامه بعنوان رسید * درک دل خسته بدرمان رسید
هفتصد و شصت و ششمی سال بود * کاخ این نظم نکوفال بود *

(۷) و برین وزنست گلشن ابرار مولانا کاتبی بقول والاعجاب

داکتر اسپهنگر صاحب فهرست کتابخانه اوده که رساله وار طبع آورده *
نام کاتبی محمد و اسبب حسن خط کاتبی تخلص میکند چنانکه
هرگاه او را با بدر شیدوانی مذاکره و مشامه واقع بوده او در حق
بدر گفته * شعر *

لقب کاتبی دارم ای بدر اما * محمد رسید اسم از آسمانم
محمد سرا نام هست و تو بدری * باندگشت از هم تو برانم
و نشان مولک خود چنین میدهد * شعر *

همچو عطار از گلستان نشاپورم و * خار مستوای نشاپورم و عطار گل
در دولتشاهی آمده مولانا کاتبی طایب ثناء و جعل الحقة متواله
هدایت ازای در شیوه سخن گذاری مساعد طبع فیاض او بوده که
از بحر معانی چندین در بساحل وجود از رشکات ذلت گوهریار او
ذات یافته - ذلت فضل الله یوئیه من پناه - معانی غریبه صید
دام او گشته - و توستی زند نکته دانی طبع شریف او را رام گردیده -
با وجود لطافت طبع و سخنوری مذاق او را جاده از خمیازه موفان
چشانیده اند بلکه از وادی فقر سرحد یقینش رسانیده اند - نام
و شهرت دنیا در نظر همتش خسته نموده - و شاعر طامع نثر او

آسمان اول (۸۱) گلشن ابرار کاتبی

ناکسیه بودی - نام او محمد است و اسم پدرش عبدالله مولد و
و منشأ او طرق درویش^(۱) بوده که من اعمال ترشیز است - و ابتدای
حال به نیشاپور آمد و از مولانا سیمی تعلیم خط برگرفت تا در
علم کتابت ماهر شد و زیبا نوشت و تخلص کاتبی بدان سبب بوده
است - و در علم شعر و شاعری نیز وقوف یافته است و انصاف
آنست که کاتبی در اقسام سخنوری صاحب فضلست و در هنگام
فراغت و انزوا بجزایب خمسه شیخ نظامی مشغول شده چنانچه
مشهور است اکثر از کتاب خمسه را جواب گفته بروی که پسندیده
اکبر است - در ویای عام که در اطراف ممالک در شهر سنه تسع
و ثلاثین و ثمانیایه (۸۳۹) واقع بود آن فاضل غریب مظلوم در
شهر استرآباد دعوت حق را بلیک اجابت گفت و ازین پیشه
پیراندیشه بمرغزار جنان رسید رحمه الله علیه - و مرقد منور مولانا
محمد کاتبی در خطه استرآباد است - و بعد از غزلیات و مقطعات
و قصاید او را چند مثنویست مثل مجمع البحرین و ده باب تجذبات
و حسن و عشق و ناظر و منظور و بهرام و گل اندام و غیر ذلک انتهای -
در بهارستان جامی مسطور است کاتبی نیشاپوری زیبا معانی
خاص بسیار است و در ادبی آن معانی نیز اسلوب خاص دارد
آنها شعر وی یکدست و هموار نیست - انتهای * آغاز گلشن ابرار *

(۱) ن - درادوش - ن - و رادس - و در بعضی ازان و در مرآة الخیال

طرف درویش || (۲) ن - مخزن || (۳) ن - ناصر و منصور ||

آسمان اول (۸۲) ساقی نامه و تحفة الاحرار

بسم الله الرحمن الرحيم * تاج حکومت و کلام قدیم
در فهرست داکتر اسپرنگر صاحب - تاج حکومت بطبع آمده ؟
(۸) و برین وزنست ساقی نامه مسیحی که با رعایت
تجنیس در قافیه بدین وزن گفته - واله داغستانی نوشته مسیحی
نام شاعر نیست در زمان قدیم بوده - ساقی نامه گفته است این
ابیات از انجاست * نظم *

ساقی وحدت قدح از خم آر * باز رهان جان مرا از خمار
باده ز جان ده بمن یلخبر * تا کنم از باغ هوس بینج بر
دست طلب چون بغمت دردم * حلقه صفت روی بهر در دم
مژده بجان باد که دلبر یکست * روی بهر جانپ و دل بر یکست
(۹) و برین وزنست تحفة الاحرار ملا جامی قدس
سره السامی که برای ناقص مجیب درجه دوم است خسته نظامی را -
چیز خسرو جامی کم کس هر پنج کتاب را جواب بشایستگی تمام
بناجم رسانیده علی التخصیص مخزن الاسرار را که بقول صاحب
هفت اقلیم که مخزن الاسرار معجزه ایست در اشعار - و بقول
امیر خسرو دهلوی علیه الرحمة * شعر *

«مخزانی که در دیده اند * خاموشی خویش پمندیده اند
کتاب الجوابست و از انجاست که بیشتره همچو هاتقی و هالقی
جواب این کتاب ندارند یا بعض گفته امّا دلپسند زبانه همهچو
مرکز انوار فیضی قیاسی و حسن گلوسوز زلالی کرا دجیبی - و در کتاب

سمرقندي که معاصر ملاً جاميست گفتند که عارف معارف يقين نور الملة و الدين مولانا عبدالرحمن جامي ادام الله برکاته - اصل مولد بندگان مولانا ولايت جامست منشأ دارالسلطنة هرات - ابتدای حال بتحصیل علم و ادب مشغول گشت تا سرآمد علمای روزگار شد - و با وجود علم و فضل دست در دامن طلب میداشت تا در طلب دامگیر همت عالیش گشت - و دست ارادت بجانب عرفان مآب شيخ الاسلام قبله المحققين و سيد الواصلين سعد الحق و الدين کاشغري قدس الله سره العزيز داد که از خلقای خاندان مبارك خواجه بهاء الحق و الدين نقشبنذ بوده - و بندگی مولانا مدتی در قدم مولانا سعد الملة و الدين بسر برده و خدمات پسندیده نموده و رياضات و مجاهدات فقر و سلوک حاصل ساخته - و ببرکت خدمت همایون آن مرد خدا بندگی مولانا را مقام عالی در تصوف و فقر پیدا شد - و بعد از شيخ خود خلف الصديق و جانشین او شد چنانچه سلاطین عالم از دعا و همت بندگی مولانا استفاده میگرفتند و فضایل اقالیم بمجلس رفیع او توسل میجویند - منع المسلمين بطول بقائه - و آنچه از مصنفات بندگی مولانا حالا از قوه بفعل آمده و محبوب و مطلوب اکابر و افاضل است نفحاتست در بیان حالات اولیاء الله العظام در نثر و جواب چند نسخه منظوم شيخ نظامي مثل مخزن اسرار و غیره و چند نسخه مسمی و چند کتاب در تصوف - بمعانی ازلی و هدایت

لم یزل بعد الیوم همواره از امواج این بحر حقیقت و معرفت
دارند آنها بساحل وجود خواهد ریخت انشاء الله العزیز - و مؤلف
راست * شعر *

ای نیرِ حقایق و دینِ قوفها بقیاب

دی عنصرِ کمال و یقینِ سالها بمان

افقی - ملا عبد الغفور لاری شاگرد رشید مولانا جامی در تکملة
نفحات نوشته که ولادت حضرت جامی علیه الرحمة والرضوان
در خرداد جام بوده است وقت العشاء ثالث والعشیرین من
الشعبان المعظم سنة سبع عشر و ثمانماية (۸۱۷) لقب اصلی
ایشان عماد الدین و لقب مشهور نور الدین و اسم مبارک ایشان
عبد الرحمن است - در بیان تخلص خود فرموده اند * نظم *

مولدم جام و رشک قلم * جرعه جام شیخ الاسلامیست

زان سبب در جریده اشعار * بدو معنی تخلص جامیست

والد حضرت ایشان احمد بن محمد الدشتیست که از دشت
اصفهانست (محاکه ایست از وی) و خدمت مولانا محمد یک از
فرزندان امام محمد شیبانی را رحمة الله علیه در عقد نکاح خود
دار آورده بوده اند و مولانا احمد که والد حضرت ایشانست از ریست -
و مدت حیات ایشان بهشتک و یک که عدد حروف کاس است
رسیده بود که ساقی دور در هودهم محرم الحرام سنة ثمان و

تسعیس و ثمانمابه (۸۹۸) از خمخانه وحدت ذوالجلال و الافضال
جام زلال نقای حضرت برکف گرفت و معاشر عشرتسرای عشق
و محبت را مؤذنه رستخاری از تنگنای غربت کرامت فرمود انتهای -
دیگر احوال فرخنده مال ملا جامی و کیفیت افاده و استفاده و
تالیفات و تصنیفات وی از همین کلمه باید جست - و در سلم السموات
و ریاض النعرا هم نوشته که اصل مولانا جامی از اصفهانست
و مولدش جام - در مرآة الخیالست - ملا جامی صفای ظاهر و
باطن بدرجه کمال داشت همه تصنیف او در ایران و توران و
هندوستان نزد اهل دانش مقبول افتاد هیچکس انگشت اعتراض
بران نداشت نهاده انتهای در شرح الشعرا نوشته که مولوی عبدالرحمن
جامی جامع علوم ظاهر و باطن همچو اوی در جهان کم خاسته انتهای
والله داغستانی گوید - عدد تصنیف ملا جامی پنجاه و چهار است
موافق عدد اسمش (ای تخاص او) منظومات بسیار دارد
چهار دیوان و منظومات سبعة و نیز متنوی در تعریف کعبه
معظمه گفته - وی در عربت کلام و شیرینی سخن و صفای تقریر
و شگفتی نفس و اشتیاق بیان و حسن ادا و نزاکت معانی و
ساده انداز و فصاحت کف و کو و بلاغت طرز قدیم المثل است -
تاریخ وفاتش را ابوالفضل شیرچین یافته

کاشف سر الهی بود و نکست زان سید

گشت تاریخ وفاتش - کشف سر اله

انتهی آذر اصفهانی در آتشکده آورده مولانا جامی در مراتب نظم
کمال مهارت داشته و در همه فنون سخنوری استاد است هفت مثنوی
بسلک نظم در آورده مشهور بسبعة احق - بعد از خمسة نظامی
گنایه بآن امتیاز ملاحظه نشده انتهی - ملا جامی رح در
دیباچه مثنویات هفتگانه خود فرموده که - و چون این مثنویات
هفتگانه بمنزله هفت برادرانند که از پشت پدر خامه و شکم مادر
دوات چینی نژاد بسعدت ولادت رسیده اند و از مظهر غیب متاع
ظهور بمعموره شهادت کشیده میساید که بهفت اورنگ (که در لغت
فرس قدیم عبارتست از هفت برادران که هفت کوکب اند در جهت
شمال ظاهر و حوالین قطب شمال دایر) نامزد شوند * رباعی *

این هفت سفینه در سخن یکرنگند

وین هفت خزینه در گهر همسنگ اند

چون هفت برادران برین چرخ بلند

نامی شده در زمین بهفت اورنگند

و در خطبه مشهور که بر تحفة الاحرار نوشته است گفته که این صدق بار
چند است بیدمقدار از جست و جوی کارگاه سرجامی گرد کرده شده.

(۱) عدد این ششصد و نود و هفت است و عدد مطلوب ندارد مگر آنکه

در سر اله دورا و دو الف که ملاحظه است بحساب آورده شود ۱۱ (۲) این

در ترجیع سبعة جامی بر خمسة خسرو خلوی اشعار دارد و فیه ما فیه ۱۱

آسمان اول (۱۷) تحفة الاحرار جامی

و خرف ریزه چند بے اعتبار از رفت و روپ بزمگاه شکسته جامی
فراهم آورده - چه قدر آن دارد که در سلک جواهر شاهوار مخزن الاسرار
حکیم گرامی شیخ نظامی انتظامش دهند یا در جنب جام زرنگار
مطلع الانوار مورد بدایع لفظی و معنوی امیر خسرو دهلوی نام

بند - چه آن در جود الفاظ و سلاست عبارات بمنزله ایست
که فصیح زبانان عجم در بیان اوصاف آن اعجمی اند -
در دقت معانی و لطافت اشارت بمتابۀ که نادره گویان عالم
در معرض جواب آن معترف بابکم - اما امیدواری چنانست
که چون این میوه نیم خام از باغستان نیستی و پستی رسیده -
و این غنچه ناتمام از خارستان فروتنی و زبردستی دمیده - بحکم
مَنْ تَوَاضَعَ رَفَعَهُ اللَّهُ - خورای خوان کرم اخوان الصفا افتد - و
نافه گشای مشام قبول خلان الوفا گردد * اول تحفة الاحرار *

بسم الله الرحمن الرحيم ههست صلاجه سرخوان کریم

در مناجات چهارم *

اهل دل از نظم چو مستفل نهند * باده راز از قدح دل دهند
رشته ازان باده بجمامی رسان * رونق نظمش ز نظامی رسان
تافیۀ انجا که نظامی نواست * برگذر قافیۀ جامی سزاست
* در ختم کتاب و خاتمت خطاب *

خامه که بر موجب جف القلم * خشک بیستاد ازین خوش رقم

آسمان اول (۸۸) مثنوی کعبه از جامی

بهر دعا از لبِ اُمّ الکتاب * حرفِ سقاۃ اللّٰهش آمد خطاب
روحِ امین دست بآمین گشاد * چرخ برین سبزه پریشان نهاد
گفت جزاک الله ازین فیض پاک * از تو بسجاده نشینان خالف
نقشِ شقنامه عیسیست این * یا رقم خامه مانیست این
غنچه از گلبن ناز آمده * یا گلے از گلشن راز آمده
صبحِ طرب مطالعِ انوار اوست * جیبِ ادبِ معجزِ اسرار اوست
لفظِ خوش و معنیِ ظاهر درو * آب زلالست و جواهر درو
بسته حروفش تنقی مشکفام * حوزِ مقصودات فی الشیام
ماشطه خامه چو آراستش * از قبل من لقی خواستش
تحفة الاحرار لقب دادمش * تحفه باحزار فرستادمش
هیکلِ آیات گرامیست این * حوزِ حمایت اگر جامیست این
شکر که این رشته بپایان رسید * بنده این غرقه بدامن رسید
مهر نه خاتمه این خطاب * شد رقم خاتم تم الکتاب
و در اول یک از دواویز او که مسمی بفاتحه الشیخاست این دیدت آمده
بسم الله الرحمن الرحیم * اعظم اسمای عظیم حکیم
و در ابتدای دیوان دیگر این شعر

بسم الله الرحمن الرحیم * طرّفه عطایست ز سفر قدیم
(۱۰) و برین وزنست مثنوی کعبه جامی که در مدح
کعبه شریفه زاده الله شریف فرموده - بعضی اشعار این مثنوی
در بیان فتوح احمدیین مثنوی اثری می آید *

آسمان اول (۸۹) مثنوی آصفی - منظر الابصار

(۱۱) و برین وزنست مثنوی آصفی هروی بقول آذر
نصفهانی - آصفی که دیوان غزلیات او مطبوع شده از تلامذه
مولانا جامیست - در آتشکده آورده که آصفی خواجه نعمت الله
که از اعظم واعیان هرات بوده صاحب ذهن صافی و سلیقه وافی
و صاحب دیوانست و مثنوی در بحر مخزن الاسرار گفته که
بنظر نرسیده - و بعثت وزارت سلطان ابوسعید آصفی تخلص
میکرده انتهای - و هکذا فی الفهرس المطبوع للذاکتر اسیرنجر *

(۱۲) و برین وزنست منظر الابصار قاضی سنجان قاضی
تخلص - در ریاض الشعرا آورده که قاضی سنجان از اولاد شاه سنجان
بوده - منظر الابصار از منظومات اوست که در جواب مخزن الاسرار
بنام امیر عالی شیر گفته - این یک بیت از انجاست * شعر *

خارش اگر ریخت بها بولهب * پای گل و خار نباشد عجب
تخلص قاضی بوده انتهای *

(۱۳) و برین وزنست فتوح الحرمین محیی لاری - او از
تلامذه علامه دوانی و جامع فضیلت و سخندانیست در سبک
شعرا سلطان یعقوب انتظام داشت و تازمان شاه طهماسب
صفوی در قید حیات بوده - توفیق زیارت حرمین مکرمین یافته
و بعد معاودت ازین سفر برکت اثر مثنوی فتوح الحرمین بنام
سلطان مظفر بن محمود شاه گفته و مد هزار سکندری جایزه یافته -
کذا فی ریاض الشعرا و خزانه المصنف - ابتدای آن اینکده بیت *

آسمان اول (۹۰) فتوح الحرمین - مظهر آثار

ای همه کس را بدردت التجا * کعبه دل را ز تو نور و صفا
در تحریر سفر حج شعر ملا جامی می آرد و میگوید * بیت *
گر بودت از سخن ما ملال * گوش کن از عارف جام این مقال
ای ز گلت تازه سر حُب دل * مانند رُحْب وطنت پا بگل
خیز که شد پرده کش و پرده ساز * مطرب عشاق برده خباز
در آخر کتاب گوید * نظم *

محبی ازین هر دو طلب کام خورش * کام دل خودش و سرانجام خودش
و آنکه در فهرست مطبوعه کتابخانه اوده فتوح الحرمین را بملا جامی
نسبت کرده سهواست - سنه وفات محبی (۸۹۹) هـ

(۱۱۴) و درین وزنست مظهر آثار امیر هاشمی کرمانی -

در هفت اقلیم و فهرست کتابخانه سوسیته نام این مثنوی
مظهر الاسرار رقم کرده - و در آنشکده و غیره مظهر آثار - و آله
داغستانی گوید امیر هاشمی المشهور بشاه جهانگیر قدوه
صوفیان صغه صفا و سرخلفه سلسله اهل وفاست - حضرتش
جمع فضلا و درگش ملجا غریبا بوده شرح فضایلش زیاده
از تنجایش تحویر - و بیان کمالاتش افزون از حوصله تقویر -
در مجلس ارغون شاه بر جمیع فضلا و عامای غالب آمد - مثنوی
مظهر الآثار از فتایح آن فاضل تحویر است که در جواب مخزن الاسرار
و نزهة الحوار در سلک نظم کشیده و بسیاری از مراتب تعویف را
در آنجا درج نموده است که قوت طبع و توفیق فطرتش را بر هاندست

آسمان اول (۹۱) مظهر آثار هاشمی کرمانی

ساطع - راقم حروف آن مثنوی را دیده و الحق فیضها برده است -
و ثقیل اوحادی نوشته که مولوی جامی را دیده و با او صحبتها
داشته است - و از مثنوی مظهر الآثار خلاف این معنی استنباط
میشود - آخر قطاع الطریق در راه کبچ و مکران ویرا بشهادت
رسانیده در معنی قاید صراط مستقیم وصال وی بحضرت عزت
شده اند انجمنی و بشهرت انگریزی سنه وصال هاشمی نهصد و
چهل و هشت (۹۴۸) نوشته پس دور نیست که او را با ملا جامی
ملاقات دست داده باشد - و فی کشف الظنون مظهر الآثار فارسی
من خمسة الامیر هاشم نظمها فی مقابلة المخزن - اوله -

بسم الله الرحمن الرحيم * فاتحه آرای کلام قدیم

در نظم کتاب گوید * بیت *

بردم این سید کهن برده را * در کشم از روی سخن برده را
در نظر آیم بهزاران نیاز * از مدف سینه گهرهای راز
باز کنم قتل طلسم سخن * عرضه دهم جوهر قسم سخن
شرح کلمات نظامی کنم * پیروی خسرو جامی کنم
نقش کنم بر ورق روزگار * وصف هنرمندی مردان کار
شمارسمان دم روح الامیر * نکته سرایان سخن آفرین
خاصه حکیم که بسحر حلال * بست زبان همه اهل کمال
چپه گشای سر معنوی * متوجع خال و خط مثنوی
شیخ نظامی در دروایی چون * گوهر شهریار محیط شهید

نکته سرایه که بحسن کلام * ملک سخن یافت نظم مش نظام
 ساخت طلسم بهزاران خیال * سر بسر از صنعت شعب کمال
 برده سبق کنگر او جش ز عرش * چشمه خورشید درو گشته فرش
 مانند دران طرفه طلسم سپنج * از گهر بحر سخن پنج گنج
 بر در آن مصطفی گنج خیز * ساخته ز الماس سخن تیغ تیز
 کرد پس از کوکبه آن بنا * بر همه اصحاب سخن این ندا
 منکه سراینده این نو گام * در چمن فضل مهین بایلم
 پیکرے از قالب نور بختم * شعبده تازہ بر انگیز ختم
 مایه درویشی و شاهي درو * مخزن اسرار الهی درو
 تیغ ز الماس سخن ساختم * هر که پس آمد سرش انداختم
 گشت چو آن درج لاکي تمام * کرد روان مخزن الاسرار نام
 ملک سخن گشت مستم برو * خواند ثنا جمله عالم برو
 خامه او از خط جف القلم * چون ز پی ختم سخن شد علم
 مهر زد از خاتم تم الكتاب * بست بروی همه راه جواب
 لیک در فیض ازل بسته نیست * هیچ درے بسته پیوسته نیست
 بسته بقید بست گشاد گماد * هر گره بهر گشاد بست بند
 هفت درین دایره تیزرو * نوشت هر کار بوقت گرو
 چون ز قضا لایسته نو رسید * کوکبه نوشت خسرو رسید
 خنامه بر آورد بفر جواب * مانند قام بر ورق آفتاب
 نوشت پیاپی ز رویه کدام اش * این دوسته بیاد که نوشتم نگاشت

فکرت من چون بفکر اندر بخش * یافت ز گنجینه توفیق بخش
 فوج بفوج ز معانی خشر * خوانده و ناخوانده در آمد ز در
 هر نمط را که بر آراستم * بهتر از آن بود که می خواستم
 کوکبه خسرویم شد بلند * غلغله در گور نظامی نکند
 گرچه برو ختم سخن نقش بست * سکه من مهر زرش را شکست
 خامه خسرو چو گه یار شد * نامه او مطاع الانوار شد
 کرد در آن نامه تکلف بے * گفت جوابی که چو بید کسی
 بزم سخن را بسخن ساز کرد * بر همه کس راه سخن باز کرد
 فهم رموزش نکند هر کس * زانکه معانیست بے در بے
 زبده اسرار حقایق همه * محض اشارات دقایق همه
 گفته او در نظر نکته دان * میدهد از عالم لدنی نشان
 آنچه درین مایده افکند شور * سر بر از قوت طبع است و زور
 این می صاف از قدح دیگر است * مستی او را فرج دیگر است
 هست درین بزم که دانه روز * تویت هراهل دل پنج روز
 دور قدح طی شد و ساقی نماند * در خم دوران می باقی نماند
 چون می خسرو بتمامی رسید * دور می عشق بجای می رسید
 آنکه قلم ابله میدان است * گوی سخن در خم چو گوی است
 شمع همه باده پرستان عشق * گرمی هنگام مستان عشق
 در ره معنی بدم پیر جام * از می باقی شده قانی تمام
 زبده اشراق حقایق صفات * همه اعیان دیار هراست

فادر معموره فضل و کمال * خلوتی انجمن اهل حال
 منکده و تقریر کمالات او * عاجزم از شرح مقالات او
 لوح طلب کرد و قلم برگرفت * سلسله لوح و قلم در گرفت
 آنچه ز نظمش دم تقریر یافت * این دوست بیست که تحریر یافت
 ای کرمت چاره گز کارها * مرهم راحت نه آزارها
 اهل دل از نظم چو حفل نهند * باده راز از قدح دل نهند
 رشحه از آن باده بجای رسان * رونق نظمش بنظامی رسان
 پست چو خاکست بریز از نوش * جرعه از بزمی خسروش
 قافیه انجاکه نظامی نواست * برگذار قافیه جایی نواست
 بر سر خسرو کین بگذارد افسر است * از کف درویش گله درخور است
 این نفس از همت دین منست * وین هوس از همت دین منست
 درنه از انجاکه کریمهای تست * کی بودم رشته آمید سمست
 صد چو نظامی و چو خسرو هزار * شایدم از جام سخن جرعه خوار
 گفت جواب بلسان فصیح * روح فرا همچو بیان مسیح
 نظم خوش و معنی روانی همه * بحر صفا و در صافی همه
 فاتحه لوح معانیست این * خمسه مضمون سبعه مدائیدست این
 خاتم سخن گشت بنامش در دست * گفت جوابی همه شایسته
 ملک بیدار ای فصاحت گرفت * خوان سخن را بدست گرفت
 قلم طبعش چو گویبار شد * نامه او تیغه الحار شد

کلکِ بیانش بهزاران صریح * زنِ رقمِ مشکِ برویِ حریح
 خاتمه بر نامه دوران کشید * ختمِ سخن بر سرِ عنوان کشید
 لیلک بود نقشِ سخنِ حرفِ سکن * پیشِ سخن بندِ نادرِ سخن
 گنجِ سخن تحفه عالی بود * فیضِ الهی متوالی بود
 زین سخن اصحابِ یقین آگهند * کین همه صورت کلماتِ الهند
 هست جهانِ بسته انشای او * مظهرِ اسما و مسمای او
 نویتِ هر اسم ز قسَمِ دیگر * گردشِ هر یک بطلمسِ دیگر
 بسته بهر اسم بود حکمتی * خاصیت و سلطنت و نویت
 کون پس از درِ زمین و شهر * نویتِ اسمِ متکلمِ ظهور
 بعدِ دو قرن از کرمِ ذوالمنن * عشقِ بس داد کلیدِ سخن
 با همه محتاجی و عجز و نیاز * ساختم از بسمله مفتاحِ راز
 مدحِ هر گنج که بشکافتم * چون کفِ آزاده تهی یافتم
 بیشتر از مرتبه اهلِ فکر * مصطفیٰ گنجِ ستر بود بکر
 چون در آن مصطفیٰ مفتح شد * گنجِ معانی همه مشروح شد
 آنچه توان گفت نظامی بود * باقی آن خسرو جامی بود
 از گهر و گنجِ کزان سر زمین * ماند همین جایِ تهی بر زمین
 من بچنین خشک زمین کوهجا * بستند دل خویش بفضلِ خدا

تا قولِ او * شعر *

خوابم از روحِ نظامی مدد * بر نفسِ خسرو و جامی مدد

در پایانِ ستایشِ از بابِ سخن گوید

آسمان اول (۹۴) مظهر آثار هاشمی کرمانی

هاشمی از لربش غرض پاك باش * برتر ازین مشیت غرض ناك باش
دست بزن بر سخنان بلند * تا نرسد بر سر کاخش کمند
باد معنی ز نظامی طلب * چاشنی از خسرو و جامی طلب
اهل سخن را بدعا یاد کن * روح و روان همه را شاد کن
در موعظه دوازدهم

گفته یه فایده بنهفته به * هرچه پسندیده بود گفته به
شیخ نظامی که سخن ملک است * خوش کن این نکته که از کلک است
لب مگشاگرچه در نوشهاست * کز پس دیوار بس گوشهاست
حکایت رفیق سلطان بهرامشاه بصحبت حکیم گرامی شیخ نظامی
و جهت نیکبامی خود استدعای تالیف مخزن اسرار نمودن
دادگر بود همایون خصال * عادل و دریادل و صاحب کمال
شاه فلک مسند و انجم سواد * خسرو جم کوکبه بهرامشاه
بسکه نکو طبع و خردمند بود * در طلب موعظت و بدد بود
داشت وزیر بفسب نامدار * عارف موزون و فضایل شعار
طرفه شیخ آن شه روشن ضمیر * روی سخن داشت بسوی وزیر
گفت چه سازم که در ایام من * زنده جاوید شود نام من
گفت وزیر از روی تدبیر و رای * کای بیمه گمشدگان دشمنای
آنکه ازو زنده بود نام کس * در دو جهان نام نیکوست و بس
یا خدای بعد تو در روزگار * از تو و نام تو بود یادگار
شاه این نکته چو گل بر شکفت * برگ گل از غنچه برآورد گفت

آسمان اول (۹۷) مظهر الانار هاشمی کرمانی

انچه تو گفتی همه سنجیده است * دلکش و مطبوع و پسندیده است
زین دو سخن انچه مرا آزرست * شهرت و آواز نام نکوست
بوی خلف در گل ایام نیست * گر خلف هست بجز نام نیست
در خم این مهد کواکب گهر * نیست یک چون پدر از صد پسر
حمد خدا را که درین روزگار * شیخ نظامیست ز مردان کار
به که با خلاص روم سوی او * دیده منور کنم از روی او
چون بسوی پدر سخن رو کنم * روی سخن را بسوی او کنم
کای سخن در همه عالم پسند * نظم خوش گوهر بحر نونده
لطف کن و بهر دل چون من * ساز کن از گنج هفت مخزن
تا بود از نظم تو نامی شوم * در همه آفاق گرامی شوم
هر سر پا خاست وزیر از نشاط * گفت سلطان زر انبساط
خضر رخت هادی توفیق باد * جلوه گشت وادی تحقیق باد
شاه بخیل و سپه نامدار * شد زر صدق و کرامت سوار
رفت سوی شیخ ز بهر طواف * با نظر بیغش و مرآت صاف
بهر هدایا بطریق جمیل * زر بشتر برد و جواهر به پیل
ساده غلامان که بحسن و جمال * یافته بود از همه جا خال خال
ساخت مرصع بطلا جوق جوق * کرد چو خورشید مزین بطوق
مشک سرشتان سواد جمال * مرد ملک دیدند از باب حال
انچه بآن مرد خدا هدیه برد * عقل مهندس نتواند شمرد

چون بحضور آمد و ممتاز شد * محترم زاویه را از شد
مکرمت بیحد و اندازه شد * عهد قدیم از سرنو تازه شد^(۱)
چون سخن از هر طرفی گفته شد * گرد تکلف از میان رفته شد
شاه سخندان سخن آغاز کرد * قصه پوشیده خود باز کرد
کرد پس از مکرمت بقیاس * از کرم حضرت شیخ التماس
تا رقم نسخه مخزن کند * گنج نهان بر همه روشن کند
شیخ مدد خواست رفیاض جود * ملذس از^(۲) شاه ولایت نمود
از بی این مزده شده نامدار * کرد بسم نقد گرامی نقار
ساخت یک منظر فیروزه نام * تا بکند شیخ درانجا مقام
عرضه آن منظر میناسرشت * روح فرا همچو حوریم بهشت
اهل صفا معترف آن حرم * سادہ رخاں خادم و انجا مقیم
زرکه روان در پس دیوار و در * بسته چو زنجیر بخت است کمر
حور و زنان ملایک سرشت * سادہ بیاضان سواد بهشت
با دل گویا و زبان خموش * چون در دیوار همه چشم و گوش
بسکه درو شمع شب افروز بود * تا بسمحر شب همه شب روز بود
بود مہربان همه اسباب او * مزعم و خوشدل همه احتیاج او
یا همه قدر و عدم احتیاج * یافتی از گنج و برفع خراج
چون دانش از قید جهان سادہ شد * خاطر او از همه آزاد شد
مهر بگوینان تحفه دل کشید * پای بدامان توکل کشید

آسمان اول (۹۹) گوهرشهرار عبدی جنابدی

خیمه برون زد ز گل و آب تن * رفت بمعراج بیس سخن
آنچه پس پرد اسرار بود * جمله در آینه او رو نمود
ساخت کتله که زاوچ برین * نعره برآمد که هزار آفرین
نامه خود بر همه فرخنده ساخت * نام خود و نام همه زنده ساخت
نسخه او معدن امید شد * مخزن گنجینه جاوید شد
هاشمی آنها که نظر یافتند * از نفس اهل هنر یافتند
هست درین پرده سرای کهن * نام نکو باقی و باقی سخن
* در خاتمه گفته *

شکر که این نظم هدایع نظام * گشت بتوفیق الهی تمام
در بلد تته حرم شمال * حرسه الله عن الاختلال
نه صد و چل بود که از فیض پاک * نقش بقایافت برین لوح خال
نامه خاصیت مبرا ز عیب * صفحه او مظهر آثار غیب
لجرم این نامه قدسی نظام * شد ز قضا مظهر آثار نام
۱۵ و برین وزنست گوهرشهرار عبدی جنابدی در

ریاض الشعرا نوشته عبدی گونابادی اصلش از تونست شاعر
خوب گوی خوش اعتقاد بوده مداحی اهل بیت طاهره نمیکرده
کتاب گوهرشهرار از تصنیفات اوست از انبیاست * بیست *
عشق چو شد قفل بقا را کلید * مکتب جان بهر چه باید کشید
شکر که به عشق بتان نیستم * چون دگران زنده بجان نیستم
بهاءالدین عاملی در کشمیر خودش این چند شعر از او آورده که در

* شعر *

طالع مهالغ پیری گوید

زود چو شمعست فتد از سر کلاه * چند کفی موی سفیدت سیاه
 موی سیه گریزد افسون کنی * قد که درتا گشت باو چون کنی
 وه که مرا بر چهل افزود پنج * وزیغ آن قافیه گردید رنج
 منمکه دوسویم ز سپهر اثیر * پیش حریفان نه جوانم نه پیر
 رام نگردند جوانان بمس * من نکم نیز به پیران سخن
 آنکه درین مرتبه داند مرا * هیچ نداند که چه خواند مرا
 در نفایس المآثر و هفت اقلیم بسیار اشعار آید از این منظومست
 ۱۶ و برین وزنست مشهده انوار غزالی مشهده - در هفت اقلیم
 و مرآة العالم و خزانة عامره مرقومست که مولانا غزالی طوسی
 بفضایل کمالات صوری و معنوی مکتبی بوده و بغایت رنگین و
 و مجلس افروز و خوش صحبت میزیسته - غزالی خیال رام او
 و خیل خیل آهوان در دام او * نظم *

آنکه در شیوه گهرباری * ابر خواهد ز بیانش یاری

در قفس کرده صریح قلمش * طوطیانرا ز شکسرتناری

و مولانا ابتداء بهند دکن وارد شده چنانچه باید اختر مرادش معود
 نمود لاجرم علیقلیخان مشهور بخانزمان که از عمده امرای اکبری
 و حاکم جونیپور بوده شخصی را با چند سراسیمه و هزار روپیه خروج راه
 بوی فرستاده مصاحبتش را التماس نمود چنانچه ازین قطعه که در

* قطعه *

بدیهه گفته مستوفی صریح گوید

آسمان اول (۱۰۱) مشهد انوار غزالی مشهدی

ای غزالی بحق شاه نجف * که سویی بندگان بیچون آی
چونکه بیدر گشته آنجا * سر خود گیر و زود بیرون آی
سر غزالی که عین باشد اشاره بهزار روپیه است - غزالی بجانب
خانزمان خرامید و در مرغزار آسودگی جا گرفت و سالها با او بسر
برد - و اشعار آبدار در مدح او نظم کرد - و بعد از مقتول شدن
خانزمان رو بآستان اکبری آورده و بعواطف دارایی و خطاب
ملك الشعرائی تحصیل مباحثات نموده - در مفتاح التواریخ نوشته
که در عهد دولت طبقه تیموریه اول اوست که باین خطاب نامور
شده و پس از فیضی و طالب آملی و قدسی و کلیم هریکی این
خطاب یافته انتهای - غزالی در سنه نهصد و هشتاد و یک بمکه
از عالم گذشته - شیخ فیضی که از معتقدانش بوده تاریخ فوت او
صوری و معنوی گفته *
قطعه *

قدوة نظم غزالی که سخن * همه از طبع خداداد نوشت
نامه زندگیمی او ناگاه * آسمان بر ورق باد نوشت
عقل تاریخ وفاتش بدو طور * سنه نهصد و هشتاد - نوشت
در نقایس الآثار این چند شعر از مشهد انوار آورده * بیت *
پایه دامن خود آنکس که جست * دامن ازین خاک بهفت آب شست
آنکه درین لوث نیارد تاب * نه که بهفت آب بهفت آب
ترسم ازین گفید گرمابه گون * از حدت خود جنب آیی برون
خیس غزالی و قلم تیز کن * بحر سخن را گه روانگیر کن

آسمان اول (۱۰۲) مرآة الصفات و نقش بدیع

پایه معدنی بشریا رسان * کوکبه شهر بشعرا رسان
هست جهانگیرتر از مهر و ماه * تیغ زبان من و شمشیر شاه
تا سخن سوی لب ارجان رسد * جان بلب مرد سخندان رسد
بسکه شدند از تو ضیعفان دلیر * گشت صف مورچه زنجیر شیر
۱۷ و برین وزنست مرآة الصفات او که در ستایش اکبرشاه
گفته - در نفایس المآثر این ابیات از آنجا آورده * شعر *

آنکه قضا پیشرو تیر اوست * قاف قدر حلقه زهگیر اوست
تاج ده تارک رویی تنان * سرشکری گبر قوی گردن ان
شاه فلک مسند خورشید رخس * ملک ستاننده و اقلیم بخش
گر بکشد تیغ جهان سوز را * قطع کند سلب شب و روز را
در نخلد مهر می از جام او * تیغ شود سوی بر اندام او
سوی فلک گرفتند چشم کبر * آب شود چرخ و رود در زمین
رای وی از عقل جوان پیرتر * بخت وی از مدح جهانگیرتر
ابر حیا کان کرم بصر جود * تازه گل گلشن چرخ کبود
خسره عادل دای جمشید - درای * اکبر غریب شه گیتی کشای
یاد درین سقف برانگیخته * تا باد رفته و بیفته
گرد فنا بیخته بردشمنش * نقد بقا رفته در دامش

۱۸ و برین وزنست نقش بدیع او - در هفت اقلیم و خزانه عامر

نوشته که از جمله اشعار که غزلی در مدح خانزمان نظم کرده
نقش بدیع است که هزار بیت دارد و بر هر بیت یک اشرفی شاه

آسمان اول (۱۰۴) نقش بدیع غزالی مشهده

یافته انتہی - اشعارِ نقشِ بدیع منقول از هفت اقلیم و خزانه * بیت *
خاکِ دل آنروز که می بیختند * رشک از عشق بر رو ریختند
دل که بآن رشک غم اندود شد * بود کبابی که نمکسود شد
دیدم عاشق چو دهد خونِ ناب * هست همان خوی که چکد از کباب
بے اثر مهر چه آب و چه گل * بے نمکِ عشق چه سنگ و چه دل
چند زنی قلبِ سیه بر محک * سنگ بود دل چو ندارند نمک
ذوقِ جنون از سر دیوانه پرس * لذتِ سوز از دل پروانه پرس
آنکه شررِ تخمِ نجاتش بود * شعله به از آبِ حیاتش بود
سبحه شمارانِ تریاکسل * مهره گل را نشمارند دل
غفلتِ دل تیرگی جوهر است * خاکِ بران لعل که بد گوهر است
آهن و سنگ که شراب دروست * خوشتر از آن دل که نه یار دروست
در هفت اقلیم این چند شعر هم نوشته * نظم *

از پس این بود سیمابگون * آنچه نجاست نیست نامد برون
هر سر موی که درین رشته است * از سر یک رشته جدا گشته است
تا نشوی خوار مشو خود پرست * هست بصد خوبی ما هر که هست
پای عزیزان ز سر ما به است * عیبِ کسان از هنر ما به است
بے هنری زان شده عیب جوی * بے هنر البته بود عیب گوی
نام خود و نام پدر زنده کن * مرد خود را به پدر زنده کن
از پدر مرده مگو هر زمان * گر نه سگی دم مزن از استخوان
خوش پسران که سمن غیب اند * تا خطشان نیست تنگ مشربند

آسمان اول (۱۰۴) قدرت آثار غزالی مشهدی

کاش خط آرند ز آل بیرون * تا دل عشاق نسازند خون
بارے اگر فوخط اگر ساده اند * هستی مارا بفنا داده اند
راه دل آنها که نشان داده اند * روی نکو دیده و جان داده اند
روی نگوگرچه سراسر خوش است * بنده آنیم که عاشق کُش است
لا اله عذاری که جفاجوی نیست * همچو گلے دان که دارو بوی نیست
دل نه بهر چشم سیه مبتلاست * تیز نکه کردنِ خوبان بلاست
در شکن زلف چه سودا که نیست * در خم گیسو چه بلاها که نیست
قوله نام خود و نام پدر الخ درین معنی شعر امیر خسرو دهلوی
علیه الرحمة که در مقاله دوم مطلع الانوار واقع شده خیلی
خوبتر است میفرماید *

از غفرِ خویش گشایینه را * مایه مکن نمبست دیربند را
زنده بمرده مشو ای ناتمام * زنده تو کن مرده خود را بنام
از پدر مرده مناف ای جوان * گرنه سگی چون خوشی از استخوان
۱۹ و برین روز نیست قدرت آثار غزالی مشهدی بقول داکتر

اسدنگر صاحب فهرست مطبوعات کتاب اوده وغیره *
غزالی مشهدی معروف به یون خود مصحح با آثار الشهاب قدسید
دارد بشرح حروف بسماء - مطلعش اینگونه *

بسم الله الرحمن الرحيم * هشت شهاب از بی دیو رحیم
در تاریخ بدانوی نوشته که غزالی در همین گفته * نظم
بسم الله الرحمن الرحيم * وارث ملک امتها محمد حکیم

۲۰ و برین وزنست منظور انظار رهایی مروجی - در سرآة العالم آورده که رهایی مروجی از نبایر شیخ زین الدین خوافیست منظومات رنگین و اشعار متین دارد و در اوایل ایام سلطنت عرش آشیانی اکبر پادشاه از خراسان به هندوستان رسیده مثنوی منظور انظار را که در برابر مخزن اسرار گنجور گنجه پرداخته بنام نامی و القاب گرامی آنحضرت موشح ساخته گذرانید و از انعام و احسان آن پادشاه نصیالاینها بهره مند گردید - و تاریخ تمامی آن نسخه سامی نهصد و هشتاد و دو (۹۸۲) مرقوم نموده و پس ازین تاریخ باندک مدتی مرغ روح آن طوطی هندو شکرخانی از قفس تن رهایی یافته بشاخصار قدس پرواز کرد - این چند بیت که در ستایش عرش آشیانی از آن کتاب بلاغت ایادست منظور انظار سخن فہمان روزگار باد * شعر *

چرخ که این قبکہ خربتہ نیست * حالہ زدہ گرد رخ ماہ تست
ذات تو لعلست و جہان حننہ * اطلس چرخ از علمت شفقہ
می زلفت خون جگر میشود * زہر بدور تو شکر میشود
مس بقبول تو چہ زر میشود * عیب بلطف تو ہنر میشود

۲۱ - ۲۲ و برین وزنست دوتا مثنوی نویدی شیرازی
صاحب دو خدمہ - در فہرست انگریزی از تذکرہ نقی کاشی آورده کہ
خواجه زین العابدین علی عبدی بیگ نویدی شیرازی صاحب دو
خدمہ است با تمام کیف دیگر عبدی تمام میکند - سوای خدمہ
چام چہمیدون نام دارد - در اردیبل سنہ (۹۸۸) ہجری وفات

یافت انتهی میزلاء الدوله گامی قزونی در نفایس المآثر نوشته که
عبدی نودی خمسہ گفته است با آنکه تمامی روز اوقاتش
صرف استیفا و نویسندگی میشود و در شبها ب فکر شعر می پردازد
از اشعار بسیار است انتهی و در ریاض الشعرا مرقومست خواجه
عبدی بیگ مفرد نویسن شیرازی در سلک محترّان دفترخانه
شاه طهماسب ماضی انتظام داشته بغایت خوش طبیعت و
عالی فطرت بوده در سیاق و حساب نظیر نداشته در جواب خمسہ
مثنویات جواب دارد نودی تخلص میکرده - سام میوزامی مبرور در
تحفة السامی نیز ذکر وی نموده انتهی محمد امین رازی در هفت اقلیم
نوشته که او در مرتبه تلّیع خمسہ نموده انتهی در نفایس السامی
هفت اقلیم از مثنوی مخزن او این چند شعر آورده * شعر *

ای دلم آزاد اندیشه ات * غارت خواب و خور من پیشه ات

حرف تو اندیشه شکر من * وقف خیالت دل پرورد من

کرده نمک لعل تو در می زخال * گشته بدور لب تو می حلال

شوق کجا تاب عبوری کجا * عشق کجا طاقت دوری کجا

۲۳ و برین وزنست مشاهد داعی شیرازی در سلم السوات

نوشته که شاه نظام الدین محمود داعی شیرازی یا سلطان ابوسعید

شاهرخ معاصر بوده - از آثار او مثنوی موسوم بمشاهد احسن عبارت

و لطیف اشعار موصوفست و از فجاست * شعر *

در طاعت اهل جهان دیر شد * هیچ ندیدم که یکے بشود

در طلب هر چه بسر میبری * آن طلب اوست اگر بنگری
طالب یاری و ندانسته * بر سر کاری و ندانسته
نیستی آگاه که با شوق یار * دست در آغوشی و سر بر کنار

۲۴ و برین وز دست مثنوی قاسم کاهی - ابوالفضل در
آیین اکبری گفته که کاهی عرف میان کالی گفته رسمی علوم
اندوخته بود و بسا از آینده گفته - بدوئی گوید که میان کالی کاهی
اگرچه صحبت مشایخ متقدمین و زمان مخدومی مولوی جامی
قدس سر و غیر ایشانرا دریافته اما همه عمر بالحد و زنده
صرف کرده و بالین همه صفت و ارستگی و آزادگی و بذل و ابتزار او
بر رجه اتم است انتهى محمد امین رازی گوید در پانزده سالگی
خدمت مولانا عبد الرحمن جامی را دریافت و پس از آن در بر
بصحبته شامی کرمانی که شاه جهانگیر نام داشته رسیده صفت
بسیار یافته عمرش آنچه شهرت دارد حد و ده ساله بود چنانچه
از روی تاریخی میگفته که من از خدا ده سال خورشید - تاریخ فوت
او را شیخ فیضی چنین یافته

تاریخ وفات سال و ماهش چشتم * گفتا - دوم از ماه ربیع الثانی
در آتشده نوشته که اصلش از سادات گلستانه و در ترکستان متولد شده
و در کابل نشر و نما یافته و مشهور بکمالی گفته این چند شعرا است
چشمه که میزاید ازین خاکدان * اشک مقیمان دل خالص دان
فرگس شهلا نبود هر چهار * آنکه بروید با صید چوینار

چشم بتانست که گردن درون * بر سر چوب آورد از گل برون
در سلم السموات دو شعر بسین را بعد بی جاریدی منسوب کرده والله اعلم *
۲۵ و برین وزنست مهر و وفای سالم - کامی در نفایس المآثر
آورده - سالم - محمد بیگ ولد ابوالفتح بیگ ترکمانست - در ایام
جوانی کرکیز اراق قاضی جهان بود - از مالزمت ایشان بشیر از رفت
و تحصیل نموده و حالا در تبریز است - شاعری بایغ است و سلیقه
موافق دارد و منظومات او بسیار است مهر و وفا - تلخیص یوسف زلیخا -
و شاهنامه - از کتاب مهر و وفای است که در صفت پیری گفته * شعر *

چون غم پیری بکس رو نهد * روی بر آینه زانو نهد
هر دم از آینه زانوی خویش * روی اجل را نگه سوی خودش
چشک اگر چه کذات چار چشم * یکدو قدم جا نکند کار چشم
لرزه در افتد ز ضعفی بها * دست شود از پی رفتن عصا
خلعت شیدت چو دهد آسمان * رگ شود آجیده و ش از تن عیان

۲۶ و برین وزنست مظهر الاسرار حکیم ابوالفتح دوابی -
محمد طاهر نصر آبادی نوشته که حکیم ابوالفتح دوابی لاجینی
خلف حکیم دوابیست و طبیب «وشمند نیست بکمالات آریسته
نسج و شکسته را خوب می نویسد - در شعر هم خالی از
اطراف نیست - شعر بسیار گفته چنانچه مقدس در بحر مشهور
مستقی مظهر الاسرار گفته - اسرار حقیقه دران درجست - چون
تبریز و اینست هم آن معانی ندانم اکثر نقیصه ماند خدا تو را

آسمان اول (۱۰۹) خلدبرین ملاوحشی کرمانی
در یافت آنها کرامت کند - انتهای *

۲۷ و برین وزنست خلدبرین مولانا وحشی کرمانی
که هیچگاه بزم زمزمه در ده و سوز نهوده است و پیوسته عشق
بر مؤلفش غالب بوده کذا فی هفت اقلیم - آذر اصفهانی گوید
اصل آنجناب از بانق من اعمال کرمانست - اما چون اکثر اوقات
مولانای مزبور در دارالعباده یزد بسر می برده مشهور بیردی شده
الحق سخنانش ملاحظه تمام و حلاوت ما لا کلام دارد - از مراتب عشق
و عاشقی آگاه و غزلیات رنگینش باین معنی گواهست - و سه مثنوی
دارد یکی در بحر مخزن الاسرار مسمی بخلدبرین بد نگفته (و دومی
دیگر بجای خود می آید) گویند در مجلس بادیه با عالم بقا نهاده
انتی صاحب فهرست انگریزی گفته که سنه وفات او بقول
تقی کاشی نهصد و نود و در (۹۹۲) - یا نهصد و نود و یک -
و در مرآة العالم نوشته که عزیزه تاریخ فوتش گفته
ع *

بلبل گلزار معنی بسته لب (۹۹۱)

و آنچه در مرآة الخیال نوشته که وحشی دولتآبادی در سنه هزار
و شصت و سه سرخ روحش از قفس بدن پرواز نموده انتی اگر این
دیگر نیست نسبت هر سه شری مندرج آن تذکره که در دیوان وحشی
کرمانی موجود است باو درست نبود و اگر همان یکیست زمان و مکان
غیر معتبر - خلدبرین مرتب بهشت رفته است - آغاز آن

شما بر آرد مدای سرور بلبل از خلد برین زده صغیر

* تا قبل او *

طرح نوع در سخن انداختن * طرح سخن نوع دیگر ساختم
 بر سر این کوی جز این خانه نیست * رهگذر مردم بیگانه نیست
 ساخته ام من بقصدی خودش * خانه اندر خور کالای خودش
 هیچ کس نیست به مسایگی * تا زدم طعنه به بیمایگی
 بانی مخزن که نهاد این اساس * مایه او بود بیرون از قیاس
 خانه پُر از گنج خدایان داشت * سالم از گنج خود آباد داشت
 از مدد طبع کهرسب خودش * مخزن آراست بی گنج خودش
 برد دزدان گنج فراوان بکار * مخزن مد گنج چه مد مد هزار
 گوهر اسرار الهی بود * آنقدر اسرار که خواهی درو
 هر که به مسایگی او شفاعت * غیرت شاهي جگرش را شفاعت
 شریک طلب نیست که بهلوی شاه * غیر شهبانو بود آراست
 مدد در گنج طلب میزنم * گام درین راه بادب میزنم
 * در توحید گوید *

آنکه بما قوت گفتار داد * گنج کهر داد و چه بسیار داد
 کرد بما لطف رفیع عظیم * نادره گنج و چه گنج عظیم
 آنکه این گنج بشد بهر دست * قیمت این گنج چه دانند که چند
 بود بک دادش هزاران صفات * واحد مطلق صفات عین ذات
 زنده باقوی احد لایزال * حی توانا مدد قوالی عال
 زانکه شای دل دلستان * نقل دمای در هرستان

عقل که هست از همه آگاه تر * در ره او از همه گمراه تر
 راه بگشایش نبرد عقل کس * معرفه الله همینست و بس
 این مثنوی که جزوست پیش نیست در مطبع لیبی بطبع آمده *
 ۲۸ و برین روز نیست مجمع البکار جمال الدین عرفی شیرازی بعضی
 جا مجمع البکار بقاییده شد و برخی مخزن الاسرار عرفی خوانند - بدانچه
 گوید عرفی شیرازی جوانی بود صاحب فطرت عالی و فهم درست و
 اقسام شعر نیکو گفته اما از بس عجب و نخوت که پیدا کرد از دایا
 افتاد و به پیری نرسید - اول که از ولایت بفتحپور رسید بیشتر از همه
 بشیخ فیضی آشنا شد و الحق شیخ هم با او خوب پیش آمده و او
 در منزل شیخ می بود و حاجت آید از وی بهم میرسید و در
 آخر در میانه شکر آبها افتاد و او بحکیم ابوالفتح ربط پیدا کرد و
 از آنجا بتقریب سفارش حکیم بخانخانان مرتبط شد و روز بروز هم
 در شعر و هنر در اعتبار او ترقی عظیم روی داد دیوان اشعار و
 مثنوی دارد در بحر مخزن اسرار که مشهور آهسته است افندی -
 دانستنی گوید عرفی شیرازی بختگی و شستگی الفاظ و عربیست
 کلام و نازکی مضمون را بهم جمع نموده است الحق از شعرا کم کسی
 باین جلالت شان گذشته اندی - در خواننده ها موه آورده که عرفی
 سی و شش سال عمر یافت و در اشهر سخته تسع و تسعین و
 تسعمایه (۹۹۹) در آغوش زمین خوابید فتم - شیخ ابوالفضل
 در آیدر اکبری گوید که عرفی شیرازی از کوفه بیتی در خود

آسمان اول (۱۱۲) مجمع البکار عرفی شیرازی

نگریست و در باستانیان زبان طنر گشود غلچۀ استعداد او نشکفته
بزمود انتہی - در تذکرۀ سرخوش حکایت نقلِ نعلِ نعش او بنجب
اشرف منقولست - صاحبِ سلم السموات در ذکرِ عرفی نوشته
که گاه معانی بلندش دست میداد و گاه ناخوشیها در اشعارش
اتفاق می افتاد - آذر اصفهانی در آتشکده گفته که سید محمد
متخلص بعرفی در باب استعاره اصرار بسیار دارد بحدّی که
مستمع از معنی مقصود غافل میشود از جمله مثنوی که در برابر
مخزون الاسرار گفته شاید بر بیوقوف مشتبه شود اما استاد ماهر
میداند که بسیار بد گفته - چند شعری که خالی از فصاحت نبود
از اینجا نوشته شد *

غاره فروش سر بازار شرم * آبله ریز ته دلهای نرم
سینه عرفی حرم راز تو * کبک دلش زخمی شه بازار تو
انتہی فقیر نیز از اوایل این مثنوی جز این دو شعر بیته چند که
بفصاحت نزدیک بود می نویسم *

بسم الله الرحمن الرحيم * عوج فحست است زبیر قدیم
تا بزم این نامه بنامیل عرش * رو کنم آرایش قنبدیل عرش
به کد بنام صمد بی نیاز * نامه نواز آیم و عنوان طراز
از اثر او صمدیت رفیع * در گهر او احدیت وسیع
ز کمر جامه اصحاب شید * دام ده عابد گم کرده هید
و روحانی مرگ دلبوران * حسن ترانید عصمت اوران

شیر گشایندۀ پستان صبح * یاسمن افشان گوییدان صبح
 زمزمه کار لب ناقوس دل * داغ فروز دم طاووس دل
 زیور آوازۀ ناقوسیان * چشمۀ آرایش طاووسیان
 آستین افشان نسیم صبا * آستین انگیز اثر با دنا
 جوهر آیینۀ خوری و شان * جرعه بیدارند معنی کشان
 انجمن آرای حریم سماع * نوحه طراز لب گرم و داغ
 بر نفس گرم ترحم فشان * در اثر گریه تبسم چکان
 بال گشای فلک اندر صعود * ناصیه ساری ملک اندر صعود
 سرمه کش عبهر زین قدح * وسمه اندر ابوی قوس قزح
 راه نمایند آینه دکان * مایه هستی ده بایندگان
 شمع مه افروز شبستان شب * شیر سجودش زیستان شب
 لوح عمل ساز در بیدگان * نامه بر انداز جزو بیدگان
 شمع فروز حرم احترام * نامه خون چمن آفتاب
 بر شفق گریه عطارد شهسار * در ورق دانه تسمه شهسار
 قابله رشتۀ کوتاه صبر تا باشد وقت خس از راه صبر
 صوره سی داده ببینای بهار * نقش کشی گریه خون از شهر
 گوهر دل شسته بدریای خون * نور آفر داده بدین درون
 جل جلاله علم شان اوست * تم نبوت مجلس خیر اوست
 بوده دل از دست چه بماند این * گوهر خود را که چه در دست
 خالت نشین در ره او بندگی * سرده بیست و یک او بندگی

بندگی از دافع قبولش فکر * گردن آزادی از طرق دار
 بسکه بود تشنگ عفو و عطا * دست نیسارد بره سهر ما
 نغمه ناقوس خورشان اوست * سینۀ هر زمزمه جوشان اوست
 لغزش مستانه دهد سهر را * چشمۀ انسوس کند لهر را
 عرفی اگر بلبل اگر زاغ اوست * نغمۀ توحید زن باغ اوست
 آزاد بلگرامی گوید که عرفی در قصیده گوئی صاحب ید و نویست
 غزل و مثنوی او مرتبۀ مساوی دارد - اما باعتبار حکیم حافظ
 پسر حکیم همام برادر ابوالفتح گیلانی یابۀ مثنوی او کم است
 درین باب میگوید

عرفی ما در غزل استاد بود * خانه خراب و ده آب بود
 مثنویش طرز فصاحت داشت * کان نمک بود و ملاححت داشت
 اشاره است بمثنوی عرفی که در همین وزن گفته معالیش این است
 بسم الله الرحمن الرحیم * موج نخست است ز بحر قدیم
 مؤلف گوید بجای لفظ موج لفظ مد مناسبتر است اتقوا - من
 میگویم اگرچه لفظ مد با بسم الله و بحر هر دو نسبتی دارد اما
 بزبان شعرا با بحر مد چندان روان و جاری نیست که موج *

(۳۰) و برین وزنست زبدة الافکار نیکی اصطفا نی در
 آتشده آورده که نیکی اصطفا نی مرد نیک و خریف بدن فرد بلند
 اسمش زین الدین مسعود خالقی علی اعلاح اصطفا نیست و
 و تجارت روزگار میگذاشتند و اکثر اوقاتا بسباحت مشغول میبودند

و طبع خوشی داشته اما بسیار با شعاری خود معتقد بوده و خالی از وقوف نیست - گویند مثنوی در برابر مخزن الاسرار شیخ نظامی گفته بنظر نرسیده آنتهی والله داعستانی نوشته - مولانا نیکویی اصفهانی از دانشمندان زمان و هنرمندان درانست در تصوف و کشف حقایق یگانه آفاق بوده نهایت روح و صلاح و تقوی داشته - تقریبا اوحدی نوشته که در نه سالگی بخدمت وی در اصفهان میرسیدم و با مولانا لسانی نیز ویرا صحبتها واقع شده - یکصد سال عمر داشته در شهر رمضان سنه الف (۱۰۰۰) در حالت سجده بے مرض و الم درگذشته - این رباعی را تقی اوحدی در تاریخ فوت او گفته است و الحق خوب گفته *

* رباعی *

نیکویی که بد از جمله نیکان زمان * مرکز شده در دایره کون و مکان
تاریخ شدش ز بعد رفتن زمین * نیکویی زمین برفت و نیکویی ز جهان
اشعاری خوب در روزگار از وی بسیار یادگار مانده آنتهیی *

(۳۱) و برین رزنست مرکز ادوار شیخ فیضی فیاضی -

کنیتش ابوالفیض - پسر شیخ مبارک ناگوری و مهین بواذر شیخ ابوالفضل علامی - باذواق فصایل و اقسام کمالات اتصاف داشت - در زمان اکبر پادشاه بمدارج دولت و جاه ارتقا نمود از فدما و مصاحبان آن پادشاه فلک بارگاه بوده - سالها فیضی تخلص میکرد در آخر بواسطه موافقت وزن کلمه علامی که خطاب شیخ ابوالفضل برادرش بود فیضی تخلص کرد و مدتی یک کتاب تصنیف کرده -

کذافی مرآة العالم - شیخ عبد القادر بداینی معاصر او گوید شیخ فیضی ملک الشعرا در فنون جزئیة از شعر و معما و عروض و قانیه و نایخ و لغت و طب و خط و انشا عدیل در روزگار نداشت - در اواخر بتقریب خطاب برادر خود که اورا علامی می نویسند بجهت عترشان دران وزن تخلص فیاضی اختیار نمود و سازگار نیامد و بعد از یک دو ماه رخت حیات از عالم در بسته تنگ تنگ حسرت باخود برد - تا قول او - مدت چهل سال درست شعر گفتم و دیوان و مثنوی او از بیست هزار بیت زیاد است انتہی صاحب مفتاح التواریخ نوشته - آورده اند که در اوایل روزی پادشاه فیضی را که بملازمتش رفته بود بیرون کتھرگ فقره استاده کود فیضی فی البدیہ این قطعه خواند *

پادشاهان بیرون پنجره ام * از سر لطف خود مرا جاده
زانکہ من طوطی شکر خایم * جای طوطی درون پنجره به
پادشاه پسندید و مراتب او افزود - در طبقہ سلاطین تیموریہ ہند اول کسی کہ بخطاب ملک الشعرائی تحصیل مباحثات نمود غزالیہ مشہدی بود کہ از اکبر پادشاه باین خطاب نامور گردیدہ - و بعد فوت او شیخ فیضی باین نسبت بلند آوازه گشت - و در عهد جہانگیر پادشاه طالب علمی - و در زمان شاهجہان اول محمد جان قدسی پس ابوطالب کلیم باین خطاب نامور شدہ - و مدت فیضی در سل نہم و پنجاہ و چہار شہریہ اتفاق افتادہ - و وفات او در نہم صفر سنہ

یکهزار و چهار هجری بسی پنجاه سالگی بوقوع آمده انتہی و آله
 داغستانی در ریاض الشعرا نوشته که مولد و وطنش ناگوراست که از
 مضافات اجمیراست - و اینکه در ایران بدکنی اشتهار دارد غلطست -
 خلاصه شیخ فیضی در سخنوری مسلم زمان بوده - انتہی و هم او در
 ترجمه ثنائی مشہدی که ذکر او در آسمان ششم می آید گوید که -
 الحق چاشنی و عذوبه که در کلام شیخ فیضی یافت میشود از
 فیض اثر صحبت خواجه حسین ثنائیست انتہی صاحب
 همت اقلیم که هم معاصر اوست گفته که فیضی بموجب فرموده
 حضرت شاهنشاهی تتبع خمسہ نموده در برابر هر کتاب حکایت
 چندے گفته اما باتمام نرسانیده - باوجود آنکه از همه علوم بخشد
 دارد اما عربیت و حکمت را بیشتر تتبع نموده - و در انشا و
 مکالم اخلاق و انبساط طبع خود بیهمتاست انتہی ابوالفضل علامی
 بعد از فوت فیضی که بسال چهارم اکبری واقع شده بدو سال ابدیت
 مرکزدار که پراکنده افتاده بود و نامنظم و نامرتب بوده فراهم
 آورده و خاتمه مذکور دران نوشته که بدفتر سیم مکاتبات علامی
 منقولست - و هم ابوالفضل علامی در جلد سیم اکبرنامه براتعات
 سال سی و نهم از جلاس شاهنشاهی مرقوم کرده که عره دی ملک الشعرا
 شیخ ابوالفیض فیضی نایب بن به پیشگاه والا برد و فراوان آموخت و برگرفت -
 سال سی ام الهی نهمصد و نود و سه هجری آن فارس عرصه سخنوری را
 بسپید آن شد که زمین خمسہ را جلاله طبع آسانگرمی سازد و در

برابر مخزن اسرار مرکز ادوار بنه هزار بیت گوهر افزای بیدش گردن - و مقابل
 خسرو شیرین سلیمان و بلقیس نوواره از بستن اسرای دانش سر برزند -
 و بجای لیلی مجنون نلدمن که از داستانهای باستانی هند و ستانیست
 بر سخته آید و هر یک بچهار هزار بیت پدیده بلند نامی گیرند -
 و در وزن هفت پیکر هفت کشور به پنجهزار بیت پذیرای آبادی
 شود - و در بحر اسکندرنامه اکبرنامه قرار گرفت که در همان قدر
 ابیات فهرستی از جراید شکره شاهی نگاشته آید - در همان روزگار آغاز
 نخستین نامه شد - و بآیین پیشینیان در رموز حرفی بسمله بیت
 چند سامعه افزوز گشت - و همچنان در نیرنگی نفس و سخن و قلم
 و آفرینش و دل و علم و نظر و تمیز داستان داستان از دریایار ضمیر
 ریزش یافت - و بدیده درمی آید یگانه آفاق منتظم شد - کشور خدای
 آن چهره نامی حقیقت را بگواهی خطاب مرا آقا قلوب روشناس ملک
 و ملکوت گویند - و از آنجا که هست آویزه پیدش طاق آگیدست خاطر
 شمه پیده بهیچ چیز نمی برداخت - و بجهت سرگرمی و دلانیزی هر زمان
 نقش دیگر بر روی کار می آورد - در کمتر زمانه عنوان هر پنج نامه با برخی
 داستان هوش افزا نشاط آرای سوامع آگاهان سخن شناس آمد - چون
 بنیاد شعر و شاعری بر تخیل و تاراسقی نهاده اند که بهان پیرا بدان
 کسور بردارند - و باین حال آن یکتای بزم شناسایی را بظرف شاعری
 نگارنده خرامش سخن گذاری میفرمایند - و او از ارادت درستی و

سعادت یاری خویشتن را از گروه بادستجان قافیه پیدما برکناره دارد
و همزمان خاموشی بوده بحکمت نامهایی باستانی ژرف درنگرد - و
پاس گرامی انعام داشته در ایزدی آفرینش دور بینش بکار برد -
هرچند دمسازان در برافراختن آن پنج کاخ والا اساس برکشند درنگرد -
از معنوی گشایشهای روزافزون همگی آهنگ خاطر ستردن نقش
هستی است نه نگارین ساختن پیشطاق بلندنامی - تا آنکه درین
سال (ای سال سی و نهم الهی) اوزنگ نشین فرهنگ آرای
آن دانای رموز انفسی و آفاقی را طلبه داشته اتمام بهایان بردن
آن پنج نامه فرمود - و اشارت همایون بران رفت که نخست افسانه
نادرین بقراری سخن سنجی هر سخته آید - در چهار ماه چهار هزار
بیت با آهنگ انجام پیوسته گشت ازتهی و در خاتمه مرکزادوار
بعد ازین میگوید - شب رام بیست و یکم مهر ماه الهی سال چهارم
یکشنبه دهم صفر هزار و چهار هجری (۱۰۴۴) آن آزاد خاطر آگاه
از آهنگ باز بسین شهرستان تقدس خرامش فرمود - تا قول او - با خاطر
پژمان و حالتی نرزد بخیل همزمانی آن دمساز دل افروز و بتصور بتدای
ذکر جمیل در گردآوری تصانیف آن قسطاس دانش فراوان
کوشش پیش گرفت - روشن شد که از دشواری سندی و بالاروی
از شعر پیشین نقش پنجاه هزار بیت از صفحه هستی سترده
آمد و آن لبان تحبیل را از پیشطاق شناسایی انداخته -
سال چهارم و دوم الهی بتدای خاطر سرانیده و دایه صدجای درنگرد

پنجاه هزار بیت از نظم و نثر بکجا نگاشته آمد - امید که همگی تازه رویان شبستان حقیقت و تمامی نورسان آن بوستان ساری آگهی فراهم آمده انجمن امروز نشاط گردند - درین درادو جائے بیافیه شوریده خط که در ایام بیماری خامه نگار آن سفرگزین ملک تقدس بود بنظر در آمد - بوزن مرآة القلوب ابیات دشوار خوان چهره امروز شد - بهمزبانان محفل آن یکنای روزگار برارگویی نشست - چون توانه نومیدی آن گروه سامعه کوب آمده پای همت افشیده بنور آگهی و نیروی دل برخوانده لخت لخت گردانید - و هر طایفه بطور مرتب نگاشته بیت بیت آنرا بکار تمیز جدا ساخت - و بر سطح کافین پیوند داده سامان داستان نمود و بتقدیم گزین و سرسینه تازه آرایش یافت - از بدایع برکات هر گوهرین داستان که اندیشید از آن مسوده نامنظم ابیات آن چهره نمایش افروخت - و هر در شاهوار که در سلك انتظام بیستگی داشت از آن نجه آگهی برگرفته آمد - و از آنجا که فطرت قافله سالار بود و لخت یاور آن منظم و منثور که سخن شناسان بزم فیاضی انتظام آنرا نمی اندیشیدند شاره حسن تالیف بروی کشید - و بتأییدات مساوی برادران و الاخوان خود را پیام زندگانی جاوید آورد - مرا شادمانی و این گروه را حدیث فوق گرفت

« شعر »

دل من ازین داستان تازه شد - دماغ نشاطم پراورده شد
 به پیروزه از آن گوهر خوش من - جو گوهر شد آرزو خوش من

آسمان ازل (۱۲۱) مرکز اوار فیضی فیضی

بوکه دل‌های آسوده را سوزانده تنومندی آید و پیرایه تقدس
آن نورانی پیکر گردد - از اینجا که آگاه‌دلان بیدار مغز سرنوشت انجام را
از ناصیه سرآغاز بر خوانند و حسن خاتمت را که از فروغ قبول
دل‌ها پدید آید از عنوان نیک‌سگالی و خیر بسپاری برگیرند نسیم
پذیرایی بر نرفته‌گاه دل می‌وزد - و نوید جاویدنامی در کاخ صماخ
فطرت خروش نشاط می‌اندازد * شعر *

بحمد الله این داستان نخست * بطور فریبنده کردم درست
نشاط اندر آر بخوانندگان * مفرح رساند بداندگان
بایس نامه نامور دینار * بماندم برو نیام او را دراز
دل دوست‌انرا بد و نور باد * وزو طعنه دشمنان دور باد
تمت - سرآغاز مرکز اوار * بیت *

بسم الله الرحمن الرحيم * گنج ازل راست طلسم قدیم
گنج ازل چیست کلام خدای * مهر ابد کرده بنام خدای
بسته در گنج بهر خفی * داده کلیدش به محف مصطفی
نقد و کونست درین مایه خرج * چار گداهست درین آیه درج
فیضی اگر یافتی از حمد بوی * بسم الله حمد خدا را بگوی
* در توحید *

زمرمره سنج نفس آتشین * لعل خدای دل آتش نشین
باد چکان لب آتش رخا * آمده خنده گل باستان
مهروکش قند میثاقی صبح * پنجه گشای دیو بیضای صبح

مردن محراب مناجاتیان * ساقی مهربانی خراباتیان
 بوده کش بلبل نیلی عبا * منطق بند گل زرین قبا
 بنامده آرای یقسان بهار * تابنده معکده لاله ار
 دره درین دشت سرازیر او * ریگ روان قافله راز او
 ند کوه را بر سر کرسی نهاد * هرچه درین دایره پرستی نهاد
 معرفت از خالق درش ناامید * عجز بر چشمت او رو سدید
 عقل کجا فکرت بدان کجا * برادر واجب رو امکان کجا
 دیده رمد سنج و جهان پر شعاع * عقل شهیدست و دکان پر مناع
 نطق یک والی گفتار او * درک یک مغفلس بازار او
 عقل درین سلسله دیوانه ایست * علم درین قافله بیگانه ایست
 من که و این کلک نیایش سرا * چند گشایم سر این صاحب
 گل لسان خط پیشش افیم * نال بیگانه دم روحانیم
 هر که درین بزم قدح در کشید * باده باند از ساقی کشید
 شیشه گشای کز پیش و کز پیش بوت * نیم نیمی کم و نه بیش بوت
 تنگ درین خمکده می افیم * از می و خون هر چه رسد افیم
 « دیوانه آثار »

انچه برین چست ز مدح و ستایش * روح نفس گفت میگویشیم
 حکایت از پرده بساز آرم * مغفول فلاحین بگذار آرم
 بر سر آرم ده بساز فراق * بروشم از هفت نوا ی عراق
 غم صراحت چون نسوم آرم * رو همه یکدام و دو صد و هشتون

ره نه باندازه پای من است * گر روم از دست سزای من است
 خضر درین بادیه گم کرده راه * نوح فرو رفته درین موجگاه
 نیست مرا چون بوه دل قدم * رفته ام این راه بهای قلم
 وه چه کنم با قلم رهگرای * بادیۀ آتش و چوبینه پای
 * تا قول او *

نادره طفلے ببقا نامزد * عمر طبعیش ازل تا ابد
 جوش صنمخانه بالاست این * شغل ناقوس مسیح است این
 کای نخست از رصد کبریا * رفته از بیخست کیمیا
 از پی هنگامه کشیدم زجیب * یعنی از پوده نشینان غیب
 غمزه زنان چمن شود ابرونما * گوهر انصاف برد رونما
 از رخ این شاهد شیدائیان * تا چه بدینند تماشا ئیان
 * تا قول او *

فیضی ازین فیض دلت تازه باد * مغز ز جوش تو پر آوازه باد
 * در مدح و تسمیه کتاب خود گوید *

مستی طبع درین بوستان * فیل شود مست بهندوستان
 از گل و می مجلس انگشته * بوی گل و می بهم آمیخته
 خضر یک سبزه بوستان او * نوح یک شبسم طوفان او
 مجمل اسرار الهی بزین * قافله سالار معانی بدین
 در خم این چغک غمناک بزمین * پنج نوا بسته بیک نار بزمین
 پوی بفک می برد این پنج راه * راه سخن میزنند این پنج گاه

آسمان اول (۱۴۴) مرکز ادوار فیضی

چون شود این پنج گهر تابناک * غوطه خورد پنجه قلم بخت
نقش ازل برین که بسطع بسیط * مرکز من دایره را شد محیط
آنکه چنین جنبش برگار کرد * نسام وزا مرکز ادوار کرد
* در ستایش سخن *

بارقه عالم بالاست این * بهر سخن رتبه بالاست این
* تا قول او *

شعر بازداره جمعی ظریف * پیروی قافیه هست و ردیف
رفته و خود را عبارت زده * حکمتشان خانه غارت زده
تا ز تو آراسته گردد سخن * معنی نو بناد و لفظ کهن
دره دل پیش رو پس مگرد * گرد برگ سخن کس مگرد
تصفیه باطن مرئوس کن * رو بسوی مبدأ فیاض کن
در سخن راه بجایه نبرد * کز کف او باز قفایه فخور
چند بتاراج سخن ساختن * بزم ز شمع دگر انداختن
چند خیال دگر انداختن * کیسه پی نقد دگر دوختن
گو بگویم که خیال تو نیست * و در همانندیش مجال تو نیست
یا آنکه بر آری که نکو بستم * معنی او را به ازو بستم ام
گرچه تو این حرف کزو بستم * خود بگویم که نکو بستم
ماشته با غایبه و سندوس * درویش شوی نکند بر عروس
فدای نظم بر کن ز خیال دگر * زانکه پسر خوانده نگردد پسر
ارچه خدا داد جان شادینش * طالب معنی خدا داد باشد

قصه خیالِ دگران تا بکمی * جود بمالِ دگران تا بکمی
 که بتواند علم افراختن * گاه بتضمین سپرد انداختن
 اینهمه از کونکپی راه تست * وین همه از فکرت کوتاه تست
 فیض از را نبود انقطاع * ملک ابد را نبود انتزاع
 * در ستایش قلم *

کرد دوات ز پی خلوت گزین * همچو فلاتون که شده خم نشین
 راز سفیدی و سیاهی درو * حرف الهی و ملاحی درو
 طرح سلیمی و خطایی درو * صورت بومی و همایی درو
 * فروغ خسروی *

برقِ نجاتی چو سحر تاب زد * شعشعه بر عقل را خواب زد
 گوهر دل مخزن اسرار کرد * جوهر جان مرکز ادوار کرد
 بزم قدح مطامع انوار شد * عقل بصد مشعله بیدار شد
 * در مقصود بکف آوردن بار جود کشاکش دنیا *

شکر که جماره بمنزل رسید * زرق اندیشه بساحل رسید
 گام نخست از قدم جست و جوست * منزل اول زره از دست
 شد چو ز فیض ازل انجام او * مبدأ فیض نهم نام او

مراد عبدالقادر بدایونی که در حق گوئی و حقیقت نگاری ملاحظه
 اکبر پادشاه هم کم داشته - در ذکر فیضی جای که انتخاب از دیوان
 و مثنویات او میکند میگوید - از مثنوی مرکزادوار که در زمین
 مخزن خیال کرده بود و مبارک نیمه *

تا بچه درویزه برین در شدم * تا بدل و دست توانگر شدم

کم طلبیدم گهرم بیدش رفت * پس بنشستم قدم بیدش رفت

(۳۲) و بزین وزنست مثنوی زاهد : ملا عبدالقادر بدایونی

در ترجمه علمی از شعرای اکبری نوشته : علمی الملقب بمیدر

مرتضی از سادات دوغلبان و از امرای معتبر خاندان دست

چند گاه بداون در حوزه تصرف او بود - بسمت فضیلت و حیثیات

اتصاف داشت - و از حد گذار خوش طبع بود - چون جلال خان نام

یک از اکابر بداون زاهد تخلص این بیت از مثنوی خوشش که در

تعریف بسمله واقع شده خوانده :

کنگره سین چو خندان شده * خنده او ازین دندان شده

میدر گفت که کنگره سین چه باشد بر شعر شما در دیوار خندان شده -

انتهی - اظهار این خنده نیز خنده انگیز *

(۳۳) و بزین وزنست مثنوی نامی در ریاض الشعرا

مذکور است که میدر محمد معصوم خان نامی از امرای نامی

اکبر پادشاه است در سنه (۱۰۱۲) ویرا بعنوان اتایی گری بخدمت

شاه عباس صفوی فرستاده بود - در اصفهان با حکیم شافعی و

میدر رضای فکری و تقی اوجندی عسکرت داشته - و از انجا بتبریز

در خدمت شاه منظور رفته است - وی اشعار بسیار گفته و تنبیح

خمس نیز نموده است - همیشه سقراطی همراه داشته در هر جا

بر سنگها نقش میزدند و این شاکر اسم دیگر صاحب از تنکری تقی

آسمان اول - (۱۲۷) - مثنوی مولانا نشانی

کاشی آورده که امیر محمد معصوم نامی از اموی اکبری پنجم
مثنوی دارد تخمینی ده هزار بیت یکے بجواب مخزن و یکے حسن رنار
بوزن یوسف زلیخا و یکے بری صورت بجواب لیلی مجنون و یکے بجواب
هفت پیکر و یکے بجواب سکندرنامه انتہی *

(۱۲۸) و برین وزنست مثنوی نشانی - نام او مولانا

علی احمد نشانی تخلص - در تاریخ بدوانی مسطور است مولانا
علی احمد نشانی ولد مولانا حسین نقشی دهلوی مهرکن است
که فاضل و لی مشرب و استاد شاهزاده بزرگ (ای جهانگیر شاه)
بوک و پدر و پسر هر دو این فن را بکرسی نشانیده و در گذرانیده اند -
بفضایل علمی و کمالات انسانی متصف است - گاه گاه طبع روشن
و ذهن باریک بین او بشعر می پردازد و بمقاسبت شیوه خود
تخلص اختیار می نماید انتہی دافستانی گوید - مولانا علی احمد
نشانی مشهور بمهرکن از فرقه اولیا و زمره اصغیا بوده معیشتش
از اجرت مهرکشی می گذشته - و بدوسته بعبادت و ریاضات مشغول
بوده بسیاری از طالبانی راه حق از خدمت فیض موهبتش
بمزنی مقصود رسیده هدایت یافته اند - روزی در حضور جهانگیر
پادشاه که صوفیه سرگرم سماج و تواجد بودند مطربے این بیت را
میشنوازد

* شعر *

هر قوم راست راه دین و قبله نشانی

دری قبایع راست گردم بر دست کجکلامی

جهانگیر پادشاه از امرا و حضار مجلس معنی این بیت می پرسد -
 همگی خاموش میشوند - مولانا که در سماع بوده از سوال پادشاه
 اطلاع یافته در عین ذوق و کمال شوق که در انوقت بر مولانا غالب
 بوده رقص کزان و دست فشانان نزدیک تخت آمده میگوید که در
 یکی از ایام اعیان هنود که آن جماعه از ذکور و انث با کمال آرایش و
 تقطیع بکنار دریای جون بجهت غسل فوج فوج و جوف جوف
 میرفته اند حضرت شیخ نظام اولیا از خانقاه برآمده تفرج
 آن جماعه میفرموده اند این مصراع بر زبان مبارک میگردد که * ع *

* هر قوم راست راه دینی و قبله گاه *

و در انوقت طایفه شیخ بر سر مبارکش کج شده بود - امیر خسرو
 دهلوی که از میدان شیخ است حاضر بود عرض میکند که * ع *

* من قبله راست کردم بر سمت کجگاه *

و مولانا دست بر سر می برد که طایفه خود را کج کند تا پادشاه
 بنماید که باین نحو کج شده بود - کج کردن طایفه همان بود و صیحه
 زدن و قائب تهی کردن همان بوده - حضار مجلس بر سرش هجوم
 آورده گمان کردند که غش نموده - و جمعی را مظه آنکه بزوق و تزویر
 خود را بیهوش کرده است - چند آنکه تدابیر کردند سون مذنب نشد -
 اطباء را گمان رفت که سکنه شده باشد - قریق مبارکش دافع کردند
 و پادشاه از تخت فرود آمده سرش را بدامن گرفته هر سعی که
 که متصور بود فرمود - آشوبه عده قسب شد - آخر مولانا را در تابوت

آسمان اول (۱۲۹) مثنوی ملائشانی

گذاشته با هزاران ذاله و آه بخاکش سپردند - وقع هذا الامر سنة عشرين
بعد الالف من الهجرة النبوية (۱۰۲۰) مولانا را با شیخ فیضی
مباحثات و مشاعر بسیار بوده و مکرر کنایات بوی فرموده اند -
از انجمله درین مثنوی - و الحق ازین چند بیت کمال قدرت طبع
و قماش نفس مولانا میتوان یافت * ع *

* این زمزمه آن مرغ شناسد که بدامست *

انتهی - بدآونوی نیز نوشته - و از جمله اشعاره که در باب یکم
از مثنویان ستمظریف ابلی جنس گفته اینست که * شعر *

چند زنی لاف که در ساحری * سامریم سامریم سامری
هر نفس معجزه عیسویست * شعله نور شجر موسویست
در سخنم نادره روزگار * اهل سخن را منم آموزگار
هونفسم برده ز جادو شکیب * هر سخنم سحر ملایک فریب
خسرو ملک همه دانی منم * حاکم اقلیم معانی منم
جوهری سلک سخندانیم * میرونی نقد سخنرالییم
این منم امروز درین دایری * شعله آتش بزرگان آوری
دعوی ایجاد معانی منم * شمع نه چرمیانی منم
شعله سرشت از گهرهای پاک * لاف منم نیست چو در کینه خاک
طبع تو هرجند در هوش ز * یک سخنی تازه نشد گوش زد
انچه تو گفتی دگران گفته اند * در که تو گفتی دگران سفته اند
خانه ده از نظم بیارستی * آبا و گلش از دگران خواستی

سقّ مَنقَش کدوران خانه است * رنگِ وی از خامهٔ بیگانه است
 طبع تو دارد روشِ باغبان * ساخته باغِ ز نهالِ کسان
 سبزِ آن باغِ ز راغِ دیگر * هر گلِ رعناش ز باغِ دیگر
 غنچهٔ آن گرچه روانِ پروراست * لیک ز خونِ چکوبِ دیگر است
 بید که به میوهٔ سرسبز کشید * برگش از آن دانهٔ مشجر کشید
 تازگی آن نه ز سارانِ تست * از خوی پیدایشِ یارانِ تست
 چند بی نقدِ کسانِ سوختن * چشمِ بمالِ دگرانِ درختن
 جمع مکن نقدِ سخنِ پروزان * کیسهٔ مکن پر ز زرِ دیگران
 شربتِ بیگانه فراموش کن * آبِ ز سرچشمهٔ خود نوش کن
 اگر خضری آبِ حیاتِ تو کو * در شکوفِ شاخِ نباتِ تو کو
 فخلِ صفتِ سرفراکِ میبری * میوهٔ بجز خسته نمی آوری
 سرو که بر چرخِ بسایه سرش * چاشنیِ مبله نباشد برش
 بر غنِ خویش تفاخر چراست * بر من دلخسته تمسخر چراست
 من اگر از شرمِ نگویم سخن * حمل به بیدانشی من مکن
 نه چو رطبِ سینه از خسته ام * همچو صدفِ درو آبِ بسته ام
 من اگر آرند گشایم زبان * لبِ نکشایند زبانِ آوران
 طعمهٔ چو ابلیس نادم من * سالت من در فکر و دم من
 ساهرم من که بزورِ فسون * لعینِ ار سحر بر آرم به من
 علما بهر بهر و « اه افکنم » نمیدانند ساروتِ بچاه افکنم
 اریه ام ان ساحر جانِ بزاج * کو سخنم با همه جان و زاج

منکه بجان سخنی شهرة ام * هم فلک و هم مه و هم زهره ام
 سامریان در گره سویی من * بابلیان در چرخ جادوی من
 دارت این کار بکام منست * سکه این ملک بنام منست
 از سخنفن طرز سخن یاد گیر * عاز مکن دامن آستان گیر
 هر که باستان ازادت برد * در دو جهان گنج سعادت برد
 یک سخن از نظم تو بگو درست * مضحکه اهل سخن نظم تست
 گرچه بروی تو نگوید کسی * عیب تو پیش تو بگوید کسی
 لیلک بغیب تو ملاحتوران * انجمن آرای سخن پروان
 شعر ترا گر بمیان آورند * عیب تو یکبار بزران آورند
 شعر ترا پیش تو تحسین کنند * و ز پس تو لعنت و نفرین کنند
 نه تو بکس یار و نه کس با تو یار * عیب تو بر تو نشود آشکار
 و که یک یار نداری تاریخ * سودن نمکوار نداری تاریخ
 تابو عیب تو نماید که چیست * و آنچه عیب تو گشاید که چیست

(غم) و درین زمانه است تحفه میمنه - تألیف اسیر نگر صاحب

فهرست اندر بی رزم فرموده که تحفه میمنه از محمد حسن
 دهلوی در دعوت سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم بر وزن
 سخن - مطلع آن * بیست *

بسم الله الرحمن الرحیم * کرد خدا رحمتش خود را عظیم

او در تاریخ وفات یکی از دوستان خود نظم کرده * بیست *

بود دلالت بر سال فزون از هزار * قطب حرم فوت شد حضرت عبدالکاب

آسمان اول (۱۳۲) نجفیه میمونه حسن دهلوی

(۳۵) و برین در دست مثنوی شانی تکلو - داغستانی

گردد - مولانا شانی تکلو - نامش نشف آفاست - اگرچه مولانا
مزبور در سخنوری چندان مایه نداشته لیکن بحکم سابقه اشعار
خوب دارد الهی در آتشکده آورده که مولانا شانی اصلش از اودماق
تکلو بوده و گاهی در ری و گاهی در همدان روزگار میگذرانیده و در
اشعار خود اعتقاد تمام داشته الهی در عفتاح التواریخ نوشته
که شانی شاعر در عهد شاه عباس ماضی بوده و در سنه هزار
و بیست و سه (۱۰۲۳) هجری در ایران فوت نموده - پادشاه
سخن - تاریخ فوت درست - داکتر اسپرنگر صاحب گفته که شانی
مثنوی دارد بر وزن مخزن در مدح شاه عباس * مطلع آن *
بسم الله الرحمن الرحیم * ما شیخه رایت امید و بیم
کام خود از بسمه اول بشوی * پس سخن از حمد خداوند گوی

در مناجات

ای کرمش قاضی حاجات ما * صبح غمت شام مناجات ما
پیش ما تخم گنه گلشن * شیوه تو نشاند انکاشتن
عذر پذیر گزید بفرده * عذر پذیرم که پذیرنده
تا چو نظمی کنم از آگهی * مکه ده بختی خود ده دشتی
بغ نام را شر مبدوی * تازه کن از عاید خسروی
ای شفته شایسته پایندگی * از تو خدایی چو زما بندگی

در مناجات اولی

حکم دوسنگ آمده ارض و سما * دانه توبی در دهن آسیا
تا مگر از گردش این کوزیشت * نرم شود طینت نفس درشت
در کتابخانه اشیا نیک سوسیتی کلکته این مثنوی هست *

(۳۶) و برین وزنست منع الانهار ملک قمی - و آله

داغستانی گوید - مولانا ملک قمی ملک ملک سخنوری و شهریار
کشور بلاغت گستری بدکن آمده دران ملک سکونت اختیار
کرد و مدت چهل سال در اینجا گذارید - سلاطین دکن شفقت
بر احوالش داشتند - و نفقه بسیار بوی میفرمودند - مولانا
ظهیری فزند خوانده و داماد او بوده و تربیت از وی یافته است -
مولانا ملک را دوسه مثنوی خوبست لیکن بنظر راقم حرف
نرسیده است انهی در مفتاح الترایخ مسطور است - ملا ملک
قمی در سنه نهصد و هشتاد و هفت از قزوین برآمده سرت بدیار
دکن کشید و از مرتضی نظام شاه والی احمدنگر و بعد او از
برهان شاه اکرام و انعام فراوان یافت - و در بیجاپور دامن دولت
ابراهیم عادل شاه والی اینجا گرفته از مقربان بساطت او گردیده -
و چون جوهر قابلیست ملا ظهیری در اینجا مشاهده کرد فریفته
گردیده دختر خود را در حباله نکاح او در آرد - شیخ فیضی وقت
که از درگاه اکبری به سفارت برهان شاه والی احمدنگر مامور شد در
عرضه نمود از احمدنگر بآکبر شاه نوشته بود که در احمدنگر
دو شاعر خاکسپاری شده صافی مشرب اند و در شعر زبده عالی دارند

آسان اول (۱۳۴) دیده بیدار شقایبی

یکه ملک قمی و دیگر مآظهوری - و ناظم تبریزی میگوید که
ملا ملک قمی در سنه یک هزار و بیست چهار (۱۰۲۴) فوت شد -
و مآظهوری یک سال بعد از وی - و ابوطالب کلیم بیست و پنج
نظم کرده - انتهای بدافنی گوید - او را ملک کلام میگیرند -
در خزانه عامه مرقومست - که خان آرزو میفریبد مولانا ملک
قمی و ظهیری در برابر مخزن کتاب تصنیف کردند و یک شتریار
زر از عادلشاه گرفتند - قهقش کاشی درین باب گوید * رباعی *
در مدح و ثنایت ای شه نشاه دکن * معذورم دار گر نگفتم مخزن
مپسند که بهر پلک شتر زر گیرم * خون دو هزار بیضید در گردن
مطلع منبج الانهار

بسم الله الرحمن الرحيم * اهدنا الصراط المستقیم
اگر کسر دال و صاد اهدنا الصراط را باشباع خوانند مصرع ثانی
بوزن مصرع اول مستقیم و راست بود *

(۳۷) و بزرین وز نیست دین دیندار حکیم شقایبی اصفهانی -
داغستانی گوید اسمش شرف الدین حسن - طبعش شادان
اما عجیبش دشمن جهان بیمار - و شاعری عاشق لیکن از کبرش
خالق در آزار - در مجلس شاه عباس صفوی رتبه مدامت یافته
طبع خوشتر داشته صاحب دیوانست اما اشعارش بالفصحه بهم تفاوت
بسیار دارد از قلی و حکمای آنشود - عیون ظاهر و فصولی
گویند - حکیم شقایبی که خودش در کمال استعدا بوده در سنه

(۱۰۲۷) فوت شد ملا شاه عرشی تاریخ فوت او گفته * ع *

بشاه دین شفایی داد جانرا * گریند صاحب خمسه است
سه مثنوی او در تذکرها مذکور و در کتابخانه سوسیتری کلکته
موجود - بیکه این و مطلعش آنکه

بسم الله الرحمن الرحيم * تیغ الهیست بدست حکیم

در نظم کتاب گوید

هاتقی از جانب گنج سخن * گفت که ای خونی طری کهن
پایه معنی ز تو بالانشین * خال سخن از تو نریشین
زین همه افغان که دلت چیده است * نغمه شناس نیستدیده است
در نظر جوهریان سخن * جوهر خود را بسجک عرض کن
بلبل تو نغمه نظامی کز تو * یافته گلزار سخن رنگ و بسو
نغمه و شیون بهم آمیخته * برده و بر طاق دل آویخته
هر که باو نغمه نظیر آورد * زودش ازان پایه برزیر آورد
مخلقه زده پنج کمان هنر * هر یک ازان دیگر پرور ترسور
کرده برو خامه دعوی رقم * کاین عمل نظرت جان و قلم

تا قول او

مرزده شفایی که ز روز نخست * فیصل این کار حواله بشست
رخصه از طری نظامی بخواد * سعادت از خسرو و جامی بخواد
یک بیک این پنج کماند شست * صاف بکش گریزانی شکست
ازین مثنوی در نهمیه در اثبات سوسیتری کلکته هست *

آسمان اول (۱۳۶) زبدة الاشعار قاسمی جنبادی

(۳۸) و برین وزنست زبدة الاشعار قاسمی گونابادی

بقول خودش - در ریاض الشعرا نوشته - میرزا قاسم گونابادی
کلیک طور کلام بوده - جامع کمالات صوری و معنویست - در ریاضی
ریاضت تام کشیده و درین علم سرآمد سروران گردیده - در مجلس
میرزا الخدیگ با مولانا علی قوشچی مباحثات نموده است -
و تتبع خمسة شیخ نظامی کرده است انقبی در آتشکده نوشته که
قاسمی اسمش میرزا محمد قاسم از سادات جنباد است شاعری
معروف و بلنددی موصوف - و بیشتر اوقات در مثنوی گوئی
شگفته و باتمام خسرو شیرین و لیلی میخوان و شماعه که
باسم شاه ظهیر صغوی گفته توفیق یافته انقبی میرزا علاءالدوله
فروزی کاهی تخلص که یک از امرای اکبری و معاصر قاسمی
بوده در نقایس المآثر نوشته که قاسمی جنبادی در خراسان و
عراق بزمید فهم و استعداد ممتاز و معروفست و در فنون شعر
عروض و معما سرآمد امثال و انقباست - و از اقسام شعر بمثنوی
بیشتر می پردازد - الحق دران وادی داد سخنوری و بلاغت داده -
و در ادای تشبیهات و خیالات بظهور افتاده - و فضایل و کمالات
بسیار دارد - و در ریاضیات ببدلی زمان قدرت است - استفاده
علوم در خدمت دلائے شعر استاد القیوم میر تقیبات الدین منصور
شیرازی نموده - در فرجه که جامع این کمالات منوجه دیار هند
بود در بلد کاشان بخدمت ایشان رسید - این چون گلد بر سبیل

عریضه به بندگان حضرت اعلیٰ قلمی فرمودند - شرح منظوماتش
فی الجملة ازان معلوم میگردد و العبارة هذه *

بندۀ کمترین قاسم جنابیدی بذوق عرض ملازمان درگاه عرش اشتباه
پادشاه خلیق بنده خلد الله تعالی ظلال دولته و معدنۀ علی
مفارق العالمین - میروساند که فلانی در گذرگاه که متوجه سفر دهند
بودند این کمینۀ بخدمت ایشان رسیدم - و فرصت بغایت تنگ -
ازین مخاصم استدعای بعضی ابیات کردند - عجالة الوقت خود را
بوسیلة صفت معراج حضرت نبوی مذکور ضمیر منیر اقدس
ساخت - انشاء الله تعالی کتاب شاهنامه ماضی که چهار هزار و
پانصد بیت است و شاهنامه نواب اعلیٰ که آن نیز اینقدر است
و شاهرخنامه که پنج هزار بیت است و لیلی مثنوی که سه هزار
بیت است و خسرو و شیرین که آن نیز سه هزار بیت است -
و زبدة الأشعار که چهار هزار و پانصد بیت است بجز مثنوی الاسرار -
و گوی و چونان که دو هزار و پانصد بیت است تمامی بخدمت
فرستاده میشود - و الامر اعلیٰ - پس ازان مجموع کتب و اشعار
مذکور بدرگاه معالی حضرت اعلیٰ فرستادند و در مقابل بخدمت
هدایت پادشاهانه سرفراز شدند انکهی از مثنویات او یک شاهنامه
است دوم لیلی مثنوی سیوم کارنامه که گوی و چونان نیز اوزا نامست

(۱) در نسخه نقایس الآثار که پیش نظر است اینجا بدین رقمه مرقومست

که - زبدة الأشعار که چهار هزار و پانصد بیت است و مثنوی الاسرار //

چهارم شیرین و خسرو پنجم شاهرخنامه ششم عاشق و معشوق هفتم
زبدۃ الشعراء و جز سیومین و هفتمین باقی پنج مثنوی از بیک جلد
بخط ولایت در کتابخانه اشیاتک سوسیتری کلکته هست *

(۳۹) ویرین و زلست دولت بیدار ملاشیدا - در خزانه نامه
آورده - شیدا دیوانه گرفتار زنجیر سخن - شیفته رنگ و بوی
این چمنست - از طایفه تملو بود - پدرش از مشهد مقدس بهنگ
افتاد - مراد و منشا شیدا فتحپور از توابع اکبرآباد است - ابتدای
حال در سلك احدیان جهانگیر پادشاه انتظام داشت و معلومه و
اقطاع کامیاب بود - و در عهد صاحبقران ثانی شاهجهان در دیلی
بندگی شاهی درآمد - آخر مستعفی شده در کشمیر گوشه گیر گشت -
و به موجب از سرکار صاحبقران موقوف گردید - و در هشره تاسری
بعد الف (۸۰ + ۱) همانجا شربت سلامت چشید - انتهای در ریاض الشعراء
نوشته که مولانا شیدا بسیار بلند طبیعت واقع شده لیکن پست فطرت
بوده زیرا که اکثر اشعارش مأخوذ از مضامین دیگرانست نه اینکه
بعنوان توان واقع شده باشد بلکه دایم امر عاصد و مصر بوده -
در تذکره معرا طاهر نصرآبادی مرقومست که شیدای غندی
خیالش غریب و انکاش لطیفست - شعری بهمدار گفته چنانچه
مسموع شد که پنجاه هزار بیت گفته آسا از بید ماضی تمام پیاو کاغذها
نوشته در اشعارش بذریعت شعر بلذذ بهم میجوشد بسیار تذکره بود
که آتش مرقوم میگرفت - بعضی هم گفته بودند چنانچه

ملاّ رشیدی باو شیداقتی داشت - پیوسته بمحض ترقیم از اقران و امثال
که حاجی محمدجان قدسی و طالب کلیم است و هریک بصفا
حمیده بگانه آفاق اند میرنجیده انتهی در سرو آزاد آورده که از
منظومات اوست مثنوی مسمی بدولت بیدار در برابر مخزن اسرار -
مطلعش اینست * شعر *

بسم الله الرحمن الرحیم * آمده سرچشمه فیض عمیم
انتهی میرزا طاهر این دو بیت از ان مثنوی آورده * شعر *

خانه من تیر شد از راستی * دور ز فنگ کجی و کاستی
قیصر چون بر فخر و کارگر * گشت نه اندشت بر چون سپهر
(۱۳۰) و بیرون وز دست مثنوی بهائی - شیخ بهاء الدین
عاملی بهائی تخلص معاصر شاه عباس مثنوی بوده در مفتاح القوارح
و تذکره نصرآبادی نوشته که او را شیخ حسین اسماعیل در صفح ۳۳
بتحصیل علم مشغول گردیده - در جمیع فضایل و کمالات باذات روز
سرامک افاضل اعصار گردید - بروز سه شنبه دوازدهم شوال سنه ثانی
الفه (۱۰۳۰) در اصفهان در گذشت - شعر او را بمرحوم
رضیّش در مشهد برده مدفون ساختند انتهی در آنشده و
رباع الشعر نوشته که اصلش از جلال عاملی که از مشاهیر
شاعریست و امیران و وطن ساخته اشعار عربی و فارسی دارد - انتهی
خان و خاوا - شیرشکر - خلاصه الحسان - کشکول - جامع عباسی
در فقه اهل تشیع از - و بعضی که او را اناسی بنامش نوشته اند

سہو است چہ آمل بالف شہرست از مائندان و عامل
 بعین در شام - شیخ مصلح الدین سعدی شری رحمة اللہ علیہ
 فرمودہ * مثنوی *

گوش تواند کہ ہمہ عمر وی * نشود آواز دف و چنگ و نی
 دیدہ شکید ز تماشای باغ * بے گل و نسوین بسر آرد دماغ
 گر نبود بالش آگندہ پر * خواب توان کرد حجر زیر سر
 در نبود دلیر ہم خوابہ پیش * دست توان کرد در آغوش خویش
 در نبود مرکب زرین لکام * پای تواند کہ رود چنگ گام
 این شکم بے ہنر پیچ پیچ * صبر ندارد کہ بسازد بینی
 بہاء الدین عاملی در تتبع او گفتہ * مثنوی *

گر نبود خنگ مظلالم * ز بتوان با قدم خویش گام
 در نبود مشربہ از زر ناب * باد و کتب دست توان خورد آب
 در نبود بر سر خوان آن و این * ہم بتوان ساخت بنان چوین
 در نبود جامہ اطلس ترا * دلق کہیں سائرتن بس ترا
 شافہ تاج آر نبود بہر ریش * شانہ توان کرد بانہشت خویش
 جملہ کہ بینی ہم ندارد عوض * وز عوض گشتہ میسر خوش
 آنچه ندارد عوض ای شہریار * عمر عزیز است ثقیمت شمار

(۴۱) در بہرین وزنست حسن گلر سوز زلالی خوانساری ..

در مرآۃ النہال مرقومست - بلند پرواز اوج بے مثالیم سوانہ
 وقت زلالی شادرد سبزا جلال امیر است - و اسفاد بخدواری

غامض تقریر - خیل صفای شامه استعداد باید تا بوی از گل‌های
معانی رنگدش تواند شنید - و فراوان دقت نظر شاید تا بشرفه
ایوان انداز بلندش تواند رسید - کیفیت صهبای خیانش بر
صدر نشینان مصطفی هشیاره خزی خم خم داده شوق بپماید - و
سرجوش سبوی فکرتش گرم روان بادیه طلب را بشراب عشق
محبت رهبری نماید - انتهای و در هفت اقلیم نوشته زلایی
خوانساری - شاعر است که آب سخنش خاک کدورت خاطر را
سرو نشانیده و آتش فکرش باد را در تگابوی غیرت افکنده - و اله
داغستانی گود مولانا زلایی خوانساری زلال افکارش اکثر درد آمیز است
اما آنچه صاف افکار کوش را در خوی شجاعت نشانیده - در زمان
شاه عباس ماضی بوده مدحی سپهر محمد باقر داماد بسیار
نموده نوازشها از وی یافته - چند مثنوی در سلک نظم کشیده
است - و در فکر میرنجابت اصفهانی گفته که - زلایی خوانساری
و میرزا جلال اسیر را در بعضی اشعار را بودی مہمالت افتاده
باعتماد خود این روش را نوازش گوئی دانسته اند و حال آنکه
از قریط توجه درین دایره بی غلط کرده از سبزل منقوص دور
افتاده اند - از عهد روش نوازش بندی ملاحظه می شود که
طبع و زور سایه برآمده - و در کس تبع او کذا الباء کارش بمهمل گوئی
می انجامد - انتهای آذر اصفهانی نیز گوید که زلایی از آریای نظم
شاعر است اما بیست و بلذذ در اشعارش بسیار است - طبعش در

کمال سلامت - اما بصلحت و سقم شعر مربوط لبوشت بهر حال بیشتر
 اوقات صرفِ مثنوی کرده و هفت مثنوی دارد - محمود دربار -
 آفرینندگان - شعله دیدار - میخانه - ذره خورشید - حسن گلوسوز -
 سلیمان نامه - و قصاید نیز دارد انتهای آزاد بلگرامی گفته که زلای
 خوانندگاری زلال طبعش در مثنوی طوفان میکنند - و فیضان کلمش
 درین بحر آرای شاهوار می افکند - انتهای هفت مثنوی زلای را
 سیاه سیاره و هفت آشوب لقب است - و او در بهر ساندیدن
 مصراع بسمله خیل طبع آزماییها کرده چنانکه در دیباجه منثور سیاه
 سیاره گوید - چار مصراع بسمله فوقانی چنین پرداختم * بیت *

بسم الله الرحمن الرحيم * نص صحیح است و کلام حکیم

بسم الله الرحمن الرحيم * پنجه اعجاز و عصای کلیم

بسم الله الرحمن الرحيم * سر سیمپوش ریاض نعیم

بسم الله الرحمن الرحيم * ابروی خوش و سمن قدیم

آغاز مثنوی حسن گلوسوز * نظم *

بسم الله الرحمن الرحيم * تیر شهابست بدیو رحیم

این مصراع بمصرع شوالی مشهوری که گذشت اقتراست - و میرزا

ظاهر نصر آبادی بسمله حسن گلوسوز بدین ابلوبه نوشته * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * روضه قارث دیو رحیم

بعضی این را نیز از زلای نوشته اند * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * طالع دیباجه نظم قدیم

آسمان اول (۱۴۳) مثنوی باقر کاشی

سبعة سیاره که در کتابخانه اشیا تک سوسیته و غیره هست در آن جز محمود و اباز از هر شش باقی ورق چند مرقومست چنانچه حسن گلوسوز شانزده ورقست و بهر صفحه چارده بیت -
داغستانی در ترجمه میر نجات جای که ذکر مهملات زلالی میکند میگوید - از حسن گلوسوز زلالی * بیت *

ای ز تو جستن پی دیدن سراغ * هست سبکباری حفظ دماغ
تا قلم ما رگ گردن بسود * طوق بر ایلیس نوشتن بود (۴۲)
و برین وزنست مثنوی باقر کاشی خرده - ذاکتر

اسپرنگر صاحب فهرست کتابخانه اوده نوشته که باقر کاشی خرده گویند برادر خرده ملا مقصود کاشیست و معاصر شاه عباس -
داغستانی گوید باقر خرده کاشی - بنسبت مقصود خرده فروش که از شعری مقرر کاشان و برادر او بود باین لقب علم شده - وی صاحب اخلاق حمیده و عاشق پیشه بود از ایران بدکن آمده در پنج پور مدتها اقامت داشته آنگاه هم صاحب فهرست میگوید که او مثنوی دارد در بیان خلوت و غربت و خوف و رجا و وحدانیت و رسالت که مطلعش اینست * شعر *

بسم الله و به نستعین * تنزیل من رب العالمین

وفات باقر کاشی در سنه (۱۰۳۸) - اسپرنگر *

(۴۳) و برین وزنست مثنوی قدسی - محمد طاهر

نصرتی گفته که حاجی محمدجان مشهدی قدسی تخلص میگوید -

آسمان اول (۱۴۴) مثنوی قدسی و سلیم

و حقا که قدسی خلقت مردم طینت بود - بسعادت مکه معظمه
مشرق شده - از طول سخن او کمال شاعری ظاهر است - ازین
ولایت دلگیر شده بهند رفت کمال عزت و قرب منزلت داشت
در خدمت پادشاه و امرا و شعرا بحدی که طالبای آملی که
بمنصب ملک الشعرایی ممتاز بود جهت مرعات او در دربار
پادشاهی بایمن دست او می ایستاد - درانولایت فوت شد -
استخوانش را بمشهد مقدس آوردند - این بیت از مثنوی اوست
پاکبانی دامن زنجویان نکوست * آینه را زخم قفا و بروت
در سر آزاد سنه وفات محمدجان قدسی (۱۰۵۶) مرقومست *

(۱۴۴) دوزن زنست مثنوی سلیم - اسمش محمدقلی -
میرزا طاهر نصرآبادی گفته که سلیم از طهرانست من اعمال ری -
طبعش لطیف و سلیقه اش در غایت انگیز است - اگرچه شهرت
در اخذ معنی مردم دارد اما معانی غریب لطیف هم زاده
طبع خود دارد - چنین مسجع شد که بدخو بوده و لطیفیابی بیجا
ازو بیشتر سروده انتهای سنه وفات سلیم دوزن آزاد (۱۰۵۷) نوشته -
در کلیات او که نسبت از آن خوشخط در کتابخانه اشیا نیک سوسین
میباشد چند مثنویست - دوزن مخزن مثنوی پنج ورقه اوّلش اینک

بسم الله الرحمن الرحيم * همت عصای ره طبع سلیم

* حکایت دوم *

ساده دل از این سامان دور * دلش به خوشه میبویا غور

آستان اول (۱۴۵) مثنوی حائق - ناز و نیاز

در آتشکده نوشته که سلیم مثنوی در مطایبه گفته این سه بیت که
در وصفِ خمر گفته از نوشته شد * شعر *

از قوسِ عمر سبکتارتر * از خمر طنبرِ خوش آوازتر

بانگِ زارِ کسبِ نشنیده است سخت * چربِ ندیده است مگر بدِ رخت

کار نه با نیک و بدِ مردمش * به بود از ریشِ مناقبِ دُمش

(۱۴۵) و برین وزنست مثنوی حائق - در سر آراز

مرقومست که حکیم حائق بن حکیم همای گیلانی واقف فن است -

و نبض شناس سخن - مولد حائق فتحپور سیکوریست - در عهد

جهانگیری بمنصب شایسته سرفرازی داشت - صاحبقران ثانی

شاهجهان در سال اولِ جلوسِ خود حکیم حائق را بسفارت نزد

امام قلینخان والی توران رخصت فرمود - حکیم حائق بعد ادا

سفارت مراجعت نمود و از درگاه خلافت بمنصب سه هزار و

خدمت عرض مکرر بعرض امتیاز درآمد - و پایان عمر در

مسندِ خلافت ابرآباد گوشه انزوا گرفت و بسالیانگه پانزده هزار روبیه

از سرکار موظف گردید و تا سنه اربع و خمسين و الف سالیانگه او

باضافه های متعدد بچهل هزار رسید - حکیم در شوال سنه سبع و

ستین و الف (۱۰۷۷) در اکبرآباد شریف فنا چشید انقراض شعر این

مثنوی در تذکر عرفی گذشت *

(۱۴۶) و برین وزنست ناز و نیاز نجائی گیلانی - واله

داغستانی گوید مولانا نجائی گیلانی از شعراى زمان شاه عباس

صفوی بود - صاحب مثنوی نارونیدار است چون این مثنوی
مشهور نبود و از مولانا نجاتی شعر دیگر بدست نیامد لابد قطعه از
قطعات آن مثنوی که بعنوان مَثَل وقوع یافته بود بضرورت تحریر
نمود و آن اینست *

گشت زتابی سر هوا تاسخ کام * شور عرب لیلی شیروین کلام
ز آتش تب یافت عذارش گزند * خال رخس ریخت با آتش سپند
گشت شفق گونه عذارش ز تب * پر در تبخاله شدش دُرج لب
لجّه اعجاز وی آمد بجوش * معدن یافت شدش دُرفروش
بر طبق نقره طلا کرد حل * گشت بزر صمغ سیمش بدل
داشت عیار زر او بیم شک * صیقلی حال زدش بر محک
دست چو آورد به نبض سقیم * کرد اشارت سوی فصدش حکم
دید چو نهضاد ترازش کرد * رخنه جان بمتنه بازویش کرد
نشتی آردش آستاد کار * بر سر خونریز چو مرغان یار
چون سیر نشتی رگ او برگشود * شعله آمايان شد و برخاست درد
لیک از آنجا که ز عین و داد * هست میان دل و جان آنجا
بسود دران واقعیه بر تعجب * بر طبق بادیه مجنون و تبیه
در تب غم صبر و تسلیمش نه * آگهی از تب لیلیش نه
فاکه از شبانه دواهی گشت فرد * نشتی عشقش سرگس باز کرد
شد چو نرغنده نوح آن قلم * صورت لیلی همه جا شد رقم
و برین و نهست مثنوی الهی بقول والجناب

آسمان اول (۱۴۷) مثنوی الهی و ادهم

ذاکتر اسپرنگر میگردد میر الهی ابن حجة الدین سعد آبادی *
(سعد آباد قریب همدانست) او بوقت تقی ارحدی بوده و نیز بار
محمد جان قدسی - سنه وفات (۱۰۶۰) یا (۱۰۶۴) - غنی
کشموری تاریخ او چنین یافته * ع * برک الهی ز جهان گری سخن *
مثنوی دارد بوزن مخزن در مدح شاهجهان - اولش اینده * شعر *
بسم الله الرحمن الرحيم * قافله سالار کلام حکیم
در تذکره سرخوش مذکور است که میر الهی در اواخر عهد جهانگیر
از ولایت همدان بهند آمده شاعر فارکامزاج و خوشخیال بوده نام
الهی تخلص خود کرده انقی *
(۱۴۸) و برین وزنست مثنوی ادهم - سرخوش نوشته

ابراهیم ادهم سید عالی نسب صفوی نژاد است در زمان شاهجهان
پادشاه بهند آمده دیوانه مشرب بوده طبعش بطور ایهام میل تمام
داشت انقی مایحضا - کیفیت دیوانه مشرب ادهم در تذکره
سرخوش و رباعی الشعرا مفصلا مرقومست - در فهرست کتابخانه
اوده نوشته که میرزا ابراهیم ادهم در سنه (۱۰۶۰) مرد یا کشته شده
مثنوی دارد بوزن مخزن که مطلعش اینست * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * راه حدیث است بسوی قدیم
نامم نسیج که در کتابخانه اشیاک سوسیدنی کلمه هست
شان - راه حدیث - بنظر فقیر آمده - و آنچه در فهرست کتابخانه
اوده نام این مثنوی رفیق السالکین نوشته شده است - و در آسمان

آسمان اول (۱۴۸) مثنوی غافل فدایی

سیم حال رفیق السائکین او می آید *

(۱۴۹) و برین وزنست مثنوی غافل - محمد طاهر نصر آبادی

گفته که غافل محمد تقی نام داشت گویا از طالقانست در معنی سنجی
ترازوی انصاف در کف داشت درد سخنش بحدّی بود که از
استماع معنی لطیف حالتی او را دست میداد حقا که در سلسله
مورزان بسوز و درد او کم دیدیم هیچگاه به سوز و محنت نبود -
در زمان شاه عباس ثانی فوت شد - شعرش اینست از مثنوی
بسکه جهان تیرگی اندود شد * آب در آینه گل آلود شد
تخم درین خاک میفشان دلیر * دانه بدهقان گشت از خورشید تیر

(۱۵۰) و برین وزنست مثنوی فدایی در تذکره نصر آبادی

مرومست که محمود بیگ فدایی تخلص از ایل تگلو و ساکن طهرانست
مستقبل قبل ازین از قید علایق نجات یافته در لباس فقر درآمده -
خوبشان و اقربا که مداومت طبیعی ایشانست در لباس مهربانی
آن بیچاره را از جامه آرام صبران ساختند و باصفهان آمده در خدمت
اغورلوخان بود - درین سال فوت شد شعرش اینست * مثنوی *
بسکه شده خاک پسندیده اش * قالب خشنی شده هر دیده اش
در سرش از حسرت گل شور بود * هر دو لبش چون دو لب گل بود
آینه اش گشت چرخشت احد * دیده درو صریت هر نیک و بد
(۱۵۱) و برین وزنست مثنوی مولانا غیاث سبزواری *

(۱) گویا بجای گویند درین تذکره بسیار مستعمل است || (۲) در تذکره تگلو ||

آسمان اول (۱۴۹) مظهر الانوار و مثنوی غیات و صفا

در ریاض الشعرا آورده که مولانا غیاث سبزواری فاضل و طلیعی بوده
تبع مخزن الاسرار کرده است انتهى *

(۵۲) و برین وزنست مظهر الانوار هاشمی بخاری -

در آنشده آمده که هاشمی از سادات عالیمقدار و شیخ الاسلام
بخارا ست آخر الامر سفر حجاز کرده در مدینه مظهر بخت
خرامیده - گویند مثنوی مظهر الانوار در برابر مخزن الاسرار شیخ
نظامی گفته اما بنظر نرسیده انتهى *

(۵۳) و برین وزنست مثنوی صفا - میرزا طاهر نصرآبادی

گوید - مولانا محمد باقر نایینی در حدائق سن از جیب علوم
بهره برده و رنگ تعلقات را از مرآت خاطر ستوده صفات او بیانی
نیست - در اوایل جوانی یکسال قبل ازین فوت شد و دل فقیر را
قرین هزار گونه محنت ساخته - صفا تخلص داشت شعرش اینست
بسم الله الرحمن الرحیم * هست عصای ره آمید و بیم

این چه عصائیست که در دست ما * آید ازو کار دل و چشم و پا
ای همه معدوم و تو اصل وجود * وی همه محتاج و تویی عین جود
چون قلمت مد زمان سی کشید * نقطه خورشید و مه آمد پدید

در ره توجدهش پنج و چهار * گرم عنان ز ابلق لیس و نهار
(۵۴) و برین وزنست مثنوی هلا صبحی در تذکره طاهر

نصرآبادی نوشته که بیوم بیگ صبحی تخلص تویی سرکانیست و از
کدخدایان معتبر آن ولایتست و در کمال موهومی و آدمیت بود -

آسمان اول (۱۵۰) مثنوی صبحی و شریف و نابز

دلیلش آنکه گوهر مدد فیضیات و آدمیت آخوند کمالات
معدن در اصفهان از شاگردان خلف علمی آقا حسین بود . توفیق
زیارت کعبه یافته . الحال مسموع شد که از مجلسیان عالیجاه حسین
علیخان حاکم کرمانشاهانست . مچلا مچلا صبحی خوش طبعیت
بوده و لطیف سخن شعرش اینست *

ای که چو نی از نفس زنده * اینهمه آزاره چه افکند
تا نفس میکشی ای سستایی * جای تو خالیست چو آزار نی
(۵۵) و برین وزنست مثنوی ملاحریف طاهر در آهاده
گفته که ملا محمد شریف از قریه در نوسهادران سن . اعمال
اصفهانست از اقربا و شاگردان ملا عبدالحی است . مثنوی
در بحر مخزن الاسرار گفته چند بیت از او نوشته شد * شعر *

کرد ز زانود چراهر نشان * طوق ده و منطقه که کشان
شیشه دل را می خونابه داد * بیسرق اسلام بسپاده داد
کوه بدل دست که زان دستایی * شعله بجان زشتی که داریست ای
بار غمش در دل و در دیده اشک * کوه در آبنانه و دریا برمش
(۵۶) و برین وزنست مثنوی نابز . تصور آهاده نوشته که

میرزا آقاالدین محمد از جانب والده صبیحه زاده شاه عباس ماضی
و از جانب پدر خانقاه میرزا رفیع صدر مالک به خجسته که از اقامت
سادات شهرستان شهر آهالی اصفهانست . میرزا عباسی که در
بایشان دادند . در توابعیه مقام کبابی و قالیچه دارانست . مثنوی

آسمان اول (۱۵۱) مثنوی طاهر وحید

گفته و این چند بیت از است * شعر *

ریخته از ششپیر هیبت شکوه * مورچست زلزله در مغز کوه
عزم جهانگیریش از دم زند * هر دو جهان چون مژه برهم زده
سکه بنام تو زند آسمان * بر زر خورشید کس گردد روان
دوش یانرا سپهر پر شکوه * مهر درختان زیر پشت کوه
(۵۷) و برین وزنست مثنوی طاهر وحید میر غلام علی آزاد

بلغرامی در سر آزاد نوشته که میرزا محمد طاهر وحید قزوینی یگانه
عصر بود و در فنون علوم و نظم و نثر گرو از همعصران می برد - الحق
در ایجاد مضامین تازه و ابداع مدعا مثل بے نظیر افتاده و آنقدر
در شیرکان معانی که از صواب طبیعتش زاده دیگر حرف آفرینان را
که دست بهم داده - ابتدای حال بتحریر دفتر از دفاتر توجیه نویسی
شاه عباس ثانی صفوی که در سنه انبیین و خمسین و الف
(۱۰۵۲) در تخت فرمانروایی برآمد مامور بود - رفته رفته
بمجلس نویسی شاه که عبارت از وقایع نگاری کل باشد سر بلند
گردید - و در عهد شاه عباس که در سنه سبع و سبعین و الف
(۱۰۷۷) بر مسند دارائی نشست دوز - و تداوم داران کار مستقل
بود و بکمال تقرب اختصاص داشت - آخر الامر بوالا پناه وزارت
مناصب داد گفت - و در آغاز عهد سلطان حسین میرزا که در سنه
خمس و صا به و الف (۱۱۰۵) جاسوس نمرد مورد عتاب گردید -
تا آنکه از کوریت همتی باریت داشت سفر آیین عید کرد به عالم دایم

آسمان اول (۱۵۲) مثنوی و الهی قمری

بست - چنده مثنوی دارد - یکے مقابل مخزن اسرار مطلعش اینست
بسم الله الرحمن الرحيم * هست نهالے ز ریاض قدیم
در صفت تیغ *

بسکه بود تیزی تیغش رسا * لفظ توان کرد ز معنی جدا
(۵۸) و برین رزنت مثنوی و الهی قمری در ریاض الشعرا
نوشته میر و الهی قمری از استادان فصیح زبان و شعرای شیرین بیانست
اشعار نمکین و افکار رنگین دایره موسیقی را خوب برزیده بود دران فن
تصانیف درست کرده - در سنه (۱۱۰۹) در صرعه حیات بوده انجمن
و نیز در آتشکده ذکر او آمده - در یکتا بیاض کتابخانه اشیا الهی موسیقی
کلکته دو مثنوی او دیده شد - یکے بون مخزن این اشعار از انجاست
بلبل خوش نغمه بستان جود * دفتر گلزار سخاوت گشود
گفت که جمعی ز بار بزم * بار بزم بزم بزم بزم
حمله ز شهر از پی سود آمده * بر سر دروازه قسود آمده
عارف بستان مطلع انوار بود * قلبه شمس مخزن اسرار بود
مهر چو شمس رو بسلام باز کرد * قسافله شمس هم را آغاز کرد
راخت بهر سوی دران دشت تار * مردم آن قافله بچکان چو مار
مستعلی از نور بران کاروان * عبودیت دار دل شب شمع نیاز
بر اثر رشک شمس تافتند * راه بسم قول چکان یافتند
مردم آمد بطور آشکار * بام و درش تعلی ز درجہ نگار
رستم و قهر از نور کاروان * مرد چکان بزم بزم بزم بزم

رفت بآن مرقی و الامقسام * داده بآداب کسرومان سلام
گفت که این مقبره خوش باصفاست * راستی این جای کدام اولیاست
عساف از دور دران انجمن * گفت بآن طوطی شکرشکن
مرقد سلطان سخا حاتمست * پای چراغ همه عالمست

(۵۹) درین وزنست مثنوی واله هروی - نام او درودش
حسین تخلص واله - اما دانستنی و الهی هروی بیانوشته و گفته
که او در عهد سلطان حسین مرزا بایقرا بوده - انتهی چند مثنوی
دارد صاحب بهار عجم از مثنوی سخن او این شعر که در حمد
باری تعالی واقعست آورده * بیت *

خنده طرار لب گلهای باغ * دیده کشای دل عاشق ز داغ
(۶۰) و درین وزنست مثنوی سنجر کاشی - در ریاض الشعرا
و آتشکده نام او میر محمد هاشم خلیف میر حیدر معنائی
کاشی نوشته - غلام علی آزاد بلگرامی در سرو آزاد آورده که سخندش
هموار است و گهرش آبدار - دیوانش بظرف آسمان در آمد غزل و قصیده
و مثنوی یکتا رتبه دارد - در سلسل ملایمان اکبر پادشاه انتظام
داشت - در اواخر عهد اکبری جانب بیجاپور حرکت کرد و در
ظرف غایت ابراهیم عادلشاه قرار گرفت - در ایام اقامت بیجاپور
فرمان طلب شاه عباس مامی باخلعت فخره بنام او صدور یافت -
اما پیش از وصول فرمان منشور اجل نامشک او گردید و این صورت

(۱) تجای واحد چنانچه نظام الدین اولیا - و بیت الله بهرور //

آسمان اول (۱۵۴) میرزا فصیحی و میرزا قرداماد

در سنه احدى و عشرين و الف (۱۰۲۱) رو داد * مصرع *

افکند پادشاه سخن چتر سنجری

تاریخ است - مورخ دو عدد زاید را بحسن تعبیه افکند تم کلامه - در

بهار عجم این شعر از مرقومست * بیت *

شمع چو در جلوه به بیند قدش * خیزد و تقدیم دهد بر خودش

(۶۱) و برین وزنست مثنوی 'میرزا فصیحی' هروی -

در مرآة العالم نوشته که میرزا فصیحی هروی انصاری در زمان

شاه عباس ماضی خطاب ملک الشعرائی داشت و شاد انجم سواد

در احترام و اعزاز آن فصیح نکته طراز بغایت میکوشید انتہی - میرزا

جلال اسیر که از شاگردان اوست میگوید * بیت *

آنانکه مست فیض بهار اند چون اسیر * ته جرعه ز جام فصیحی کشیده اند

دیوان وی که در کتابخانه اشیا تلت سرسیتی کلته است در آن دو

مثنوی از دیده شد یک بوزن مخزن که در ستایش سید محمد امین

گفته آغاز آن * بیت *

بدر شرف صبر عفا همان سپهر * نسخته نقش قدم ماه و مهر

برسه بهای کف پایش جهان * غاشیه بر دوش درش آسمان

یکه نشین صفا دین مبینی * قباة اسلام محمد امین

(۶۲) و برین وزنست مطلع الانوار میرزا قرداماد اشراف

تخلص - در ریاض الشعرا آورده که میر محمد باقر داماد اشراف

قدوة فضایی عالیقدر و زبده حکمای روزگار بوده و نیز ثالث

المعالمین گویند - تصانیف عالیه اش مدار علیه فضایی نامدار و حکمایی والاعتقاد - از قریط شهرت محتاج بتفصیل نیست - مجله جناب میر نوره شجره و چون مسعود میر شمس الدین الشهیر بداماد است یعنی داماد مجتهد شیخ علی عبدالحال است - جناب میر مدتها در خراسان و عراق در خدمت دانشمندان مشغول تحصیل علوم شد - در تصفیة باطن و تزکیة نفس ریاضات عظیمه کشیده - مشهور است که چهل سال پهلوی بر بستر نگذاشته - در عهد شاه صفی باقیات بزیارت عتبات عالیات رفته در نجف اشرف لباس عاریت را انداخته در جوار آن امام البشر آسود - ملا عبد الله امانی تاریخ فوت آن قدره الفضل را چنین یافته * ع *

عروس عام و دین را مرده داماد (۱۰۴۶)

حضرت میر در انشایی شعر طبع بقوت و قدرت داشته اشراق تخصّص میفرماید انتی - در بهار شمع این در شعر ازان مثنوی آورده - در توحید گوید

در شرف در صفی دل نهاد * در افق بر کمر گل نهاد

سرمه ده چشم عدم از وجود * نورده چیده چرخ از سجود

(۹۳) و درین وزنست مثنوی میرزا جلال اسیر شهرستانی

اصفهان - در سر آزاد نوشته که میرزا جلال اسیر این مرزا مومن شاعر ادبند است و موجد اندازهای دلپسند - اسیر اگرچه تلامذت مشایخ هرویست اما با میرزا صایب اعتقاد تمام دارد و مکرر

نغمه ستایش می سنجید و جای میگردید * شعر *
 با وجود آنکه استاد فصیحی بوده است مصرع مناسب تواند یک کتاب من شود
 میرزا از اجله سادات شهرستان اصفهانست و به صاهرت شاه عباس
 ماضی ممتاز زمان - اما با گردش جام شراب و شرب مدام آنقدر
 خورگوشد که در عین جوانی بر بستر ناتوانی افتاد و در سنه تسع
 و اربعین و الف (۱۰۴۹) غبار هستی بپای فنا داد انتهی - والد
 داغستانی گردید که چون اکثر سروسست باده ارغوانی بود و در آن
 حال شعر میگفت عرایس بعضی ابیاتش از لباس معنی عور مانده
 اما اشعار خوش بسیار خوبست انتهی ملاحظه در کلیات او که
 در کتابخانه نقیر است چند موجز مثنوی بنظر آمده یک بوزن
 مخزن اولش اینکه

خسر و در بادل غفران پناه * مرشد چم مرتبه خلد از تپاه

(۶۴) و برین وزنست مثنوی میر یحیی کاشی - داغستانی
 گوید که میر یحیی بعضی ویرا کاشی و بعضی قلمی دانسته اند انتهی -
 میرزا طاهر نصر آبادی قاضی یحیی کاشی و میر یحیی قلمی دو شخص
 نوشته - صاحب بهار جم بیشتر یحیی کاشی و بعضی جا میر یحیی
 شیرازی ثبت نموده - و آزاد بلگرامی در خزانه عاصره چنین
 تحقیق کرده که میر یحیی کاشی شیرازی الاصل بود پدرش در کاشان
 طرح توطن انداخته لکن با کاشیان بسیار بد بود منست اینها
 بسیار کرده در مثنوی که در دم اکوایی گفته میگوید * شعر *

بدردم این خطا بعرفان کرد * که ز شیراز جا بکاشان نرد

در عهد شاهجهان از ولایت بهند آمد و در سلك ننگستان پادشاهی
منحصر گردید و چون قلعه ارک شاهجهانآباد با سایر عمارات صرف
مبلغ شصت لک روپیه در سنه ثمان و خمسين و الف (۱۰۸۸)
انجام گرفت میر یحیی شاعر تاریخ بر آورد * * ع *

شد شاهجهانآباد از شاهجهان آباد

و پنجهزار روپیه از پادشاه صلہ یافت - میر روزگار بکام میگذرانید تا آنکه
در شاهجهانآباد سنه اربع و ستين و الف (۱۰۹۴) طومار مر را
باجام رسانید - این مصرع تاریخ وفات اوست * ع *

احیاء سخن چو کرد یحیی جان داد

مخفی نماند که همزه که بعد الف می آید مورخان فرس بخلاف
عرب اکثر او را بجای الف در تاریخ حساب میکنند و گاهی حساب
نمیکنند زیرا که شکل حروف تهجی ندارد - و در تاریخ
میر یحیی مورخ همزه احیاء را محسوب نداشته - و سرخوش
نوشته که این بیت را با آن تاریخ بر لوح مزارش نوشته اند * شعر *

ای که از دشواری راه فنا ترسی متسررس

بسکه آسانست این ره میتوان خوابیده رفت

در بهار عجم این چند شعرا ز منقول است در صفت باغ * بیت *
بلبل خوشخوان چو رآهنگ زر * بر دل مستان چمن چنگ زر
شعله صفت لاله ز جا جست تیز * گشت بفرچان طلا قهر ریز

* بیت *

در صفت تاریکی شب

یکدم از تیرگی شب جهان * پرز سیاهی شده چون حیدران

* بیت *

در صفت زن حیاله

دهرز مکرش دل پر ناله * هر سر مودش دله محاله

* بیت *

در بیان مسافرت گفته

داشت دران بلده یکه خانه خواه * بر درش افکند ز خود گرد راه

(۶۵) و برین وزنست مثنوی اشرف مازندرانی - در

سرو آزاد آورده که ملا محمد سعید اشرف پسر ملا صالح مازندرانیست

و صبیحه زاده ملا محمد تقی مجلسی - فاضل صاحب جودت بود و

شاعر و الا قدرت - طبع چالاکش معانی تازه بهم میسرساند و شجایب

گلها در دامن سامعه می افشاند - در آغاز جلوس خاندانهای بهند

رسید و بملازمست سلطانی استسعاد یافت و بتعلیم زینب الدنای بیگم

خلف پادشاه مقرر گردید مدتی باین عنوان بسر برد - آخر صاحب الوطن

مستولی گشت و قصیده در مدح زینب الدنای بیگم مشتمل بر

درخواست رخصت بنظم آورد - و در سنه ثانی و ثمانین و الف

(۱۰۸۳) باصفهان معاودت نمود - و گرت دیگر قاید روزگار زمام او را

جانب هندی کشید و در عظیم آباد با شاهزاده عظیم الشان بسر می برد -

شاهزاده خیل طرف مراعات او نگاه میداشت و بنابر کبر سن در

مجلس خود حکم نشستن کرده بود - ملا در پایان هر اراده بیت الله

کرد و خواست که از راه بدکاله در جهاز نشسته عازم منول مقصود

آسمان اول (۱۵۹) خفاف - شعيب - صادق

شود در شهر مونیگر از توابع پتند سزاول اجل در رسید و او را بعالم دیگر رسانید - قبر ملا در اینجا مشهور است - اولاد او در بنگاله می باشند - دیوان ملا محمد سعید اشرف بمطالعه در آمد انواع شعر قصیده و غزل و مثنوی و قطعه و غیرها دارد و همه جا حرف بقدرت میزند انتهی - در بهار عجم این شعر ازو منقولست * بیت *
گشته یلی زن همه بر بانگ نی * همچو زنان یله از بهر می
(۶۶) و برین وزنست مثنوی خفاف - حال او معلوم نشده - در نوادر المصاحف این بیت ازو آورده * شعر *

تا یکی از عجب گزایدنت * در نظر خویش برزایدنت
(۶۷) و برین وزنست مثنوی ابوشعيب - حال او نیز معلوم نشده - غالباً این غیر ابوشعيب هروی باشد که معاصر بود کی بوده - این شعر در نوادر المصاحف ازو آورده * شعر *

افشرد خون دل از چشم او * ریخته پالون مرغان فرو
(۶۸) و برین وزنست مثنوی صادق - در ریاض الشیراز نوشته که آقا صادق تفرشی از شاگردان حکیم ربانی مولانا محمد صادق اردستانیست بسیار بشعور و لطافت طبعست و در شعر صاحب مذاق خوشیست - باشعار مولوی جامی بسیار مانوسست و خود مثنویها گفته بیشتر بطور مثنوی شیخ بهایی - و اقسام دیگر شعر که تر میگوید - شنیده شد که الحال در حیات و در تدرش میگذراند انتهی -
آذر آسمانی در ذکر معاصرون خودش نوشته که محمد صادق

سمان اول (۱۹۰) مثنوی لایق جوانپوری

سید و الانزاه و عالم پالت اعتقاد قطع نظر از کمالات در مراتب نظم
و نثر کمال مهارت داشته *ع* از کوزه همان برون تراود که دروست *
و گاهی اشعار عاشقانه بصفحه خاطر می نگاشت و بگفتن مثنوی
بیشتر مایل بوده و باسم تخلص میکرده و غزل و رباعی نیز می گفته -
صحبتش مکرر اتفاق افتاده و کمال شفقت از او دیده - این چند بیت
از مثنوی اوست *

نه بفرازنده این نه سپهر * نه بفروزنده این ماه و مهر
کار دنیا و بعقبام نیست * غیر خدا هیچ تمام نیست
گرچه زبون نلسک تو سیم * من نه ابوالقاسم فردوسیم
شاعری و شعر نه کار منست * شعرو روشی نه شعار منست
این دوسه بیتی که تقاضای حال * پرده بر افکنده ز روی مقال
شعر نه شعری یمان نیست این * ثانی ترکیب من نیست این
بارقه طور تجلیست این * شعشعۀ ناوۀ لیلیست این

(۹۹) و برون وزنت مثنوی لایق - غلام علی آزاد باگرامی

در سرو آزاد بدگر میر عبد الجلیل باگرامی آورده که میر محمد مراد
متخلص بلایق جوانپوری که در عنقراب جوانی بشرق ملاقات میرزا صاحب
پیانۀ از هند بصفاهان رفت و روزگار خدمت میرزا بسر برد
پسند بازگشت - و از پیشگاه خلد مکن مدتی به سوانح نگاری دارالسلطنه
لاهور سافرانی داشت با علامه مرحوم (یعنی میر عبد الجلیل)
بسیار مرتبط بود و باشارۀ ایشان خدمت در سلک نظم کشید و چهار

کتاب از خمسة او بنظر راقم الحروف رسیده - در خانه منتهی
مقابل مخزن اسرار تصریح بتکلیف علامه مرحوم میکند و زبان
بستایش والا میگذشاید که * شعر *

راقم این نامه معنی سواد * محور سخن بنده * محمد مراد
بود شیخ انجمن آرای فکر * داشت سره گرم ز سودای فکر
یافته از قید تعلق خلاص * خامه تکلف منتظر فیض خالص
از درم القمه در آمد درون * اهل سخن را بسخن رهنمون
نشسته سر جوش خمستان هوش * از پی تحقیق سخن چشم و گوش
صورت ازو گشته بمعنی دلیل * سید علامه عبد الجلیل
کرد به موزنی طبع سلیم * طالب خویشم چو کلام کلیم
میدهد از لفظ بمعنی پیام * زود تر از نکهت گل با شام
می برد از طرز به مطلب سراغ * گرم تر از نشسته می با دماغ
دید که فکر سختم پیشه است * دل گوی صورت اندیشه است
گفت سخن ساده و پویا به * تاب کش سبزه و زار به
پس بود از بهر سختم کوا ؟ * معنی بیدگانه لفظ آشنا
گفتن او فکری مرا تازه کرد * روی سخن را بنفس تازه کرد
ز پریشان دل جلوه گر * خیل معانی ز پی یکدگر
حاشا به سرور گوی ساختم * نقشش دلاویز پیرد اختتم
از مدد باطنی گنجوی * طور سخن داشت از فکر نوبی

(۷۰) و برین وز دست مطمح الانظار حزین - احوال او

در ریاض الشعرا و خزانه عامره و تذکرة المعاصرين که خودش نوشته
مفصلاً مرقومست - خلاصه اینکه شیخ محمد علی حوزین اصفهانی
که به علوم عقلی موصوف - و در سخنوری و شاعری معروفست
سلسله نسبش بهجده واسطه بشیخ زاهد گیلانی موشن شیخ صفی الدین
اردبیلی که جدّ سلاطین صفویه است منتهی میشود - تولّد شیخ
در ماه ربیع الآخر سنه یک هزار و یکصد و سه (۱۱۰۳) در اصفهان
واقع شده - و او شاگرد محمد مسیح فسایی و او شاگرد آقا حسین
خوانساریست در ابتدای حال پا در سیاحت ایران دیار گذاشته
اکثر بلاد خراسان و دارالمز و عراق و فارس و آذربایجان را سیر کرد -
و از فضایل دهر اکتساب علوم نمود - و با شعرای معاصرین صحبت
داشت - و در سنه یک هزار و یکصد و چهل و سه (۱۱۴۳) سفر حج را اختیار
کرد - و هنگام معاودت گذارش بر بلده لار افتاد - در آن بلده از آشوب
زمانه که بسبب نادرشاه بوده توقف نتوانست کرد بالضروره خود را
بساحل عمان رسانید و از آنجا به بندر فارس آمد - و از آنجا آمورش
بکرمان کشید - و بعد چندی وارد هندوستان گشته - و آنجا دهستان
گود که تا حالت انحصار در شاهجهان آباد تشریف دارد - پادشاه و
امرا و سایر ناس کمال صحبت و مراعات نسبت بوی مرتعی میدانند
لیکن از آنجا که مروت جدایی و انصاف ذاتی حضرت شیخست
عموم اهل این دیار را از پادشاه و امرا و شیوخ و حجهای رکنیک که
لایق شان شیخ نبود نموده - هر چند او را ازین ادای زشت منج کردم

فایده نبخشید - و تا حال در کار است - ایند پاس ملک پادشاه و حق
محبت امرا و آشنایان بے گناه گردانگیر شده - ترک آشنایی و
ملاقات آن بزرگوار نموده این دیده را نادیده انگاشتم - آمروین بخلق کریم
و کریم همین این بزرگان که با کمال قدرت در صدد انتقام بر نیامده
بیشتر از پیشتر در رعایت احوالش خود را معاف نمیدارد -
اینم عینی زیاده موجب خجلت عقلای ایران که درین دیار بدای
غرورت گرفتار اند میشود * شعر *

هر که پا کج میگذارد ما دلِ خود میخوریم

بیشتر ناموسِ عالم در بغل داریم ما

القصه بعضی از غیوران این مملکت کمر انتقام بسته تیغ هجاء بر وی
کشیدند در نظر اربابِ خود خفیفش کرد - از جمله سراج الدین علی
خان آرزو که از شعراء این شهر است و در فضیلت و سخنوری
گوی از میدان همگرا، میریابد اشعار غلط بسیار از دیوان شیخ برآورده
مساله مسخنی به تنبیه الغافلین نوشته و ابیات مذکور را یک یک
فکر کرده و تعویضات نموده انقبی آزاد باگرامی هم که از همصاحبان
ارست گفته که بمذال ملک امیرخان متخلص بافهام میورغاله
میرحاصل برای شیخ از فردوس آرامگاه محمدشاه گرفته داد - و بآن
ماده نوگل فارغبال آسوده حال در دهلی میگذرانید - قضا را شیخ
عدل هند را همچو کرد از جمله است این بیت * بیت *

نفسناس میوتیست تمقایی سود می

از دیوانخ هند که آسمان نداشته است
 شعری شاهجهانآباد بشور آمده متصفی جواب شنود - شیخ آقامست
 دهلی بے لطف دیده باکبرآباد قدم رانجه کرد و از اینجا روانه بنگاله
 ببنارس پس بعظیم آباد پناه شتافت - و نسخ عزیمت بنگاله نمود
 ببنارس عود کرده آن شهر را دکنهک توطن ساخت - الحال در اینجا
 عاقبت خانه تربیجا دانه چشم بر راه داعی حق است (نوی) -
 در مفتاح التواریخ نوشته که در بنارس قبرستان از برای خود ساخته
 انظار اجل موعود میکشید و اکثر برزبانان میگذشتند که اینقدر
 دور چراست انقبی دانکه در سنه یک هزار و یکصد و هشتاد (۱۱۸۰)
 راهی منزل فنا گردید - در همان قبر مدفون گشته - شخصی این
 تاریخ بتعمیه گفته

تهی گشت هیاهات روی زمین - از شیخ شمس الدین - هنرین
 در مجموعه مثنویات شیخ که در کتابخانه دهلی و انبیاک موسیقی
 کلکته بنظر فقیر رسیده از روی ورقه چند پیش نیست چنانچه
 از این نسخه همین دیباچه دو ورق است در حد و دست - ظاهرا بعضی
 صورت اتمام نیافته باشد - شهر اول معظم انظار

ای دل افسرده خروشت کجا است - خاصه از روضه جوشان
 (۷۱) و برین وز دست مثنوی حکیم قانلی - از اموال فضیل
 میرزا حبیب الله شیرازی متخلص بقانلی خلف میرزا ابوالحسن
 گلشوی تخلص - حکیم قانلی که در پیدایش انجمن روزگار است و بعد

از علی حوزن شاعری باین جلالتِ شان از ایران برنخاسته بنای
وسیع الفضای هنر را بارانِ اربعهٔ زبانه‌ای چارگانهٔ فارسی و عربی و
ترکی و فرانسیسی استوار نموده و بهر یک از زبانهای دیگر هم بجای رسیده
که اگر بتغییر صورت و لباس رفع شبهه و التباس نمیشد کس واقف
از آن نمیگشت که گویندهٔ پارسی است یا پارسی عربیست یا ترکی -
و از آنجا که او بنیان بیانرا بر وضعِ خوش و روش تازه نهاده از پیشگاه
ابوالنصر فتحعلی شاه مجتهد الشعرا لقب یافته - و چون در قصاید
خاقانی ثانی بوده پادشاه جمجاه ماضی محمد شاه غازی اورا
حسن العجم خوانده - و انعام و اکرام شاه و شاهزاده آناناً نسبت
باو می افزود تا آنکه در سال (۱۲۷۰) پدرود جهان فانی نمود و عالم را
حوزن و حسرت آگین فرمود - اینست نبدی از احوال حکیم که در
اول کلیات او (که در بمبی در سنهٔ ۱۲۷۷ بطبع آمده) مفصلاً
مرقومست - موجز مثنوی در بیان قصهٔ صحبت بانوی و سرا و
برگ او بوزن مخزن گفته - اوایل آن اینکه

بانوی شه قبلهٔ اهلِ حرم * گلشنِ رضوان گسلِ باغِ ارم
مهرِ فلک شیفهٔ چهر او * زهره و ماه مشرق و مغرب او
زین زهره دوهاروت او * لعل جگرخون ز دو یاقوت او

* شعر *

در آخر گوید

ای دل از معنی هر قصه * کوش که بارے ببری حصه
قدم ازین قصه نیک یکسره * صحبت بانوی و سرا و بوه

آسمان اول (۱۹۹) مثنوی درد و داغ غالب

بناؤ روحست و سرا روزگار * بتو همسان سیرت ناسازگار
جا چونک سیرت بد در بدن * روح کزوت بضـروت ز تن
کوش که از سیرت بد وارهـی * تا بسرای ابدی پا نهـی
هرکه بجان سیرت بد ترک کرد * صحبت نیکان جهان در کاند

(۷۲) و بیون وز نسبت مثنوی درد و داغ غالب - نام

او اسدالله خان - تخلص غالب - او خودش گفته * بیت -
غالب نام آورم نام و نشانم مهرس * هم اسداللهم و هم اسداللهیم
عرف میرزا نوشته - اکبر آبادی المولد دهلوی المسمی - شاکر - میرزا
عبدالمصطفی اصفهانی که پیشتر هر مزد نام داشته - قوت طبع و قدرت
سخنگذاری نظاما و نثر را و را مسلمست بلکه بیشتر نثر او درایاتو -
لیکن حال سخناندی او سیما کیفیت قاطع برهان او که پست
درفش کاربانی خطابش کرده و سپیدین جوهر تیغ تیز او از مشاعله
جوابهای آن خصوصا مؤید برهان و شمشیر تیز تر بر قماش نیلای سبزی
حالیست - در آئین گزیت میراث مطبوعه ۲۷ فیه
سنه ۱۸۹۷ ع نوشته عمر او تخمینا هشتاد و دو سال بوده است -
مولوی عبدالحکیم جوش تخلص مدرس اسکول میراث تاریخ وفات او
که در سنه * ع * یک هزار و دویست و هشتاد و پنج * واقع شده چنانچه یافتند
* ع *
* ع *
اما شمس الملک مظفرالدین میرزاخان بهادر مظفر چنگنه فرجیاد
* شعر * سال دیوان اوست لفظ - شمس الملک مولوی میرزا شمس الملک

آسمان اول (۱۹۷) رنگ و بو و تاج سخن

پس عمر هفتاد و سه باشد - آغاز این مثنوی (که پنج ورقه بیش نیست و در کلیات او بطبع آمده) اینکه * بیت *

بچه نموده بزرگری پیشه داشت * در دل مستحرامی جنون ریشه داشت
انچه از اعتراض و اصلاح برین شعر * خوک شد آه واقع شده
در مؤید برهان صفحه (۴۶۲) مرقوم گشته فلانکرة *

(۷۳) و هم برین وزنست مثنوی رنگ و بری او - که
همین چهار ورقست - اولش اینکه * بیت *

بود جوان دولتر از خسروان * غار کس عارض هندوستان
(۷۴) و هم برین وزنست مثنوی یک ورقه او - که در
تهدیه عید الفطر بابوظفر بهادر شده نوشته - ابتدایش اینکه * بیت *

باز بر آنم که بدیدی راز * از اثر ناطقه بندم طراز
(۷۵) و هم برین وزنست دیگر مثنوی یک ورقه او - که در
تهدیه عید بر لیمه فتح ملات رقم کرده - سرآغاز اینست * بیت *

منکه درین دایره لاجورک * کوه ام از حکم ازل آبخورک
قابله بلبله قدما - الفاظ و تراکیب متقدمان در کلامش بسیار
یافت میشد - هرچه دلش خوش میکرد میفرمود قبیح بود یا
صالح - در پایان این مثنوی گفته * بیت *

گرچه به از نظم نظامیست این * مدح مشران خط نماییست این
(۷۶) و برین وزنست مثنوی تاج سخن از حیدر العسر

مثنوی و از جناب مولوی حسین عبدالوهاب متخلص بوحید

دام افاضه که امروز درین شهر بزم سخنوری ازو منور است -
 و در نثر و نظم کم همتا - این مثنوی تقوید چار صد ایباتست در
 موعظت - اما هنوز پیرایه اتمام نیافته - بیکه چند از اوایل آن اینست
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * تاج سخن راست چو در یکتیم
 تاج سخن چیست ثنای خدای * کوست بجای بگه و نه بجای
 جان بتن آمی حکیم و کریم * بے تن و جان پای رؤف و رحیم
 آنکه بود معنی لفظ قدم * آنکه برآورد وجود از عدم
 آنکه بود واجب یکتا بذات * مظهر او آینه ممکنات
 واحد مطلق احد بے نشان * قادر برحق صمد مهربان
 هفت زمین هفت فلک آفرین * جن و بشر حور و ملک آفرین
 اوست که این بزم جهان آفرید * تا بپایه فر و بپایه شان آفرید
 از پی این بزمگه پُرسور * کرد مه و مهر قنادیل نور
 کرد درین بزم ز حکمت بهما * مروح جنبان نعیم و صبا
 و هم او فرماید بر عنوان رساله تحفه التاج

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * کعبه جان و دل اهل نعیم
 (۷۷) و برین وزنست مثنوی مشرق الانوار - مولوی

عبدالرحیم گورکھپوری تنیّا تخلص عرف عام شعری صاحب
 فرهنگ دبستان که بعد از تحصیل علوم رسمیه و قانون حکمیّه نیز
 کلکته شده در سنه (۱۲۷۳) رحلت کرده - بطاوس نیکو مهارت داشته -
 بزبان انگریزی کتاب نظم در بند و انداز مستوی بر شصت و چار

آسمان اول (۱۹۹) مشرق الانوار و چاره بیمار

حکایتست که بنام گیز فیدل شهرت دارد حکایت اولینش را تمنا
بفارسی بوزن مخزن نظم کرده و شاگرد رشید او و الاجذاب مولوی
عبدالله عبیدی تخلص که از بزرگ شاعران میدنی پور و مدرس
مدرسه محسنیه می باشد در پی اتمام آن گشته - و نام او
مشرق الانوار کرده - سه بیت اولش از کلام عبیدی * بیت *

بسم الله الرحمن الرحيم * هست علاج ازین قلب سقیم
درد دلت را بدرد ای لبت * بهتر از اسم الهی طبیب
نام خدا طریقه پوشیده است * ده چه پوشیده که مسیحایی جان
بیته چند از حکایت اول من کلام تمنا

طریقه حدیثیست شنویدش ازین * بود شناسان سوره صحرانشین
خاطرش آسود ز سود و زیان * پاک گهر پاکدام و پالاجان
دید دور آفتاب و تیر و تیرش * وز بد و نیک همه عالم خموش
پاس گله شام و سحر داشته * شب بکله چرخ نظر داشته
آمدن و رفتن لیل و نهار * کرده بدش پرخود و هوشیار
گردش گردنده هیفه و شفا * معرفتش کرده فزون و دها
از انسر بوقامسون زمی * مشکش کافور و بنفشه سمن
(۷۸) و بوزن وزنست مثنوی چاره بیمار از

مولانا عبدالحلیم عابد تخلص که یکی از تلامذه فقیر و از نویسندگان
این شهر است - و طبیعت و سلیقه نیکو دارد - بیمار بوده که
طبعش این مثنوی را آغاز نمود - اولش اینده * شعر *

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * حرفِ نخست است ز نظم حکیم

در حمد خداوند یگانه

حمدِ خداوند تعالی کنم * مرتبه نظم در بالا کنم

حمدِ خدا تازه بهارِ سخن * حمدِ خدا حسنِ نگارِ سخن

حمدِ خدا سخنِ اسرارِ ذکر * حمدِ خدا مطلعِ انوارِ فکر

حمدِ خدا نورِ گلزارِ جان * حمدِ خدا زمرهٔ انس و جان

در تعریفِ سخن و ستودنِ آن

گنجِ معانی بسِ سخن آورم * معنیِ نولفظِ کهن آورم

چیز است سخنِ مظهرِ اسرارِ قدس * چیست سخنِ سایهٔ دیرِ ابرِ قدس

تا قول او

بود نظامی بسِ پرِ سخن * پادشاهِ طرزِ جدید و کهن

ملکِ سخنِ ملکِ نظامی بود * سخنِ از خسرو و جامی بود

وله ایضا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * خالِ رخ آرایِ عروسِ قدیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * گیسوی مشکینِ نگارِ قدیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * زلفِ گرهیدورِ عروسِ قدیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * گوهرِ یکدانهٔ شرجِ قدیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * زلفهٔ سوغانِ ریاضِ قدیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * شمعِ ز گلزارِ الهیِ شمیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * سخنِ اسرارِ خدایِ کریم

بسم الله الرحمن الرحيم * در غم و اندوه و مصیبت ندیم

بسم الله الرحمن الرحيم * غنچه سر بسته راز حکیم

ذکر چند مصرع گویند بسمله

میرزا علاء الدوله قزوینی کامی تخلص که یک از شعراي اکبری

بوده در اوایل نفایس المآثر که تذکره علایی نیز گویند نوشته * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * مطلع انوار کلام قدیم

زیادت دیباجه ام کتاب * زبده نامه فصل الخطاب

قفل گشای در گنج سخن * راهنمای سخن اندر دهن

سردیوان عبدالاحد وحدت تخلص نبیره حضرت سید احمد مجتهد

الشب ثانی روح * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * وسه ابروی عروس قدیم

لآقام - بسم الله الرحمن الرحيم * گوهر اکیلی عروس قدیم

لا ادري - بسم الله الرحمن الرحيم * مصرع برجسته نظم قدیم

امدادی خدا بیدار سر ز خواجه اسد الله کوب یک از بزرگ شاعران جهانگیرنگو

بسم الله الرحمن الرحيم * هست کلید در فیض کرم

والخطاب مولوی ذوالفقار علی معنی مرشد آبادی که ناظم

منظوم سخن و بزرگ مدرس مدرسه عالیہ انگلیرشن میباشد *

بسم الله الرحمن الرحيم * خال و خط شافد نظم قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * صد تفادیل حساسی قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * حاصل هر چار کمالی قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * فیض شفیه تفویذ سقیم
 بسمله بنادوست عصای کایم * یسمل این تیغ عدوی لثیم
 شد و مد خطبه شاهبست این * طغری منشور الهیست این
 طره طغرائش فصل الخطاب * هم خط پیشانی ام الکتاب
 چاسوه انوار جمال آمده * خون شجر طوبی حلال آمده
 نقش مراد دل معنی گزای * هیکل طفل خرد رهنمای
 نامه کزین نام نشانی نیافت * جسم سیدیهیست که جان نیافت
 برادر عزیزم سید محمود آزاد که پیشتر شیدا تخلص داشت و امروز
 در نظام و نثر دستمایه دارد و شایستگی و فیض بدیوی و بهرزی
 از ذمیه کلامش برتابد * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * زینت عنوان کتاب قدیم
 بسم الله الرحمن الرحيم * لوح طلسم سرگنج حکیم
 بسم الله الرحمن الرحيم * آیت الطاف خدای کریم
 بسم الله الرحمن الرحيم * رهبر گنجینه فیض عمیم
 بسم الله الرحمن الرحيم * پره گشای رخ حسن قدیم
 بسم الله الرحمن الرحيم * نوکل کالزار ریاض قدیم
 بسم الله الرحمن الرحيم * هست دایمل ره گنج کریم
 بسم الله الرحمن الرحيم * خال رخ افروز جمال قدیم

مولوی معراج الدینی و اصف تناسخ از قلم مدد فلیور

بسم الله الرحمن الرحيم * منتقح الکباب الکبیر الکبیر

بسم الله الرحمن الرحيم * هست نمک بر سرِ خوانِ کریم

بسم الله الرحمن الرحيم * در گزانه باده بحسرتِ قدیم

موتوی محمّد اشرفِ خان منجّص از شاگردان فقیر

بسم الله الرحمن الرحيم * غازه رخسارِ عروسِ قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * هست نسیم ز ریاضِ نعیم

حسنِ الهند میر غلام علی آزاد بلگرامی در خزانه عامره

دروغ شیرازی گوید که فقیر هم مصراع برای بسم الله

بسم رسانیدم که

بسم الله الرحمن الرحيم * تیغ سیدِ کتاب رسیده

اما تیغ نظامی علیه الرحمه در آغاز مخزن اسرار قصب السبق از

مصراع گویند بسم الله ربّونه انتهى کلامه *

به گزینی و اختیار در مضمونهای این بحر

صاحب فرهنگِ دبستان نوکیز خانه تحقیق کرده که - اول

کسر که سقّات منقوی ترین بحر شیوین دلاویز و ان ساخت - و

بابت و هوای دل آویزش طبع سیدان آن در بار را بنواخت -

شایف نظامی بود که در سقّین نامه از پنج کج خود مخزن اسرار را

ظوم کرد - پاک و تذکراتِ الناط و بلندی و نازکی

مضمون این نامه پس آمدگار از چنان محو جمال و کمال خود

گردانید که صفای سوادای مهم رسانیدن جواب شایسته آن بختند -

و این آن حصو از نامه به گزینی و اختیار و خلیل شیوین انتهى - آری

مخزن الاسرار بقول جمهور خسرو مجتهد است در اشعار - آما در جرایبها
 اول مطلع الانوار خسرو بعد از آن تحفة الاحرار جامی پس مظهر الانوار
 هاشمی کرمانی - در نفائس المآثر گفته که - (تحفة الاحرار
 را کسی که از هاشمی کرمانی تتبع نغمه دم کلامه - و در سوره است
 خلد برین وحشی کرمانی *



In 1872, he published his *Risālah i Ishtiqāq*, an excellent elementary Persian Grammar.

The *Haft Āsmān* is the last work of Aghā Ahmad 'Alī. It was originally written as an Introduction to Nizāmī's works, to accompany the Society's edition of the *Sikandarnāmah* i Balrī. It contains a valuable history of the Persian Masnawī. As Masnawīs are written in seven metres, the work was entitled *Haft Āsmān*, or the 'Seven Heavens.' Although only the first *Āsmān* has been completed, the book forms a whole, and will be found to contain invaluable hints on Persian poets and their works.

Aghā Ahmad 'Alī died of fever on the 6th Rabi' II, 1290, (June, 1873), at Dhākā, deeply regretted by his numerous friends and pupils. His genuine enthusiasm for Persian literature, his profound knowledge of the language, his self-sacrificing kindness and singleness of mind, made him a general favourite. His pupils have lost in him a most excellent teacher, and the Asiatic Society a painstaking and conscientious editor, whom it will be difficult to replace.

H. BLOCHMANN.

Calcutta, Madrasah,

1st December, 1873.

BIOGRAPHICAL NOTICE OF THE AUTHOR.

The late Maulawī Aghā Ahmad 'Alī was the son of Aghā Shajīrat 'Alī, whose family came with Nādir Shāh to India, and was born at Dhākā on the 10th Shawwāl, 1255, as indicated by his *ṭarīkhī* name of Mazhar 'Alī. He distinguished himself at an early age by his extensive knowledge of Persian literature. In 1862, he founded at Calcutta the Madrasah i Ahmadiyati, over which he presided till his death. In 1864, at the recommendation of Prof. Cowell, he was appointed a Persian teacher in the Government Madrasah at Calcutta, and in the following year he published his *Muayyid i Burhān* (Royal 8vo, 175 pp., printed at the Mazharul-'Ajaib Press, Calcutta). This work is a critical review of the well-known Persian Dictionary entitled *Burhān i Qānūn*, and its object is to defend the author of the lexicon against the hostile criticisms of the Dihli poet Ghallib. A reply by the latter drew forth Ahmad 'Alī's rejoinder, entitled *Shamshēr i Textar* (lithographed at Calcutta, 8vo, 1865, pp., 106). Both works, the *Muayyid i Burhān* and the *Shamshēr i Textar*, are of the greatest importance to Persian lexicographers. In 1866, he wrote the *Ikshāf i Tarāsh*, a work on the Rubā'ī of the Persians, which the writer of this notice printed as the tribute of a pupil in 1867 (Royal 8vo, pp. 38).

For the Asiatic Society of Bengal, Aghā Ahmad 'Alī edited the *Majma' i Ma'ārif*, the *Sikandar-nāmah* i Bahri, the *Ikhtisār* i *Ma'ārif* conducted by Nizāmī, the *Iqbāl-nāmah* i Jahāngir, the *Shakhs* i *Atamshikh* by Badi'ī, the *Masir* i *Mahmūdī*, and the first two fasciculi of Abul Fazl's *Akbar-nāmah*.

8111
219

DUE DATE

1915019

15 APR 1966

8111

819f
۲۵

۲۱

۲۴۴

۱۹/۵/۱۹

تاریخ

Date	No.	Date	No.
۵-EP 62			
۱۲-772			

DATE